نغمه‌ی ایزدی

یا

فلسفه‌ی اخلاقی هند

ترجمه: ازمتن سانسکریت کتاب

بگ وت گیتا

از پروفسور عباس مهرین (شوشتری)

چاپ دوم

با تجدید نظر کامل مترجم



ناشر :



تهران ـ خیابان ناصرخسرو تلفن ۵۰۴۰۶

نغمه‌ی ایزدی

یا

فلسفه‌ی اخلاقی هند

ترجمه: از متن سانسکریت کتاب

بگ وت گیتا

از پروفسور عباس مهرین (شوشتری)

چاپ دوم

با تجدید نظر کامل مترجم

ناشر:



تهران ـ ناصرخسرو مؤسسه‌ی مطبوعاتی عطائی تلفن ۵۰۴۰۶

مقدمه

یاسرنامه برای طبع نخستین وطبع دوم نوشته شده و دراینجا نکاتی افزوده میشود که مطالب دو سرنامه‌ی دیگر واضح‌تر گردند.

بگوت گیتا یک نامه‌ی دینی نیست که پیروهر دینی دین خود را واداشته به آموزش گیتا بر عمل میکند. فلسفه هم نیست زیرا بحث‌های فلسفه واستدلال منطقی ندارد بلکه نام دستوری هست که طریق درست زندگی را رهنماست و اگر از آن درست پیروی بشود ظاهر ما که تن هست کاملا فعال و باطن ما که روان است آرام وساکن میگردد، بمحض مطالعه سطحی یا به تطبیق با گفته‌های دانشمندان دیگر، مطالب این نامه روشن نمیشود این نامه برای مطالعه نیست بلکه برای عمل است و اگر عمل درست مطابق دستور بشود عامل خواهد دانست که تا چه اندازه سودمند است باید مکرر خوانده شود وخواننده درمطالب آن تأمل بکند و بسنجد و به عمق مطلب برسد و بعد به رهنمائی شخص دانشمندکه دراین رشته کامل وعامل است صمیمانه پیروی نماید تا بهدف برسد وخودرا برای یک زندگی که ازدرون پاک واز برون آراسته وپیراسته هست آماده نماید. جنبش مخصوص تن وسکون ویژه روان است چون کرات آسمانی گرچه در گردش وهمواره در جنبش هستند ولمحه‌ای سکون ندارند و از کوچکترین ذره جوهری گرفته تا بزرگترین ستاره چه روشن وچه تاریک آنی بی‌حرکت نباشند، ولی هرگاه بمجموع کائنات نظر افکنیم بی‌جنبش ودرسکون کامل است. امواج دریا دلیلی بر جنبش دریا نباشد درحقیقت نه مکانی هست و نه زمان نه مرگی و نه زندگی، نه رنجی و نه شادی، نه نیاز و نه بی‌نیازی، نه شکایتی ازطبیعت وآلام خیالی ونه حکایتی ازآغاز وانجام.

تخمیناً هفتاد سال پیش جوانی دانشجو در کلکته بنام دی‌دی کنندا هرگاه بدانشگاه



این نامه‌را بفرزندم خانم هما مهران اهداء میکنم

از این کتاب یکهزار و پانصد نسخه بسرمایه موسسه مطبوعاتی عطائی در اردیبهشت ماه
هزار و سیصد و چهل شش در چاپ پرچم بچاپ رسید

پاکی پدید شود. واگر خوب تأمل کنیم آموزش گیتا نه تنها اخلاقی است ومخصوص به چندتن عارف و هنرشناس است بلکه برای همه سودمند است حتی برای مخترعین وجاه طلب و ماجراجووزرمخواه، زیرا نخستین آموزش آن تقویت اراده هست وهرگاه اراده قوت گرفت تصمیم پدید میشود واستقامت رومیدهد وجوینده پیش میرود وامیدهای ناامیدی وسختیهای پست همتی را میگیرد واراده قوت نمیگیرد مگر به عشق یا به زبان دینی به ایمان، هرکه عاشق شد وبه مقصود مؤمن گشت مشکلها آسان میشوند وموانع دور میگردند وجوینده به هدف میرسد واگر نرسد بنابر آموزش گیتا زیانی نکرده، بفرموده‌ی حضرت مسیح عشق یا ایمان نیروی مؤمن را هزار چند مینماید که کوه موانع را مانند کاه ازمیان بر میدارد شکوك و تذبذب ناپدید میشوند وهمه پیش رفت هست وهیچ پس رفتن و عقب نشستن نیست

این نامه داستان یا قصه نیست از این رو اگر خواننده سطحی بخواند ومانند برق و باد مطالب آن را عقب گذاشته بگذرد یقیناً بهره‌ای نخواهد یافت و سودی نخواهد دید. شرط دوم از خود گذشتن یا بگفته‌ی شعرا مست شدن در آن است. شرط سیوم خود را در این جهان تنها نداند بلکه جزو کل باشد آنچه بر کل میرسد به او نیز باید برسد و هرگاه از جزو درآمد و کل شد او بشر نیست بلکه ایزد است، زیرا ایزد، هستی است واو نیز هست هست نیست نیست

پس از آنکه این مقدمه را به پایان برسانم لازم میدانم سپاس صمیمانه‌ی خودم را خدمت آقایانیکه در نوشته نگارنده مرور کردند ونمونه مطبعه را تصحیح نمودند واوراق را تنظیم وبه صورتیکه خوانندگان ملاحظه میفرمایند درآوردند، به اینجانب یاری کردند تقدیم نمایم نوبره آقای دکتر صاحب الزمانی و فرزندم آقای (محمد علی) بهرداد مهرین و آقای احمد عطائی ناشر کتاب وآقایان دیگر که در تصحیح نمونه شرکت کردند خداوند همه را کامران وموفق بکند و به ستعین

عباس مهرین (شوستری)

میرفت میان راه مرتاضی را میدید واورا تمسخر میکرد، ولی مرتاض اعتنائی به تمسخر او
نکرده سخنانی پرارزش میگفت روزی رسید که دانشجوی جوان شیفته‌ی سخنان او شد و سر
سپرده او گشت و پس از یافتن دیپلم از دانشگاه درسال ۱۸۹۸ به امریکا رفت و سخنرانیها نمود و
امریکائیها را به فلسفه‌ی اخلاقی گیتا آشنا کرد شنوندگان سخنرانیهای بلیغ و فصیح او چنان شیفته‌ی
افکار گیتا شدند که از او خواهش نمودند نماینده‌ی دایمی به امریکا بفرستد که آنها را آموزش گیتا
تدریس کند، زمانی نگذشت که در پورتلاند (اریگن) و در سانفرانسیسکو (کالیفورنیا) و در
شیکاگو و نیویورک انجمنی بنام «مرام کرسنا» گشوده شد و مردم گرد آمدند و عضو انجمن شدند و
نماینده‌ها از هند به لقب سامی آمدند و آنها از هم ماندند کتابهائی نوشتند و فلسفه‌ی گیتا در اطراف
آمریکا انتشار یافت نگارنده زمانیکه نیویورک بودم عضو این انجمن شدم روزهای یکشنبه جلسه
تشکیل میشد و سامی چند ابیات گیتا را خوانده تفسیر میکرد و توضیح مینمود
مرام انجمن خدمت به نوع بشر و اصلاح اخلاق جامعه بود بدون اینکه تبلیغ دینی بکنند
یا پاداشی بخواهند مبلغین مسیحی نیز خدمت بکنند و بیمارستان به وجود بیاورند و از
فقراء دستگیری نمایند ولی به اندازه‌ایکه تبلیغ دین مسیحی میکنند به فکر رفع آلام بشر
نیستند انجمن مرام کرسنا نمیخواهد کسی را از دین نیاکان برگرداند یا اعتقاد بر دین او کند
و اورا مسیحی نماید، مقصود سامی‌ها تنها خدمت و همدردی است منتها اگر کسی بخواهد که
چیزی از آموزش گیتا بداند به او میگویند و راهنمائی میکنند، ولی اصرار ندارند که گیتا را
بخواند، عمل کند.

تخمیناً سه هزار سال پیش، گیتا گفته شده، بنابرین عبارت آن برسبك آن زمان است که
به سلیقه و سبك امروز ارتباطی ندارد و گوشهای آدمیزاد کنونی به آن آشنا نیستند خوانده
باید آنرا بصورت امروزه درآورد تا از فصاحت و درستی آن بهره‌مند گردد، همچنانکه مینیاتوری
زمانی از تصاویری بود که صددرصد قیافه و جامه‌ی معمولی داشت، صورت معمول چشم زیر رخسار
برآمده، نیم‌تنه‌ی بالا دراز و نیم‌تنه‌ی پائین کوتاه، قیافه بیحال گوئی سنگ است زینت کتاب و
درودیوار میشد. ولی امروز همان مینیاتوری تصویری کشیده میشود که با قیافه و زیبائی ایرانی
است تشبیهات و استعارات گیتا نیز باستانی هستند و همچنین نامهای ایزدان و رسوم زندگی
که باید به سلیقه و افکار امروزه درآید. دانشمند آن عصر از لطف و عمق آن لذت میبرد، ولی اکنون
باید نوعی درك بشود که ذهن ما به آن آشنا باشد و مأنوس گردد.

درهند دینی نیست که در آن آموزش گیتا نفوذ نکرده باشد میتوان گفت که چهار صد
میلیون نفوس هندو براساس آموزش گیتا زندگی میکنند دانشمندان بزرگ فلسفه و بصورت
پسندیده و مرغوب و بیسوادان بشکل بت‌پرستی و نامطلوب. اگر مدرسه‌ای تشکیل گردد و این نامه
تدریس بشود برای چاشنی آن باید مثنوی مولانا بلخی نیز توأم تدریس و تفسیر شود و یقیناً در آن صورت
جامعه‌ای به وجود خواهد آمد که افراد آن از فعالیت تنی و پاکی روانی بهره‌مند باشند و محیط

سمت استادی ادبیات فارسی برگزیده شد و تا سال ۱۹۴۰ دارای این سمت بود، ولی در این سال در اثر گرفتاریهای متعدد خانوادگی استعفا کرد و تا ۱۹۴۳ در ایران اقامت گزید. آنگاه در سال ۱۹۴۵ از طرف دانشگاه پنجاب دعوت شد کرسی استادی ادبیات فارسی را اشغال کند تا ۱۹۵۰ دراین سمت باقی بود تا اینکه مجددا به بنگلور مراجعت کرده و از سال ۱۹۵۷ در ایران (تهران) رحل اقامت افکنده است.

دراواخر اردیبهشت ۱۳۴۰ بپاس خدماتی که وی در هند بزبان فارسی نموده. طی جشنی که بوسیلهٔ سفارت هند ترتیب داده شده بود، درجهٔ دکترا درادب فارسی باو اعطاء گردید.

آثار او :

آثار چاپ شده و چاپ نشدهٔ او بشرح زیر است :

1- Outlines of Islamic Culture

چاپ اول این کتاب در دوجلد و چاپ دوم آن دریک جلد قطور بوده است

۲- **ایران نامه (یا کارنامهٔ ایران باستان)** هشت جلد سه جلدآن یعنی دورهٔ تاریخ هخامنشیان و اشکانیان بچاپ رسیده است. واز پنج جلد، دورهٔ ساسانیان که مهمترین قسمت آن است و ما بزبان فارسی تاریخی مفصل و مدون دربارهٔ این دوره نداریم، یک جلد بطبع رسیده وچهار جلدهنوز بحلیهٔ طبع آراسته نشده است.

۳- **خاتم النبیین و آموزش اسلام** در دوجلد.

۴- **فرهنگ اوستا** (هنوز چاپ نشده است).

۵- **داستان کرشنا** که توسط مدیر مجله ارمغان بچاپ رسیده و نایاب است.

۶- **بهگوت گیتا** ترجمه تحت اللفظی اثر بزرگ هندی که گاندی آن را «مادر» خطاب میکرده است.

۷- **قهرمانان ایران باستان** که ازشاهنامه الهام گرفته شده و توسط مؤسسهٔ مطبوعاتی عطائی بچاپ رسیده است که جایزه یونسکو یافت.

۸- **فرهنگ قرآن** در دو جلد که یک جلدآن چاپ شده.

مختصر شرح حال مترجم

پروفسور عباس مهرین (شوشتری) روز جمعه وقت سحر ۸ ذی‌الحجه ۱۲۹۸ هجری قمری دیده به‌جهان گشود نام پدر او محمدعلی شوشتری و مادرش فاطمه دخت ملا مهرعلی رستمی.

محمدعلی شوشتری مردی ادیب و شاعر و میهن‌پرست بود از آثار او: —

۱ـ نالهٔ حزین که بار نخستین در هند و بار دوم در تهران به‌چاپ رسید

۲ـ تحفة الاحباب }
۳ـ الکلام } طبع نشده‌اند
۴ـ دیوان اشعار }

عباس مهرین پس از تحصیلات ابتدائی و متوسطه در سال ۱۹۰۲ به ژاپون سفر کرد و دو سال در آنجا ماند و هنوز جنگ روس و ژاپون به پایان نرسیده بود که برای تحصیل به امریکا رفت و در دانشکده **origon agricul tenal cauve** به‌تحصیل پرداخت سه سال در آمریکا بماند سپس بنا بر خواهش برخی از دوستان به انگلستان رفت و قریب یکسال در لندن بود و بعد به عنوان معاون مدیر روزنامه Sollilogs ده ماه در پاریس اقامت داشت و بعد برای مطالعه در تاریخ رم به ایتالیا شتافت و دو ماه و نیم در رم و ناپل توقف کرد و پس از آن از راه ترعهٔ سوئز و همچنین به عراق و از عراق به کرمانشاه رفت و متمم آن شهر شد در سال ۱۹۱۳ به‌عراق آمد و با عموزاده‌اش مریم خانم ازدواج نمود و تا سال ۱۹۱۸ گاهی در کاظمین و زمانی در کربلا بسر برد پدرش چهار ورق بدرود گفت در اواخر آن سال از طرف دانشگاه مسور به—

سرنامه‌ی چاپ اول

بسر یك زندگی میخواهدکه جاوید باشد و دانشی میجوید بی‌نقص که چیزها را چنانکه میباشند باو بنمایاند . و در پی یك شادی است که با آن هیچ اندیشه‌ی رنج نباشد و برای یك آزادی جان میدهدکه در آن هیچ گونه بندگی نباشد ویك شاهی و فرمانروائی را دوست میداردکه در آن هم سنگ خود نه‌بیند چنانکه در قرآن میفرماید

« (خدایا) ببخش مرا پادشاهی‌که سزاوار نباشد برای هیچ کس پس از من «ص۳۸ی۲۴ » .

واین پنج سعادت را ، گرچه خداوند به بشر بخشیده ولی بسیارناقص میباشند. زیرا در زندگی ، بیم مرگ ، و در دانش نقص یا نادانی ، و با شادی ، رنج توأم میباشد. و در آزادی صدگونه قید پدید میشود . و شاهی کلاهی دلکش است، ولی ناپایدار، و از هر سو رقیبی پدیدار . بنابرین‌بدرد سر نمیارزد و هرچه بشر میکند خواه بد یا خوب همه‌کارهای او در زمینه‌ی یافتن یکی از پنج سعادت نامبرده است و میکوشد و میگوید :

دست از طلب ندارم تا کام من برآید

یا جان رسد بجانان یا جان زتن برآید

۹ـ گاتها یا سرودهای زرتشت با مقدمه و تفسیر و تحشیه مفصل (چاپ نشده است)

۱۰ـ ترجمه ۳۵۰ سرودمنذهبی رگ‌ودا (چاپ نشده است).

از آثار انگلیسی او که هنوز بچاپ نرسیده «ادب زبان فارسی» بزبان انگلیسی است. این کتاب که بسبکی خاص نوشته شده و سامان دستور زبان فارسی نیز میباشد، بعنوان

۱۱ـ History of Persian Language Literature

نویسنده و شاعر دانشمند است که نویسنده و پژوهنده برای حسن تفاهم بین‌المللی ادب و معارف ملل را بیکدیگر معرفی کند، این کتاب نفیس را بچاپ برساند.

۱۲ـ تاریخ زبان و ادبیات ایران (بفارسی) در ده دفتر که هشت دفتر از آن بپایان رسیده است (چاپ نشده)

۱۳ـ نامه‌ی اعمال یا چه دیدم و چه شنیدم (چاپ نشده).

۱۴ـ فرهنگ و تفسیر قرآن در پنج جلد (چاپ نشده)

ناشر

بشر در جستجوی آنها به کشش و کوشش افتاده ، گاهی برخطامیرود و رمانی در صواب گام زن است . کوشش‌های او اساس زندگی و شایستگی و دین و اخلاق او شده‌اند ازین است که در قرآن میفرماید: «نیست برای انسان مگر برای آنچه که او میکوشد» .

دانشمندان هند ، پنج سعادت نامبرده را ، صفات ایردی میدانند . و انسان میخواهد مانند ایرد بشود . مسلمانان میگویند که انسان باید بصفات ایردی آراسته بشود . و دانشمندان هند گفته‌اند که هر موجودی که این پنج سعادت را یافت ، اگر بصورت بشر است که او ایردی است در پیکر بشر، و یا بشری است که مظهر ایرد است . برای یافتن پنج سعادت ، هردانشمند پارسا ، راهی نشان داده و به عبارتی نوع خویش را باینده پر سعادت امیدوار ساخته . راهها گوناگون ولی هدف یگانه است . بنا بر فرموده‌ی قرآن، در نیکوئی با هم مسابقه بکنید که در انجام، همه به یك نقطه‌ی معین خواهید رسید. مولانا بلخی نیز فرموده است

قبله‌ی جان راچو پنهان کرده‌اند هر کسی رو جانبی آورده‌اند

و همچنین فرمایش گوینده نامه‌ی «بگ‌وت‌گیتا»ست که میفرماید: «هر کس باندازه‌ی عقل و هوش خویش ، آفریننده‌ی جانها را دوست‌میدارد و باندازه‌ی‌معرفت واستعداد خود او را میپرستد. و او نیز باندازه‌ی کوشش و دانش بشر ، او را بخود نزدیك میسازد». بهترین پرستش و نیاز، ایثار نفس و از خودگذشتگی است که بشر هر چه بکند باید برای خوشنودی پروردگارش بکند ، چنانکه در قرآن نیز فرموده است .

«بدرستیکه نماز من و عبادت من و زندگی من و مرگ من همه برای خداوند است که پروردگار جانهاست. س ۶ ی ۱۶۳»

نامه‌ی «بگ‌وت‌گیتا» بزبان سنسکرت ، در هفت صد بیت و در هجده فصل یا مکالمه به پایان میرسد و برای جوینده‌ی سعادت، هر بیت آن دفتری است ، معرفت کردگار! جسم بصیرت میخواهد که خواننده به تأمل بخواند،

و در معانی و افکار آن ، تفکر بکند و بسنجد و بدستور آن عمل کند .
تا از یك زندگی پاك و ستوده بهره‌مند گردد . این نامه در نظر نزدیك
بچهارصد میلیون نفوس هند، گرامی‌ترین ومقدس‌ترین دستوراخلاق وحکمت
است ، و بهمه‌ی زبانهای ملل با فرهنگ ترجمه و تفسیر شده است. مترجم
زمانیکه در امریکا بودم به ترجمه‌ی انگلیسی آن مرور کرده شیفته‌ی نکات
حکیمانه‌ی آن شدم. هنگامی‌که درسنه‌ی ۱۹۱۹ دردانشگاه میسور استخدام
شدم ، و بشهر میسور (درجنوب هند) آمدم ، تصمیم گرفتم که بمتن رجوع
کنم. از اینرو ، نزد یکی از برهمنان که به زبان سنسکرت نیك آگاه
بود، متن را خوانده و اینك ترجمه‌ی آنرا تقدیم خوانندگان مینمایم. از
آنجائیکه اصل نامه شعر است ، اگر هر بیت را جداگانه ترجمه‌مینمودم
سبب تکرار القاب و اصطلاحات و تشبیهات و استعارات و نامهای بزرگان
و قهرمانان ، در عبارت تسلسل پیدا نمیشد و خواننده پریشان میگشت و به
کنه مطلب نمیرسید . بنابرین ترجمه چنان نموده‌ام که گوئی اصل به نثر
میباشد. هنوز چند فصل ترجمه نشده بود که‌دو سال پیش، سفری بتهران‌رفتم
و هنگام فرصت بکتابخانه‌ی تهران (خیابان لاله‌زار) خدمت دوستم آقای
حسین پرویز رفته ویکی دو ساعت‌در آنجا نشسته به ترجمه مشغول میشدم.
تااینکه نامه را به پایان رساندم‌و نوشته را خدمت دوست محترم آقای شیخ
محمد جواد رجاء (عضو استیناف) داده خواهش کردم که توسط دوست‌عزیز
دیگر آقای وحید دستگردی ، ایشان آنرا بطبع رسانند . زمانی گذشت و
خبری از ایشان نرسیدو بنده مأیوس گشتم و گمان کردم که بسبب کثرت کار
ایشان نتوانستند خواهش بنده را بانجام رسانند ولـی،خود غلط بود آنچه
میپنداشتم. ناگهان‌چهارده فصل طبع شده از ایشان رسیدند و پشت سر آن
باقی مانده چهار فصل را نیز آقای رجاء فرستادند. بی‌اندازه خورسند شدم
و ایزد را سپاس گفتم و از دوستم سپاسگزار شدم و این نامه باین ترتیب
بهمت و توجه آقای رجاء ، بـه طبع رسید. متأسفانه در آن اغلاط زیادی

یافتم. بویره در الفاطیکه به سنسکرت میباشندو بحروف لاتینی طبع شده‌اند. سکایتی ارآقای رحاء ندارم ، ریرا ایشان بربان سنسکرت و انگلیسی نا- آشنا هستند. ولی ار حوانندگان عزیز سرمسارم‌و بیچارگی خودم را شفیع میسارم. تهران تا میسور در مسافت بعدالمشرقین است. ببین تفاوت ره از کحاست تا نکجا. اگر پیس‌ار طبع، نسخه برای تصحیح نزد بنده میرسید یقیناً چنین اعلاطی به‌نطر خوانندگان نمیرسید .

محارح طبع این نامه را محب علم و مربی حویندگـان دانش اعنی «والاحصرت مهاراحه میسورسری کرسنا راح ودیر»مرحمت فرموده‌اند. بنده تا رنده‌ام زیر نار احسان این سهریارم و باین دو بیت حواحه حافظ علیه- الرحمه ایشانرا دعاگویم

همیشه‌تا به بهاران صبا به‌صفحه‌ی‌باع هرار نقش نگارد به خط ریحانی

به‌ناع ملك به ساح امل بعمر دراز شکفته بادگل‌دولتش به آسانی(۱)

عباس،نور محمدعلی سوسری ۱۲ دسمبر ۱۹۳۵

۱ــ این مقدمه مربوط نحاپ‌اول‌این‌کتاب است که‌تحت‌عنوان «داستان کرسنا » بچاپ رسیده .

مقدمه‌ی چاپ اول

از :

شادروان رشید یاسمی

هندوستان سرزمین اسرار و باغ مذاهب و ادیان گوناگون است. هیچ فکری ، هیچ حیالی ، هیچ اعتقادی نیست که در میان هندیان قدیم و حدید نمونه از آن نباشد. علماء دین شناس میپنداشتند که قدیمیترین معتقدات هند همان است که در وداهـا (Veda) مسطور است لکن در ۱۵ سال احیر ، دانشمندان هندی واروپائی کشف کرده‌اند که این کتاب قدیم را طوایفی آریائی- نژاد ، در موقع حمله به ناحیه‌ی شمال غربی هندوستان ، درحدود ۱۵۰۰ سال قبل ار میلاد باخود داشته‌اند ، و بعد کتاب دینی هندوستان شده است . پیش ازین حمله از ۳۰۰۰ سال قبل ازمسیح ، هندیان‌ساکن دره‌ی سند، از پنجاب تا دریای هند تمدن‌و آئین مخصوص داشته‌اند که تحت‌الشعاع عقیده‌ی ملت آریائی غالب گردیده و فعلا اطلاع بسیاری از آن در دست نیست .

بنا بـرایـن کتاب «ودا» کـه آنرا نماینده‌ی دیانت قـدیم هندوستان میشناختند، معلوم شده است که از آثار فکر مهاجمین‌و با عقاید بومیان بسیار

متفاوت بوده است. پس ازین اکتشاف جدید ، تضادو تخالفی که در بسیاری موارد میان مسطورات ودا و عقاید بومیان هند، مشاهده میشد ، سببش معلوم گردید و به تحقیق پیوست که آن کتاب مقدس هندوستان ، به نناسبی بانژاد اهل آن کشور دارد و به توافقی با میول جبلی و احوال نفسانی آنان .

«**ودا**» حیات دنیوی را باجسم نیک بینی دیده، و جهان را قابل دیدار و زندگانی را شایسته محبت میداند، و این مخالف فلسفه‌ی هند است .

عجب این است که هزار سال پس از رواج یافتن «**ودا**» کتاب دیگری در هند ظهور کرده است، موسوم به «**او پانیشاد**» و این کتاب باوجود تأخر زمانی، حکایت از اصل اعتقاد هندیان قدیم میکند. بنابر مندرجات «**اوپانیشاد**» جهان سرچشمه‌ی آلام و مصائب و حیات دنیا زشت و نفرت انگیز است. در اشعار «**ودا**» اثری از «**تناسخ**» نیست. اما اوپانیشاد این عقیده‌ی اساسی هند را به شرح و بسط دهشت انگیزی بیان میکند . میتوان گفت که ظهور اوپانیشاد، در پانصد سال قبل از میلاد، بمنزله‌ی تجدید حیات دینی هندوستان کهن بوده است که قریب هزار سال تحت الشعاع افکار قبایل آریائی مهاجم و غالب مانده بود .

پس کتاب اوپانیشاد و کتاب برهمانا که در فاصلهٔ قرن نهم و هشتم پیش از میلاد رواج گرفته است ، بکلی با نصوص ودا مخالف هستند. اساس این دو کتاب بر «**تناسخ**» و «**کارمه**» است .

تناسخ ، اعتقاد بتجدید حیات جسمانی بعد از ممات است و درهمه‌ی مذاهب جهان بصورتهای گوناگون آمده است تا بجائی که گفته‌اند «**مامن مذهب الا وللتناسخ فیه قدم راسخ**» لکن فرق است میان تناسخی که یونانیان و متصوفه و نصاری مثلا اعتقاد دارند و آنرا سرچشمه خیر و دست آویز تصفیه‌ی جان و تنها راه تزکیه نفس و وصول بحق میدانند تا اعتقاد پیروان «**اوپانیشاد**» که تناسخ راهولناکترین سرنوشت بشر می‌شناسند. زیرا که به حکم تناسخ باید کراراً به این جهان آمد و چون حیات اصلا شر است پس تجدید شر ،

بدترین چیزهاست. انسان باید بقوه‌ی حکمت و ریاضت رشته حیاتهای پی‌درپی را قطع کند، بطوریکه دیگر محکوم بمراجعت به دنیا نباشد.

اصل دوم کتاب اوپانیشاد، «**کارمه**» است. یعنی مسئولیت اعمال درمدت زندگانی، کارهای انسان چون زنجیری به یکدیگر ملحق میشود و نفس‌را مجبور میکند پس از مرگ بار دیگر باین جهان عود نماید.

بنا بر آنچه گذشت ادوار دیانت هندوستان سه دور بود: یکی آنچه قبل از هجوم آریائیها در غرب هندوستان موجود بود و از آن اطلاع کافی در دست نداریم. دوم دوره‌ی «**ودا**» که آریائی تسلط یافته است. سوم عهد تجدد عقاید قدیمه که درکتب برهماناو اوپنیشاد ظاهر شده است ودرچندقرن قبل از میلاد مسیح هم در هندوستان تسلط تام داشته است.

در عهد سلطه‌ی‌بودائی، حماسه‌های‌بزرگ‌هندی از قبیل «**مهابهارتا**» و «**رامایانا**» بوجود آمده است. در این حماسه‌ها، عقاید مختلفه‌ی عامه‌هند، به صورتهای شاعرانه مندرج است. در ضمن‌کتاب بزرگ «**مهابهارتا**» که قریب ۷۰۰ بیت است‌کتابی‌کوچك قرار دارد موسوم به « **بگ‌وت‌گیتا** » که آنرا انجیل هند یا سرود نیك‌بخت یا سرود اللهی خوانده‌اند. این‌کتاب که «**انجیل‌کرشنا**» نیز خوانده می‌شود، حاوی اقوال‌کرشنا، خدای هند است. حکایاتی‌که از تجلیات‌کرشنا دراین عالم ذکر شده و ادوارزندگانی ناسوتی او را شرح میدهد، در هندوستان بی‌شمار است و اغلب بی‌اندازه دلکش و دلفریب است. مانند زندگی کریشنا در میان شبانان وعشق باری‌او با محبوبه‌اش «**رادا**» وغیره.

باید دانست‌که در هندوستان سه خدای بزرگ را میپرستیدند. نخست « **برهما** »که خدای فیلسوفان‌و دانایان است. دوم « **ویشنو** »(Vishnu) خداوند حیات‌که مکرر در این عالم بصورگوناگون ظاهر شده است ویکی از تجلیاتش‌کریشناست. سوم « **سیوا** » (Siva) خدای مرگ.

« **بگ‌وت‌گیتا** » دلکش‌ترین ومؤثرترین اشعار دینی هند است. از

آنجاکه هم با عقل سروکار دارد هم بادل در میان عامـه‌ی هندیان ، مقامش ارجمندتر از سایر کتب فلسفی و عقلانی محض است. این منظومه شرح عشق و جذبه است که نفس را جانب الوهیت میکشاند. خدائی که مقصود نهائی این جذب و انجذاب است ، خدائی است در لباس بشر که با بندگان خودروابط بسیار نزدیك دارد .

در « **بگ‌وت‌گیتا** » برخلاف سایر کتب هندی که انسان‌را به‌ترك‌دنیا و نفی حیات دعوت میکند ، همه جا عشق بزندگی و علاقه بکار توصیه شده است. مخصوصاً اعمالی راکه هیچ غرض‌و نفع شخصی محرك آن نباشد،شریف‌ترین وظیفهٔ انسان شمرده و این نکته کتاب «بگ‌وت گیتا » را دارای تأثیر وطراوتی کرده است که باقی کتب هند فاقد آنند .

در این مقالات ،کریشنا مذاهب هند را مقایسه‌کرده و راه راست رادر مزج آنها دانسته است . از آنجمله گوید «**مذهب‌سانکیها**» (Sankhya) که نجات بشر را در معرفت و علم میداند و« **مذهب‌جوك** »که‌نجات انسان را از طریق عمل و ریاضت میشناسد ، هیچ یك‌کامل نیست.نه دانش ومعرفت نه زهد و ریاضت ، انسان را بسرحدکمال و مقام وصال نمیرساند . باید از راه عشق‌و اخلاص. «**بهاکتی**» (Bhakti) پیش رفت. خدائی واحد وشخصی را دوست داشت ، و بقوت این محبت خالص ، بجائی رسیدکه نه‌با علم‌محض بآن دسترسی توان یافت ، نه ریاضت صرف بآن نایل تواند شد . عشق است که‌کلید نجات را در دست طالب میگذارد. بایدکـریشنا را دوست داشت‌که خدائی است در لباس بشر .کریشنا در نظر هندوان همان مقام را داردکه عیسی در چشم نصارا .

تاریخ نظم « **بگ‌وت‌گیتا** » درست معلوم نیست . یکی از محققین که گاربِ (Garbe) نام دارد ، تاریخ تدوین آنـرا قرن سوم قبل از میلاد مسیح دانسته است. آنچه مسلم است ، در قـرن ثانی بعد از میلاد ، بعضی ازین اشعار ، یك مرتبه تجـدید نظم یـافته است . نویسنده معروف هندی

« کالی‌داسه » (Kali dasa) در ۴۵۰ میلادی این منظومه را بهمین صورت که فعلا هست دیده است .

دوست فاضل ما سرکار عباس شوشتری ، استاد کالج مهاراجه میسور (هند) که سالهای دراز در نواحی هندوستان توقف کرده و علماً و عملا در احوال عجیبه و عقاید مختلفه مردم این سرزمین تحقیق نموده است ، در چند سالی که بسمت استادی آن مدرسه مشغول بوده کتابهای چند برشته‌ی تألیف درآورده است. از آن جمله یك دوره قدیم ایران و کتابی در باب اسلام و غیره و اخیراً عطف توجهی بگوهرهای گران بهای هندوستان کرده و از آن دریای پهناور یکی از بهترین مرواریدهای غلطان را بیرون آورده است که همین «سرود الهی » یا « بگ‌وت‌گیتا » باشد .

چون نخستین بار است که این منظومه بزبان فارسی در میآید، طبعاً لازم شمرده‌اند که آنرا از پیرایه‌های شعری و اشارات تاریخی و کنایات محلی عاری کنند ، تا در ذوق ایرانیان بهتر بنشیند . مطالب این کتاب از آنجا که منبعث از خویشاوندی نژادی ایرانیان و هندیان است ، در کتب نویسندگان و شعرای ما بی‌سابقه نیست. و طبعاً هر ایرانی فاضلی پس از خواندن ترجمه آقای شوشتری متوجه خواهد شد که قبلا با افکار اشخاص این کتاب آشنائی داشته است. در واقع مثل این است که این کتاب یکی از نامه‌های کهن سال ایران باستان است که بوسیله‌ی زبان سانسکریت محفوظ مانده، و پس از دو هزار سال ، بهمت یکی از فرزندان هنرمند ایران، لباس فارسی جدید میپوشد .

رشید یاسمی

استاد تاریخ ملل و نحل در دانشگاه تهران

خرداد ماه ۱۳۱۵ شمسی

۱

تولد کرشنا

سر چشمه‌ی « **رود گنگ** » ، در تبت است که از آنجا درآمده و از کوهستان هیمالیا در گذشته و در شمال هند سرازیر شده و آنجا بارود دیگری بنام « **جمنا** » پیوسته رو بخاور ، روان میشود . گنگ‌پس از آنکه یکهزار و پانصد میل مسافت طی میکند، بخلیج بنگاله میریزد. زمینی که میان «گنگ»و «جمنا» واقع شده، بسیارحاصلخیز است، و تخمیناً ، هزار سال پیش‌از مسیح، گهواره‌ی فرهنگ ومرکز شایستگی ملتی شد که خود را « **آریا** » مینامیدند . در اینکه نژادآریا ، در زمانی باستان‌تر ، در چه‌سرزمینی زندگی میکردند، بتحقیق معلوم نشده است، ومورخین، یك سخن نیستند . هر کسی جائی را بنظر آورده در ثبوت اندیشه‌ی خود دلایلی برمی‌شمرد . برخی گفته‌اند که مسکن قدیمتر قوم آریا، در سند و خوارزم بوده است . دیگران آنها را در سیبری یا قفقاز ، جا داده‌اند . و برخی شمال‌شرقی‌قاره‌ی اروپا را، به نظر گرفته‌اند. مورخین هند که مهر وطن‌شان بر کنجکاوی‌و واقع گوئی و حقیقت بینی، پیشی جسته است ، هند رامکان باستانی نشان میدهند . لیکن آنان

هر کجا که بودند ، این اندازه صحیح است که بسبب کثرت جمعیت ، و فشار اقتصادی و عزم جهانگردی، گروه گروه و دسته دسته، پراکنده ازجای خود درآمدند و هر دسته‌ای سوئی رفت و با بومیها زد و خورد کرده بر آنان چیره‌شدند، و بر زمین تسلط یافته اساس فرهنگی را گذاشتند که اکنون آنرا آریائی مینامند ، و پاینده است .

از جمله‌ی استعمارگران گروهی کنار رود « **سند** » مسکن گزیده و از آنرو « **سندو** » نامیده‌شدند واز آنجا که « **س** » سنسکرت، به فارسی باستان « **ه** » تلفظ میشود ، ایرانیها آنها را « **هندو** » خواندند. گروه سندو یا هندو ، زمانیکه‌به هند رسیدند مردمی با فرهنگ‌بودند ، و میان آنها ، سرودگو و دانشمند پیدا میشد، و احتمال دارد که بهره‌ای از سروده‌های « **ودا** » را با خود داشتند . زمانیکه جمعیت آنان افزون گشت ، سوی خاور پیشتر رفته زمینی را که میان‌رود گنگ و جمنا واقع شده است ، برای کشت مناسبتر یافته آنجا راشیمن ساخته،آباد کردند. از جمله شهری بنام « **متهرا** » بود کـه‌میگویند در زمان باستان ، در آنجا مردی بنام «**کنس** » ریاست میکرد.ولی مردی ستمکار بود، و مردم را بستوه آورده پریشان نموده بود . نزدیك به « **متهرا** » دهـی بنام «**گوکل** » آباد شده که سکنه‌ی‌آن ده ، کشاورزو شبان بودند. بسبب زندگی ساده، مردانشان، تندرست وتوانا ، و زنانشان خوش اندام و زیبا میشدند . نام رئیس آن ده « **نند** »و نام همسر او « **یسودا** » بود و هر دو آنها به نیکی و رحم و فتوت و از خود گذشتگی ، معروف شده نزد اهالی گرامی بودند . رئیس« **متهرا** » خواهـری داشت ، بنام « **دیوکی** » . ستاره شناسان پیش گوئی کرده بودند که یکی‌از فرزندان وی، « **کنس** » را خواهد کشت‌و ازاینرو کنس ، از خواهر هراسان شده میخواست او را با شوهرش بکشد،تا مگر از پنجه‌ی تقدیر رهائی یابد . ولی خواهر و شوهر او، التماس‌و زاری نمودند و پیمان نهادند که هرگاه فرزندی از آنها بشود ، مهر پدری و مادری را کنار گذاشته ، فرزندرا به « **کنس** » بدهند که‌هر چه خواست بکند . و باین تدبیر ، از کشته شدن نجات یافتند . ولی کنس آنانرا در کاخ خود ، به حبس نظر گذاشت ، و هرگاه فرزندی

میشد ، بنا بر پیمان ، به کنس میدادند ، و او کشته میشد . تا اینکه هفت پسر از آنها کشته شدند . و پدر و مادر یارای دم زدن نداشتند سرانجام « **واسدیو** » شوهر « **دیوکی** » به « نند » پناهنده شد. و باو سر گذشت پر از اندوه خود را بیان نمود و یاری خواست . نند از اودلجوئی نموده و گفت هر گاه فرزند نوزاد را بتواند به « گوکل » برساند ، تدبیری خواهد نمود که او را از پنجه‌ی ستم کنس رهائی دهدهنگامی که برای هشتمین بار . پسری از آنان تولد شد . « **واسدیو** »شبانه او را به گوکل برد ، و اتفاقاً در همان وقت ، زن نند دختری زائیده بود . والدین از فرزند خود چشم پوشیده او را به « واسدیو »داده بجای او فرزند « **واسدیو** » را گرفتند و بفرزندی پذیرفتند . « واسدیو » دختر بچه‌را تسلیم « کنس» نمود و او بیگناه کشته شد .

« نند » و « یسودا » ، فرزند دیوکی را «**کرشنا** » نام نهادند ، واو را با کمال شفقت ومحبت، بجای فرزند خویش‌پروردندوتربیت کردند.و گاهی از روی محبت او را « **کنهیا** » خطاب میکردند که بفارسی‌باستان « **کنیا** » بمفهوم عزیز میشود. و مصغر آن اکنون « **کنیز** » است که به غلط بمعنی « بنده » استعمال شده است . هنگامیکه کرشنا هفت‌ساله شد ، بچه‌ای بود متحرك و شوخ و **معصوم** . حرکات بچه گانه‌ی او را زن‌و مرد ده دوست میداشتند. واورا یگانه فرزند «نند» میپنداشتند وی چون ده ساله شد « نند » او را بکار شبانی بازداشت . و این معلم روحانی ، مانند دیگر بزرگان اخلاقی، چندی بشبانی گذراندوضمیرپاکش که‌برای پذیرفتن اسرارطبیعت، مانند آئینه ، صاف و روشن‌بود، از دیدن مناظرو چشم اندازهای طبیعت، و چریدن گاو و گوسفندو آهو، و شنیدن آوازهای دلکش مرغان صحرا ، بوجد آمده‌او را درتصور وتوجه بعالم باطن مستغرق‌میساخت. کرشنا در آن عالم بیخودی‌و استغراق ، نی مینواخت ، آنسان که انسان و حیوان را ، بخویش جلب مینمود . دوشیزگان و پسران گوکل ، او را دوست میداشتند و سخنان دانشمندانه و نی نوازی او را بکمال توجه میشنیدند . و لحظه‌ای از او جدا نمیشدند . می گویند هنوز سالهای کودکی را درنوردیده‌بود که « نند »و « یسودا » منزل خودراآراسته بعبادت ایزد

« **اندرا** » که ایرد محبوب آریائی بود ، پرداختند و خواستند گوسفندی بنام وی ذبح بکنند. کرسنا پرسید که قربانی برای کیست ومقصود ازآن چیست؟ ننَد پاسخ داد که امروز روز پرستش ایرد « اندرا» است که دهنده‌ی باران است . گوسفندرا بنام وی می کشیم . تا او بما مهربان گردد و باران ببارد و زمین ما سیراب شود . کرشنا فرمود : « هر کس را، بهرکاری ساخته‌اند و زندگی هر جاندار سلسله‌ی اعمال او میباشد که از آنها گاهی درد و رهائی شادی میبابد . عمل هر کس مربوط بخود او است . آنچه اندرا باید بکند خواهد کردو به پرستش شما تغییر کاررا نخواهدداد . آنچه او کرد ، سیجداس ممکن است برای شما خوب باشد یانباشد . بنابرین شما که کساورز هستید ، وظیفه خود را بجا آورید . زمین را شخم بکنید و تخم را بپاشید و زمین را نرم سازید ، تا برای جذب آب باران آماده گردد . وظیفه‌ی « اندرا » را به اندرا ، واگذارید ، و اگر ما، در آنچه که باید بکنیم ، کوتاهی کردیم ، به کشتن گوسفند و پرستیدن اندرا ، ممکن نیست ، همه وقت مقصود خود را دریابیم . بار هر کس بر گردن خود اوست » .

۲

روزهای جوانی

« سالی که نکوست از بهارش پیداست ». کم کم آوازه‌ی دانش و کمال کرشنا، به « متهرا » رسید . و کنس ، آگـاه گفت که در ده « گوکل » نزدیك بشهر او ، میان شبانها، جوان دانشمندی پدید شده‌است، واز آنجائیکه پیشگوئی‌ستاره شناسان را نسبت بخویش فراموش نکرده بود ، بگمان افتاد و احتیاطاً معتمدی را خود به گوکل فرستاد کـه از جوان تـازه معروف شده، تحقیق و تفتیش نمایـد. آن شخص کرشنا را ملاقات کـرد ، و از چگونگی او نیك آگـاه گشته به کنس‌خبر داد کـه جوان دانشمند ، اصلا شبان نیست . بلکه خواهـرزاده‌ی او است . کنس هراسان شد . چونکه میترسید، آشکارا اگر تعدی کند، بسبب محبوبیت کرشنا ، مبادا رعایا بـر او بشورند. « **اکرور** » نـام، یکی از دوستان کرشنا را خواست و باو اظهار کرد که کرشنا خواهرزاده‌ی من است، سزاوار نیست کـه میان شبان‌هـا زندگـی بکند، و خواهش کرد که او را به متهرا بیاورد ، تـا مانند دیگـر شاهزادگان ، در کاخ شاهی بماند .

اکرور، پیام کنس را به کرشنا رساند . کرشنا خواهش‌خالویش‌را پذیرفته از

مردم گوکل که از جدا شدن او افسرده شده بودند، باصرار اجازه گرفته بمتهرا آمد و کنس را ملاقات کرد. کنس نیز ظاهرا او را باحترام و گرمی پذیرفت و گرامی داشت. ولی باطنا می‌اندیشید که چگونه اورا از زندگی محروم سازد. برای استقبال از او، جشنی برپا کرد، و بزرگان متهرا را بمهمانی خواست. هنگامیکه همه گرد آمدند، برسم آزمایش، برای نشان دادن کمال و هنر کرشنا فرمود، با یکی از پهلوانان زور آزمائی کند. کرشنا خواهش او را پذیرفت و به یک مشت کار حریف را تمام ساخت، و پس از آن بر خود کنس حمله آورده اورا نیز بکشت از این اتفاق، ناگهان مجلس بزم بهم خورد، ولی از بس مردم از ستم کنس بستوه آمده بودند، از کشته شدن او متأثر نشده به کرشنا التماس نمودند که بر تخت جلوس کند. کرشنا پس از سپاسگزاری، از پذیرفتن خواهش آنان دوری خواست، و پدر کنس را که کنس گوشه نشین کرده بود، از انزوا در آورد و بر تخت نشاند، و بحضار خطاب کرد که من کنس را به طمع شاهی نکشتم. بلکه برای رفع ستم از شما بود. پس از آن، بدشمنان شاهی روی آورد و از باوان که خویشان او میشدند، پوزش خواست و از آنان دلجوئی نمود، و همه را بدرود کرده برای فرا گرفتن دانش همراه برادرش «بلرام» که او نیز از مرگ نجات یافته بود نزد دانشمندان آن عصر رفت و حکمت آموخت، و از هنر لشکری آگاه گشت وطولی نکشید که سرآمد دانشمندان آن عصر شد. هنگامیکه کرشنا به متهرا باز گشت «جراسنده» نام رئیسی، بر آن شهر حمله آورد. ولی از کرشنا شکست خورده، پس از آن مکرر، بر آن شهر تاخت و ناکامیاب برگشت. تا اینکه با «کالویون» نام سرداری متحد شده با لشکر گران حمله آورد. کرشنا چون کثرت سپاه او را مشاهده کرد، فرمود که مردم متهرا شهررا تخلیه کردند وی خود با عده‌ای از سربازان بر دشمن شبیخون آورده آنانرا شکست داد، و سردارشان را بکشت باین ترتیب تدریجا آوازه‌ی دانش و دلیری و سیاست کرشنا، در اطراف هند، انتشار یافت و شاهان همسایه، گرویده‌ی کمال و طالب یاری وهمراهی او شدند.

چنین است افسانه‌ی کرشنا که قهرمان نامه‌ی مقدس «بگ وت گیتا» است.

۳

رزم‌نامه‌ی مهابهارت

همه‌ی جانداران باید روزهای کودکی و جوانی و پیری‌را طی کنند، هرچه وجود یافت، ناچار از منازل نامبرده باید بگذرد. خبری نباشد که از آئین طبیعت بیرون باشد. زمان کودکی، گوئی هیزمی است که به آتش نزدیک شده و روشنائی ضعیف در آن پدید گشته کم کم شعله‌ور میشود. در جوانی شعله بلندتر شده زبانه میکشند و نیروی زیست را از هر سو بخود میکشد. سکون ندارد. جوان‌جسور و بیباک است. گفته‌اند جوانی دیوانگی است، و هرگاه بسن کهولت رسید، آتش زندگی رو بخمودگی است. نیروئی که جمع شده بود، باحتیاط باید صرف شود. در پیری نیرو یا انرژی بسیار کم مانده‌از اینرو پیری مانند کودکی، روزهای بیچارگی است. اندکی‌مانده‌و امیدپر کردن جای خالی شده نمانده‌وممکن نباشد پیر، توانائی‌جوانی را بیابد. آنچه در نوردیده شد خواب و خیالی شد وهر کسی‌پنج روزه نوبت اوست. بهمین ترتیب، ملل، زمان کودکی وجوانی‌و پیری دارند. هر ملتی باندازه‌ی استعداد خویش، هنر خودرا نشان میدهد و یادگارباقی

می‌گذارد. از این رو کارنامه‌ی هر ملتی امتیازاتی دارد. ملت یونان، در زمان جوانی، هنر نظامی را در جنگ افسانه‌ای تروا، نشان دادند، و از آنها دانشمندانی چون سولن، سقراط، افلاطون، و ارسطو پدید شدند. و زمانیکه آن ملت با شهامت و شجاعت و نظم، بسن کهولت رسید، نخمات اندرونی آتن و اسپارت، نیروی خود را از دست داد و زمان پیری را در فرمان ملت روم بسر برد. همچنین ملت آریانژاد ایران، جوانی را در رزم افسانه‌ای با دیوان مازندران و دلیران توران و رقابت کیکاوس و افراسیاب و کی سیاوش و میهن‌پرستی و شهامت رستم گذراندند، در آخر آن عصر، دانشمندی مانند زرتشت ظهور کرد و از سرودن «**سرودهای گاتا**» جهان ایران را معطر نمود. در زمان کهولت، دولت هخامنشی و اشکانی تشکیل گشتند. و پیری در سلطنت ساسانی بانجام رسید، و بنتیجه مجاهدین عرب، عمر ایران باستان در گذشت. رومیها نیز در زمان جوانی، قهرمانانی چون نوما و نمای کولا و کامیلوس و مارکوس و پامپی و جولیوس سزار اوگاتو و سیلا و سیسرو و کلاودیوس اگستوس و غیره را داشتند. از اقیانوس اطلس گرفته تا مرز ایران، دنیائی را تسخیر کردند و ایام کهولت را در جنگ با اشکانیان و ساسانیان و اقوام تازه پدید شده‌ی اروپا گذراندند. و پیری را در دوره خود با مسلمین عرب بسر بردند در انجام از ترکمانان عثمانی و از حمله‌های خانگی در پرده‌ی عدم ناپدید شدند.

و همچنین نژاد آریائی هند که در کودکی برود سند رسیدند با خود بهره‌ای از «**سرودهای ویدا**» بارمغان بهند آورده طولی نکشید که در سرزمین پنجاب و کشمیر استیلا یافتند و آنجا بود که مناظر دلکش طبیعت را در کوهستان هیمالیا مشاهده نمودند و متأثر شدند. کودک آریائی به شگفتی نگریست و ادب نرد و در فعل و انفعال طبیعت تماشا نمود و از ثمره و گلهای گونا گون و نسیم صبح و سکون شب و درخشیدن ستارگان بیشمار و گردش ستارگان نظام شمسی بوجد و انبساط درآمد و باهنگ ساده، ولی دلکش، مناظر طبیعت را ستود. او گمان میکرد که خورشید و ماه و ستارگان و آسمان و زمین و ابر و برق و باران، سپاس او را میشنوند و خوشنود میشوند و آرزوهای او را بر میآورند تخیل او کار میکرد. هر یک از مظاهر

طبیعت را . نوعی مجسم مینمود . و نامی جداگانه و صفاتی مخصوص برای آنان ، تصور میکرد. و بآن نام وصفات ، آنها را میستود. این ستایش و سپاس را که دانشمندان آنعصر به شعر در آوردند ، اکنون بنام « **ویدای چهارگانه** » میخوانند که باستانی‌ترین بهره‌ی آنها « **رگ‌وید** » نامیده میشود . و توجه زبانشناسان خاور و باختر را به خود جلب کرده است. محققان هر چند در وداها ، بیشتر کاوش میکنند ، بیشتر از زندگی و افکار و آرمان‌های آریاهای آنعصر ، آگاه میشوند. بنابگفته سرودگویان ودا :

در آغاز . نه هستی بود و نه نیستی نه آسمان بود و نه هوا . نه مرگ بود و نه عمر جاویدان تنها او بکام نفس میکشید . و غیر از او چیزی وجود نداشت ، هیچ موجودی، او را نمیتواند درک بکند ایزدان نمیتوانند بدانند او کیست و چیست اگر انسانی هستند ، در نظر او تغییر نمیکنند برای او نمیتوان نامی گذاشت زیرا نمیتوان او را بچیزی همانند کرد . جهان گرچه خود اوست. ولی بسیار خود او نیز نیست موجودی جز او مفهوم واقعی وجود ندارد از این رو موجودات هم معانی ندارند

آنچه سرودگویان ودا ، بزبان ساده و روشن گفتند ، متأسفانه متأخرین ، افکار آنان را مبهم و پیچیده ساختند و هنگامیکه ملت کودک آریائی ، بسن جوانی رسید ، رو بخاور رفت و در زمین میان دو آبرود « **گنگ** » و « **جمنا** » ساکن شد پس از آن رو بجنوب آورده و اطراف رود های گوداوری و جمنا را ، آباد نمود . تا اینکه بر بیشتر جنوبی قاره‌ی هند ، مسلط شد و تدریجا از آواره گردی و بیابانگردی در آمده شهری شد و به تحصیل علم و هنر پرداخت .

در میان آریاهای هندی ، رئیس چندین خانواده ، رئیس خانواده میشد. رئیس چند رئیس دیگر « **راجه** » یا « **مهاراجه** » لقب یافت . بعد چند مهاراجه ، بزور مطیع یک مهاراجه‌ی بزرگتر شدند و بفرمانبردن از او سر فرو آوردند. در زمانیکه مجددا هم از آن ذکر میکنیم، چندین راجه و یک یا دو مهاراجه فرمانروا بودند. از میان آنان جراسنده راجه گلوا،و دروپد راجه پانچال، و دهری‌تراشتر مهاراجه‌ی نابینای هستیناپور بود که صد تن پسر داشت و همه به لقب « **کورو** » و بزرگترین آنان دریودهن نام داشت . برادر کوچکتر دهری تراشتر بنام « **پاندو** » دارای پنج فرزند بود نخستین بنام « **یودهشتر** » به صفات ستوده‌ی راستی و مردانگی و دیانت و ایفای پیمان

وسخاوت آراسته . و دوم « **بهیم** » که فارسی آن بیم میشود. وی تهمتن آن‌خانواده

میشد وسیوم « **ارجن** » که تیرانداز بی‌نظیر بود ، و در رزمنامه‌ی ایران هم مانند او

اسفندیار است . ارجن بـا خانواده‌ی کـرشنا وصلت نمود . و کرشنا را که قهرمان

بگوت‌گیتاست ، رهبر روحانی خودمیدانست . چهارم « **نکل** » وپنجم « **سهدیو** » نام

داشت و این پنج بـرادر همه بـه لقب برادران پاندو معروف شدند و ریش سفید

خانواده کـه عم دهـری تراسر و پاندو میشد بهشما نام داشت و سپه‌سالار لشکر

کوروان بود .

کوروها و پاندوها

میان « **کورو** » ها (در فرمان دریودهن) و « **پاندو** » ها (تابع

یودهستر) هم خشمی بود . چنانچه در تاریخ عرب بعدا میان بنی‌اعمام امیه و هاشم

میبینیم. هر دو رهبری آریای هند را از خودمیدانستند . و در نتیجه مانندجنگ‌ـ

های توران و ایران با برادنور وایراج، در هند سر عصر قهرمانی ورزمی وپهلوانی

آغاز گشت. وبه تباهی کوروها بانجـام رسید. جنگ کوروان و پاندوان معروف به

جنگ « **کوروکشتر** » میباشد که دررزم نامه‌ی « **مهابهارتا** » بـه تفصیل ذکرشده است.

رزمنامه‌ی مهابهارتا ، « **شاهنامه‌ی‌هند** » است که در آن گذشته برکارنامه‌ی رزمی و

پهلوانی ، فلسفه و اخلاق و رسوم و آداب‌آریای هند نیز شرح داده شده است .

شاهنامه‌ی هندی

« **بگوت‌گیتا** » را نیز میتوان گفت کـه بهـره‌ای از رزمنامـه‌ی

مهابهارتاست . و رزمنامه‌ی مهابهارتاو « **رامایتا** » گرچه مانند ادیسه و الیاد یونان و

شاهنامه‌ی ایران میباشد . ولی نسبت به هـر دومفصل‌تر و جامع‌تر است. و یکی از

عالیترین‌وبهترین تصنیف‌هایی‌است که‌بزبان سنسکریت گفته‌شده است.دراین‌شاهنامه‌ی

هندی درضمن قهرمانی سرداران کورو وپاندو، افسانه‌های دیگر کـه‌حاکی از وضع

زندگی و فرهنگ و دیانت و آرمانهای آریای هند میباشد، افزوده شده است .

حقیقت این است که‌بهترین روز هـای یک ملت، زمان جوانی‌اوست که مستی

و جوانمردی، در همه‌ی کارهایش، پدید هستند. و نیروی تنی در او نشاط وجسارت

پیدا کرده او رابکارهـای برجسته وفوق‌العاده برمی‌انگیزد. بهترین یادگار روزهای

جوانی آریـای هند« **رزم‌کورکشتر** » است و عـالیترین بهره‌ی آن مکالمه است کـه

بزبان« کرشنا »و« ارجن » گفته شده است. در این مکالمه، کرشنا رامظهروشنو قرار داده است. دراینکه کرشنا که بوده وتاچه حد واندازه‌شخص او تاریخی است، و آیا او در حقیقت پاسخ دهنده‌ی پرسشهای ارجن‌است، خارج از بحث این نامه است. مقصود، تحقیق دربارهٔ مصنف کتاب نیست. بلکه از آموزشی است که در کتاب وی بیان شده است، وخواننده اگر نیك درآن تأمل بکند وبسنجد، درخواهد یافت که یکی ازبهترین آموزش‌های اخلاقی است که انسان ناقص اگر بآن‌عمل کند کامل‌میشود و از درجه‌ی پست حیوانی‌اعتلا یافته بمدارج اعلای‌انسانی وروانی میرسد. آموزشی است که پیرو هر کیش، بدون ترك کیش خود، میتواند از آن استفاده نماید. این نامه، روان وتن را بهم میپیوندد. تنها دیده‌ی بصیرت میخواهد که خواننده‌ی نیکوئی‌ها در آن‌تأمل کند و از گل و ریاحین اخلاقی آن بهره‌مند گردد.

این نامه، در هجده مکالمه به پایان میرسد. مکالمه‌ی نخستین‌آغاز میشود از مختصر منظره‌ی میدان کورکسر که جنگجویان هر دو سو، از یك نژاد میباشند و به سروری برادران پاندو انجام مییابد. ستم و حسادت واستبداد همواره از کوروها بود که نمیخواستند عمزادگان پاندوها را بهم رتبه‌گی خود بپذیرند. ولی علی‌رغم آرزوی آنان، پاندوها، روز بروز ترقی میکردند. از جمله حکایتهائیکه در ایام‌بیابان گردی‌پاندوان ذکر شده است، کتخدائی شاهزاده خانم« **درویدی** »است و او دختر « **راجه‌ی‌پانچال** » بود که اکنون «قنوج» خوانده‌میشود. درآریاهای **هند**، پدر ومادر هرگاه دخترشان بسن‌جوانی میرسید، جشنی برپا میکردند و اعلام مینمودند. مردمیکه خواستگار دختر میشدند. در آن جشن میآمدند و دختر بآنها نگاه کرده یکی را برگزیده دسته گلی برگردن او میآویخت. یا دسته گلی‌باو میداد که نشان انتخاب بود، چنانکه در ایران نیز نظیر این رسم را در شاهنامه‌ضمن حکایت گشتاسب مییابیم.

هنگامی که راجه پانچال کتخدائی درویدی را اعلام کرد وخواستگاران جمع شدند، میان آنان، برادران پاندو نیز بجامه‌ی برهمنان درآمدند. درهنر تیراندازی، « **ارجن** » برهمه‌ی‌خواستگاران‌برتری جست‌و پسندیده‌ی « **درویدی** »شد

ولی باحترام برادر بزرگتر راجه یودهشتر نامزد خود را باو سپرد و در انجام، بآئین
آن زمان، دروپدی، همسر مشترک پنج برادر گشت. و هر یک از آن‌ها، زمان
معینی با او بسر میبردند.

بسبب وصلت با راجه پانچال پاندوان، نیرو گرفتند و کوروها ناچار حاضر
شدند که کشور زمان خود و آنان تقسیم کنند. بهره‌ای از کشور را که نسبتاً آبادتر
بود، برای خود نگاهداشتند و پایتخت را شهری بنام «**هستناپور**» قرار دادند. و بهره‌ی
دیگر را که بیشتر بیابان وصحرا بود، به پاندوها، واگذار نمودند. آنان جنگل
را بصورت آبادی درآوردند وشهری تازه بنام «**اندرپرست**» را پایتخت خود ساختند
بعقیده‌ی برخی از نویسندگان، اندرپرست جائی بود که اکنون شهر دهلی میباشد.

یودهشتر، بزرگ خانواده کشورهای همسایه اشکر کشید وآنانرا باج گذار
نمود و جشن بزرگ برپا کرد و لقب شاه شاهان یا مهاراجادهیراج نمود. از شاهان همسایه
تنها «**جراسنده**» با او درآویخت و کشته گردید و «دریودهن» بزرگترین پسر
«دهری تراشتر» در جشن شرکت شد، ولی چون به کشورش باز گشت حسد و
حس رقابت او افزون گشت و میاندیشید که چگونه تدبیر پاندوان را تباه نماید. وی
اتفاقا همفکری یافت و او «**سکونی**» نام شهزاده «**گندهار**» بود که باپاندوان کینه
میورزید و در بازی نرد نظیر نداشت. دریودهن او را برانگیخت که یودهشتر را
ببازی نرد بخواهد. یودهشتر، خواهش سکونی را پذیرفت و در چند بازی، آنچه
ثروت داشت باخت. پس از آن تاج و تخت را بگرو نهاد و آنرا نیز باخت. وی بازهم
دست نکشید و به امید آنکه بتواند، آب از جوی رفته را بجای خود باز گرداند،
خود و برادران ودر آخر همسر عزیز «دروپدی» رابگرو نهاد و باخت. باین ترتیب،
در چند ساعت، بسبب نحوست قمار، شهنشاه اندرپرست بنده‌ی پکنی قمار باز گشت.

زمانیکه این خبر، به دهری تراشتر، پادشاه نابینا رسید، بر پاندوان که برادر-
زادگان او میشدند، شفقت نموده به دریودهن سفارش کرد که آنانرا از بندگی آزاد
سازدو دروپدی راپس دهد. دریودهن سفارش پدررا پذیرفت وشرط کرد که پاندوان دوازده
سال بیابان گرد و متواری بمانند. و پس از آن، یکسال چنان گمنام زندگی بکنند

که کسی آنـانرا نشناسد واگرشناساشدند، باید دوازده‌سال دیگرانزوا اختیار کنند بابن ترتیب بودهشتر و برادران او با « **دروپدی** » نجات یافته آواره و بیابان گرد شدند . ودر آن‌زمان درازبجای اینکه بیکار بمانند‌بد تحصیل علوم وتکمیل هنرهای لسکری وتحمل شدائدپرداختند،و در صحبت مرتاضین‌و دانشمندان گمنام گذراندند. ازجملهٔ آنان ، کرشنا استاد و رهبر روحانی ارجن بود کـه نزد آنان میآمد و دلجوئی مینمود. تااینکه دوازده سال درگذشتند و یکسال گمنامی پیش آمد و آن یکسال‌را برادران‌شغل آشپزی‌خدمت یکی از رؤساء گذرانده، پس ازآن آشکارشدند و از کوروها حق‌خویش‌را خواستند . دهری تراشتر، به دریودهن اندرز نمود که‌حق آنانرابازدهدو سبب جنگ و خونریزی نگردد.ولی دریودهن نپذیرفت وطرفین‌بفراهم نمودن لوازم جنگ و سایر خواستن از همسایگان پرداختند سرانجام در میدان کور کشتر ، صف آرائی کردند.ازجملهٔ راجدهائیکه‌طرفین طالب همراهی ویاری وی بودند ، کرشنا دانشمند معروف آن‌عصر بود که آوازهٔ دانش وتدبیر.و دلیری و بردباری او ، همه جا انتشار یافته و نزد همه نفوذ داشت . از جانب پاندوان ارجن، وازسوی کوروان ، دریودهن ، خدمت او رفتند . کرشنا از آنجائیکه دوست هردو بود و نمیخواست یکی از آنانرا برنجاند گفت: با یکی از آنها شخص‌او ، و با دیگری ، سپاه او همراه خواهند بود. ارجن دستگیری کرد وشخص اورا خواست، و دریودهن سپاه او را برگرفت. بدین ترتیب‌هر دو خوشنود شدند . کرشنا به تنهائی همراه ارجن، سپاه بودهسر دوست و بعد شغل مهم رانندگی ارابهٔ‌جنگی ارجن را بعهده خودبرگرفت.

نبرد کورکشتر جنگ کور کشتر کـه تفصیل‌آن در « **مهابهارتا** » بشعر گفته شد است ، یکی از جنگهای بزرك ، و نمونه تـاریخی عصر باستان است . نظیر آن در ایران ، جنگ ایران و توران و در یونان‌اسپارتا و آتن و در عرب صفین میباشد نامهٔ مقدس بکتوت گیتا ،آغاز میشود از آنوقتی که‌سپاه پاندوان و کوروان صف آرائی کرده‌برای‌جنگ آماده میگردند .

گیتا و گاتا زرتشت و کرشنا ، نام دو تن از پـاکان و دانشمندان‌آریائی است.

که یکی‌را مردم ایران « **وخشور بزرگ** » میدانند ودیگری‌را مردم‌هند مظهر ایزدی گویند . سخنانی که باین دو بزرگوار نسبت‌میدهند ، باوجود دوری مکان و زمان و انقلابهای گوناگون ، تأثیرعمیقی در فرهنك و زندگی مردم آن دو کشور بجای گذارده‌اند . هردو آموخته‌اند که آنچه میکنیم، باید به قصدو بخاطر وظیفه‌بکنیم. زندگی باید به‌شهامت وراستی ، ودرستی و عزت نفس ، نگهداری ازشخصیت خود واحترام به‌شخصیت دیگران ، بگذرد. هردو « **اندیشه‌ی نیك** » رامهمتراز« **سخن‌نیك**» و « **کارنیك** » دانسته‌اند . زیرا تـا اندیشه‌ی نیك و درست نباشد ، سخن وکار نیز نیك ودرست نمیشوند . هر دودرعصری ظهور کردند که دو گروه فرمانروا و رزمجو ، برقابت‌بلند شدند و رزم نمودند . آنان رهنما و مشوق آن رزم شدند. سخنان هردو باوجود نبودن ارتباط بهم ، نزدیك بلکه زیـر عنوانی گفته شده است کـه هم آواز و هـم معنی ، یعنی «**گیتا** » و «**گاتا** » هـر دو بمعنی « **نغمه** » میباشند . گاتا درهفده سرود ، و گیتا در هفتصد بیت به پایان‌میرسد .

٤

سرنامه‌ی چاپ دوم

نامه‌ی بگوت گیتا را بار اول در سنه ۱۹۳۵ ترجمه نمودم و بچاپ رساندم. اتفاقا ترجمه را دکتر تاراچند (سفیر کبیر هند در ایران) مطالعه نمود و پسندید و از نگارنده خواست که هر بیتی را جداگانه ترجمه نموده درمورد مطالب هر بیت که لازم شود، توضیح داده و در مقدمه کتاب مختصری از فلسفه «**سانکهیا**» و «**یوگا**» بنویسم. باوجود نداشتن کتب لازم برای مراجعه و ضعف بینائی، ناچار در شش ماه اینکار را بانجام رساندم.

افکار مندرجه‌ی این نامه، چنانچه دوست مرحوم آقای رشید یاسمی، در مقدمه‌ی چاپ اول اشاره کرده‌اند، بعرفان اسلام شباهت‌دارند. ولی باید دانست که مبدأ و اساس عرفان اسلام که گوینده‌ی آن عرفای ایران میباشند، غیر از مبدأ و اساس عرفان هند است. گرچه در انجام، هر دو به‌یك هدف میرسند. نگارنده در آنجا، برخی ازافکاراین نامه‌را توضیح داده با آیات قرآن تطبیق کرده‌ام. لیکن چنین همانندی، بسبب یکسان بودن جریان افکار بشراست. در ترجمه شیرینی

و لطائف اشعاریکه بزبان سنسکرت گفته‌شده‌اند، البته نمیماند.و گرچه ترجمه‌به متن نزدیك است، ولی لفظ بلفظ ترجمه نشده‌است . زیرا در آنصورت عبارت ترجمه، مبهم و دورار فهم میشد وخوانندگان بجای اینکه به مطلب پی‌ببرند از مطلب سر درنمیآوردند .

چنانچه در مقدمه‌ی چاپ اول اشاره شد ، اینکه گوینده‌ی گیتا ، در چه عصر بوده ، که بوده،وآیا یك تن‌بوده یا چندتن بوده‌اند، بتحقیق معلوم‌نیست گمان غالب براین است که درسده‌ی پنجم‌پیش از میلاد مسیح، این نامه وجودداشته است. وابیات آنرا، در رزم‌نامه مهابهارتا دردفتر «بهیش‌ما پروا»(Bhishma Parva)میابیم . بنابرروایات باستانی ، گوینده‌ی رزم‌نامه، پارسائی بوده‌است بنام «ویاسه» (Vyasa) و برخی تصور کرده‌اند که سراینده‌ی افکار گیتانیز در اصل او بوده‌است .

درآمورش کسائی‌درمیدان رزم گفته‌شده‌است: زمانیکه‌بنی‌اعمام‌پاندوو کوروان با یاوران و متحدین صف‌آرا شدندارجن‌که مبارزبزرك پاندوان ازرانندهٔ ارابه‌اش، کرسنا که استاد و رهبر روحانی اوبود خواست که ارابه رامیان میدان نگه دارد، تا او دشمنان را بررسی کند و هنگامیکه ارابه بصفوف مخالف نزدیك شد ، ارجن دید که میان مخالفین پسرهای عم و خویشان و آموزگاران و اشخاصیکه به نظر او پاك و برگزیده بودند ، برای رزم آماده شده‌اند و از آن منظره بحیرت فرورفت و اندیشید که بخاطر یافتن بزرگی وپیروزی و فرماندهی، آیاروا‌است که بااستادان‌و خویشان و دوستان درآویزد و آنانرا بکشد یا خود کشته شود. آنگاه باین نتیجه رسید که کار خوبی نمیکند و گناهی بسیار بزرك مرتکب میشود . پریشان شد و ارادهاش به خیال ضعف گشت و یأس و حیرت براو چیره شد وبا کمال افسردگی ، خود را برنشیمن ارابه انداخت و تیرو کمان را کنار گذاشت و سکوت اختیار کرد. آنوقت رانندهٔ دانشمند بسخن درآمد . و علت پریشانی و افسردگی را از او پرسید . از اینجا ، میان آن دو تن ، مکالمه آغاز گشت که در هفتصدبیت به پایان میرسد .

گیتا ، همانند دریائی است که در کوره گنجانیده شده باشد . باید مکرر

بخوانند و بشنوند. بسیار باید در آنها مطالعه کرد وسنجید. اگر کسی بخواهد بمرور مختصر ، افکار آنرا بداند ، وقت خود را تلف نموده است . این نامه ایست که اشخاص اولوالعـزم هند چون« **مهاتما گاندی** » و کنگاد هر تلك و « **تاگور** » وغیره، حون جان آنرا عزیز میداشتند . و بوسیلهٔ افکار مندرجـه در آن ، چنان قوت فلب مییافتند که میتوانستند چه در زندان و چه در آزادی، شداید را تحمل شوند . و با دولتی مانند انگلیس ، پنجه نرم کرده و آن را به زانو درآورند افکار این نامه ، مونس مرتاضین هند است . در آنان روحی میدمد که ثبات و یکسوئی پیدا میشود ، و روز های زندگی را میتوانند بسکون و آرام گذرانده از جهان پاك و راست بگذرند .

۵

ایزدان سه گانه

دانشمندان هند ، آفرینندگاری را که فوق ادراک بشر است ،خواستند نزدیک به‌ادراک بشر نمایند . بنابراین اورا بصفات سه گانه‌در آوردند و بد سه صورت ، تجسم نمودند . اولا صفت آفریدن که آنرا « **برهما** » نامیدند . دوم صفت جمال و یاحیات وبالیدگی بنام « **وشنو** » وسوم صفت جلالی یا فنا کننده بنام « **شیوا** » از این سه ، اکنون صفت جمالی یا جلالی ، بنام وشنو وشیوا ، در سرتا سرهند پرستیده میشوند. « **وشنو** » بصورتهای گوناگون در جهان تن پدید میشود . « **کرشنا** »یکی از تجلیات اوست . وی بصورت ظاهر ، در « **رزم‌نامه‌ی‌مها بهارتا** » ، راننده‌ی ارابه‌ی ارجن ، و رهنمای است . اگر حقیقتاً چنان شخصی وجود داشته وچیزی فرموده، باید نکاتی چند باشند که اساس آموزش « **گیتا** » شده‌اند .

سراینده‌ی ابیات گیتا ، **مختصر** را مفصل و آنچنان را آن چنان‌تر ساخته با افکار حکمت آنعصر تطبیق کرده است. فکری عالیتر وکاملتر ومنطقی‌ترر‌ا بیان‌نموده است. «**کرشنا** » درگیتا ، **مظهر وشنو** » و عقل کل(Universal intellect) است

که در پیکر بشر، پدید شده است. در حقیقت وجودی است پاینده، ازلی وابدی و روحی که نوع بشر را از فساد و خواب غفلت بیدار کرد. هر که او را صمیمانه بجوید، او را مییابد. و از پرتو رهمنائیاو، وجدان جوینده پاك ودرخشندهمیگردد در دیگر نوشتههای هند باستان، نام کرشنا اشاره شده است که فرزند بانوئی نام «دوکی» (Devaki) بود ودر شهر متهرا (Mathura) میزیست در کتاب «**چاندوگیااوپانیشاد**» (Ghandogya upanishad) او را دوکی پوترا، یعنی پورد وکیگفته اند که شاگرد پارسائی بود نام انگرسا واو نگهبان معبد خورشید بود. در نوشتههای دیگر نیز به کرشنا اشاره شده است. حتی در «**اوستا**» بیرحنین نامی دیده میشود. پس وجودی است مسلم تاریخی، و سرایندهی ابیاتگیتا، او را مقامی بسیار عالی داده و نفساً از ارادتمندان او بود است. وی خنانکه درگیتا میگوید: تجدید کنندهی آموزشی است که پیش ازاو بزرگانی نام وی وسون ومنو واکشوا کو، گفته بودند و این اعتراف، عصرگیتا را کمی نزدیك بما میکند. باین ترتیب افکار مؤسس دین خداگانه نیست. بلکه تکرار و اصلاح یك فکر است که بیاری آن، جامعه از فساد درآید و مصلح بنابراقتضای وقت و محیط جامعه، سخن گذشته را تازه مینماید. برخی از این مؤسسین را دانشمندان هند، مظهر ایزدی نامیدهاند، و «**یگانهی نامحدود**» را در مظهریت او محدود ساختهاند که بشر را از راه کج، براستی رهنما میشود. او برهمه ناظر و در همه جا حاضر است. آفریدگار بهر مفهوم که گرفته شود، از آفریده شده دور نیست.او از همه توانا وبرهمهشناست افراد بشر، بدون ادراك حقیقت او، اتصالی بیتکلیف و قیاس باو دارند که نمی - توانند بزبانی توصیف کنند. ارادهی ضعیف بشر که پرتوی از ارادهی کل است، همواره بهیاری ارادهی کل که گاهی در پیکر بشر نمایان میگردد، محتاج است و در بگوت گیتا، کرشنا، نمایندهی ارادهی ایزدی است.

٦

صفات ایزدی و مفهوم مایا

یکی از صفات ایزدی علم است . هرگاه این صفت در مظهر ایزدی در توافقن شود ، مظهر ایزد نمیگردد. بلکه گیرنده و منعکس کننده‌ی علم ایزدی است. یعنی صعود بشر نیست . بلکه هبوط ایزدی است که موقتاً نامحدود ، بصورت محدوددر-میآید. مظهر ایزدی بردونوع پدید میشود : یکی بصورت « **شخص معین** » و دیگری « **بدون‌صورت** » همواره در اعماق قلوب جویندگان میدرخشد . درگیتا چه جوینده و چه دهنده ، هر دو بصورت بشر هستند . جوینده « **ارجن** » است که با تاریکی و فساد و جهل رزم مینماید ، و دهنده کرشناست که او را در آن رهنماست . یکی افزار رزم بدست دارد ، و دیگری عنان اسبهای ارابه. وهر مبارزه‌ای که صمیمانه با فساد و جهل رزم میکند در عمق قلب او نور ایزدی روشن میشود .

کلمه مایا (Maya) از ریشه‌ی ما (Ma) بمفهوم صورت یافتن، یاساختن یا استعداد پدید کردن است، سبب به آفریدگار ، نیروی آفرینش است . خداوند به نیروی « **یوگامایا** » (Yogamaya) کائنات را پدید کرد . پدید کننده را مائین

(Mayin) میگویند . کائنات پدید و ناپدید ، هست و نیست میشود . برزخی است میان وجود و ناموجود . اگر آنرا هست تصور بکنیم ، سرابی است . اگر نیست بگوئیم ، نیست هم نیست. آموزش گیتا ، عدم و وجود را بدو حقیقت مستقل نمی‌پذیرد . بلکه هر دو را کرشمه از یك حقیقت میداند . بنابراین آنرا جهان خیال خوانده است . البته خیال دربند تحولات و تغییرات پی‌درپی است .

و اما « **فلسفه‌ی سانکهیا** » دو حقیقت را معرفی میکنند . یکی بنام پوروشا (Pourasha) که کاملا مجرد و بسیط است، و ماروان میگوئیم . ودیگر « **پراکرتی** » (Prakerti) که آنرا ماده یاهیولا مینامیم. اگر چه‌گیتاوجود پوروشا و پراکرتی را انکار نمیکند ، ولی هردو را از یك حقیقت میداند ، و آن آفریدگار است که فیض خود معدوم‌راموجود نموده است، و پس از آنکه موجود کرد آنرا بسوی کمال خلقت او رهنماست. او برهمه محیط است ، مانند پوست تخم براندرون تخم . این صفت‌ایزدی رابزبان سنسکرت (Vishvarupa) یعنی‌همه صورت باهمدرج گفته‌اند. مایا یا مکراله برای ماآورنده شدگان علت موها (Moha) یا پرده‌ی غفلت است که موقتا برچشم بصیرت افتاده ومانع است که حقیقت را چنانکه هست ، به‌بیند ودریابد . گفته‌اند که دنیا مقام فریب است . زیرا نمیگذارد مخلوق بخالق نزدیك شود و آشنا گردد . وعلت آن، به نظر دانشمندان هند ، این است که افراد بشر از فعالیت تنی باز نمانند. از این مرحله که مرحله‌ی مایا « **مکراله** »است، بآسانی نمی‌توان گذشت . بلکه کوشش لازم دارد و موانع پیش میآیند تا فعالیت بیشتر شود . « **روان** » دانش محض است وبه کنش و کوشش نیازمند نیست . » ولی **پراکرتی** » که جهل محض باشد، از پرتو روان زنده و دانش نما شده، به زنجیر مایا مقیدمیگردد. روان در مایای عالی و « **پراکرتی** » در مایای پست است . روان تخمی است که در زمین پراکرتی پاشیده‌اند، واز آن، نهالی سربرمیزند وبارور میشود که جهان تن را تشکیل میدهد. مایا نسبت بمخلوق ، یا موجودات وجودنما ، علت غفلت است . ولی نسبت به خالق ، علم است .زیرا خالق ، علت بروزآن است . و علت در دام غفلت نیست . معلول برعلت متکی است وبدون آن ، وجود ندارد. پس تأثیر مایا برنتیجه یا معلول است که مخلوق باشد، وبرعلت‌العلل یاخالق، هیچ گونه اثرندارد .

۷

خرد یا شخصیت

وجود بشر مرکب است از هیولا و ماده، حیات و نفس و عقل و سعادت. یعنی هر-گاه هیولاء بماده، و ماده بر نسبت وزیست به نفس و نفس بعقل و عقل بسعادت پیوست، وجود صحیح بشر موجود میگردد. ماده وزیست و نفس که جهان‌را پر کرده‌اند، در بشر سر میباشند. و هرگاه درمشکوه تن، چراغ «علم بدات»، روشن گردد، در بشر، احساس «**شخصیت**»، پدید میشود وخودرا ازدیگران جدا ومستقل میپندارد. ولی‌چون نیك درخود مطالعه کرد، ملتفت می‌شود که درعین‌استقلال ازدیگر افراد، یك‌علاقه‌ی جدا نشدنی باهمه دارد، وچون این حقیقت براو بدیهی گشت ،آزادی شخصی را از دست نمیدهد، ولی خودرا نیز ازدیگران، دیگر بکلی منفصل وجدا تصور نمیکند. وی چنین ارتباط‌را با دیگر موجودات نیك سنجیده درفعالیت بادیگران ، همرنگ وهمبازمیشود. وباستاره‌های اندرونی پی‌برده‌ومیداند که باهمه، یعنی بامشیت‌آفریدگار بایدهمرنگ وهمکار باشد.

فعالیت‌آفریدگار که احسن‌الخالقین است ،کامل و نامحدوداست وبشر نیز در

حدود مختصری که احسن‌الخالقین باو بخشیده، میتواند خالق گردد . گرچه خلقت او ناقص ومحدود است، و آفریدگار بهرچه‌هست محیط است، لیکن بشر نیز درحد معین، احاطه دارد . بنا براین در «**بگ‌وت‌گیتا**» اولا علاقه‌ی آفریدگار را نسبت بـه‌بشر ، توضیح میدهد .ولی‌او را آزاد میگذارد که‌بنا بر گرایش واستعداد خود، با نچه‌سعادت میداند، عمل میکند . «**کرشنا**» میفرماید: جنبه‌ی‌تنی خودرالازم نیست نابودسازیم، بلکه بایدآنرا ازآلودگی پاك نگه داریم . هیولاء یاماده ، دوپهلو دارد : یکی عالی ودیگر پست .آنچه بشر را احاطه کرده است ، جنبه‌ی پست‌آن است . ولی بشر میتواند، بعزم ثابت و کوشش . ازآن‌درآمده بسوی جنبه‌ی عالی صعود کند بلکه‌از آن نیز گذشته وازقیود طبیعت درآمده بمقامی رسد که زنجیرهای «**کرما**» یعنی‌عمل، براو تأثیر نداشته باشند واورابه بند، درنیاورند .

زندگی دنیوی گوئی تخته‌ی شترنگ است که شخصی ناپدید ، مهره‌های آنرا چیده است. حریف درمقابل ، نفس حیوانی است. نقش بردن وحریف رامات کردن وابسته به کوشش واستعداد نفس ناطقه است. و نیز زندگی بر دو نوع است: یکی از روی نادانی، بفرمان طبیعت تسلیم شدن، چنانکه جمادات و نباتات وحیوانات تسلیم میشوند. ودیگری باهمه همرنگ شدن، بسبب دانش‌است که به‌بشر اختصاص دارد .

نوع اخلاق و قیافه — در گیتا از صفات یا کیفیات سه‌گانه بحث شده است که در بشر ،و بلکه‌درهمه‌ی‌موجودات فعالیت دارند. این‌سه کیفیات عبارتند از:

۱ ــ **ست** بمفهوم روشنائی ودرستی‌ویاکی و نظم.

۲ ــ **رجس** فعالیت محض.

۳ ــ **تمــه** تاریکی، غفلت ، جمود، سستی و ناراستی .

ازآمیزش اینها هروجودی بصورت مخصوص درمیآید و اینها هستند که روان مجرد و پاك‌را در جهان تـن مقید میسازنـد . چنانچه در بیت پنـجم از مکالمه‌ی چهاردهم میفرمـایـد :

«**ست ورجس وتمه (سه‌گانه رح‌پراکرتی) وابسته بجهان تن‌اند، واوراکه در (زندان) تن‌ساکن ونمیرنده است مقید میسازند**».

کرشنا به‌رجس اندرز می‌دهد، و میفرماید که در یکان کیفیت «**ست**» بیشتر

نمایان است. ولی کاملا ازبند «**رجس**» و «**تمه**» آزاد نیستند ولی سالك چون بکوشد، ودانش باوپیوست گردد وارادهی او بـا ارادهیکلی همرنـگ شود ، او از کیفیات سه‌گانه برتر شده، بمقامی میرسد که خارج از عالم کون و فساد است،بزبان سنسکرت چنین سعادتمندرا «**تری‌گوناا تیتا**» یابرتر ازسه کیفیت گفته‌اند . درگاتای زرتشت، ازسه کیفیت، دومی را ذکر نمیکند و بـه دو کیفیت بنام «**سپنیا**» و «انگرا» **محدود** نـموده است ، و در قـرآن ، مـانندگیتا ، سه کیفیت بنـام ، سه نفس میباشند ، باین ترتیب :

۱ ــ نفس مطمئنه که مقابل «ست» گیتا است .

۲ ــ نفس لوامه = رجس

۳ ــ نفس اماره = تمه

۸

یوگ شاستره

یوگ از ریشه‌ی یج (yiij) بمفهوم بستن وجفت کردن وپیوستن، بفارسی یوغ ودر اصطلاح دانشمندان هند ، پیوستن اندیشه بمبدأ صحیح ومنظم شدن اعمال را گویند. ویوگ ساستره دستوری است بمنظم نمودن اندیشه وکار، وهرگاه اندیشه درست باشد ، البته عمل که زائیده‌ی آن است نیز درست میشود . و چون اندیشه‌ی درست، باعمل درست توأم باذهن روشن واخلاق ستوده شوند، رادیجاب پدید میگردد. وآن به چند طریق حاصل میشود، باین ترتیب :

بوسیله‌ی دانش ـ و مقصود از دانش این نیست که یك یا چند علم متداول را بدانیم . بلکه دانستن حقیقت اشیاست که ذات خودمان نیز شامل آن است .آنچه که عموما علم نامیده میشود، پی بردن بچیزی درجهان تن است. یعنی علم بظاهر اشیاست ، وعلمی که در حکمت هند بآن اشاره شده ، علم به باطن است . اینگونه علم را در اصطلاح حکمت هند، یان یوگ (Jnama ymga) مینامند، ودانشی که غیر از این دانش است، سایه یاپرتو دانش است وآن یك گونه نادانی است . فعالیت بشر درجهان

تن بسته به سه علت زیر است :

۱ ـ نیازمندی.

۲ ـ خواهش برفع نیازمندی.

۳ ـ عمل برای یافتن آنچه که بآن نیازمند است .

و چون همواره بشر نیازمند است ، خواهش نیز پاینده است ، و عمل انقطاعی ندارد. ولی مفهوم دانش نزد عرفاء، دورشدن نادانی و نبودن نیازمندی است . وآن به معرفت بذات خود و بغیر ازخود میسر میشود. اگر خویش را دانستیم دیگران را نیز میشناسیم. و هرگاه چنین دانشی یافتیم ، نیازمندی باقی نمی‌ماند. زیرا نیازمندی از نادانی بروز میکند . هرگاه نیازمندی نباشد ، خواهش نیز نباشد ، وعمل‌هم نباشد . پس نقص‌ما ، درنادانی است. چنین نادانی با دلایل فلسفی ریشه کن نمیشود. چونکه فیلسوف ،تیر به تاریکی‌میزند وآنچه میداند ازروی‌تجربه ودلایل منطقی است که‌خود شاهد برنادانی است و بگفته مولانا بلخی :

پای استدلالیان چوبین بود　　　پای چوبین سخت بی تمکین بود

ازکار نیک نیز نادانی روانی دور نمیشود . زیراکار ، خواه نیک باشد ، نتیجه‌ی خواهش است نهایت اینکه در کار نیک خواهش عالیتر است . کوشش جوینده‌ی نجات، باید متوجه از رهائی از بندشهای سه‌گانه ، یعنی از «**نادانی**» و «**آرمان**» و «**اعمال**» باشد. هرگاه ازاین سه رهائی یافتیم ،و «**دانش جزئی**» با «**بدانش نامحدود**» پیوست ، بهدف میرسیم : دیوحو بیرون شود فرشته درآید .

نادانی، نابینائی باخلاق ستوده‌وروانی است. هر که دراین نشئه ، نابینا بماند، نابینا ازجهان میگذرد. ونابینا بجهان تازه ، درمیآید . یعنی نطفه اگر نقصی داشته باشد ،آن نقص درجنین وبعد در کودکی وپس‌ازآن ، درهمه‌عمر پاینده میماند.پس باید کوشید که نطفه سالم باشد ، ودراین جهان، نابینا نماند. تا درنشئه‌ی‌آینده نابینا نباشد. واو که نابینانماند ، وچشم بصیرت یابد ، سعادت مند است . نابینائی ، یعنی نادانی روانی را، به کوشش و استقامت وشکیبائی ، میتوان دور کرده، دانشی کـه‌مـا میجوئیم ، نایافتنی نیست . بلکه در دسترس ماست، واین نادانی که‌بزبان سنسکرت

«اویدیا» (Avidya) میگویند ، مانند سرپوش، رویزمین را دورتا دور فراگرفتهو به سهوسیله دور مشود :

۱ ــ مطالعه در نوشتههای نیکان و بزرگان روحانی و دانشمندان پیشین ، و آزمایشهای خودمان .

۲ ــ بهصیقل نمودن وپاك نگه داشتن وجدان .

۳ ــ به کشش وعنایت ایزدی ، زیرا تا کشش ایزدی نباشد، کوشش جویندهی بیچاره بجائی نرسد .

فضای نیلگون را که بر همهی جهان محیط است ، بزهری تشبیه کردهاند که آنرا **«ایزد شبوا»** (یعنی طبیعت) فروبرده در گلویش گیر کرده است. بشر نیزاندرون فضا و محکوم به تأثیر طبیعت است. بنابراین زهری در گلویاو نیزهست که باید در آورد . حزر و مد جهان تن، وابسته باعمال است. واعمال بدون توقف باشکال نو به نو ، پدید وناپدید میشوند . ستردر پیچاپیچ این گیس پریشان وخم اشکال اعمال ، مقید شده که تاصمیمانه نکوشد ، رهائی نیابد . و این تارهای گیس معشوق دامهائی میباشند که او را گرفتار کردهاند . وبعمل وادار مینمایند که باید به انسدادآنها ، خودراآزاد سازد . زیراکه انسداد عمل ، انسداد عالم غفلت و نادانی است . گرچه این کوشش نیز یك گونه عمل است ، ولی باید موقتی باشد و از چند مرحلهی زیر درگذرد :

۱ ــ بعقل متوسل شود و هرگاه بوسیلهی عقل ، نیمه دانش یافت و به حقیقت اشیاء اندکی پی برد ، و خود را دانا به علوم یافت ، ازآن مرحله باید درگذرد و در مرحلهی ــ:

۲ ــ فکررا یکسو کند وبر یك نقطه معین تمرکز دهد .

۳ ــ اندیشهی او، بجز معشوق ومطلوب هیچ چیز دیگر نباشد .

پس روان‌او ، ازآلودگی درآید . وجدانش مانند ستارهی درخشان ، روشن گردد .آتشی که از بروز خواهشهای مادی مشتعل شده بود ، فرو نشیند . حواس پنجگانه، بجای اینکه فرمان دهند، فرمان خواهند پذیرفت . ایمان اوکامل شده

شکوك مرتفع گشته ، بجای ناامیدی ، امید تجلی خواهد کرد . وحقیقت بر او پدید خواهدشد ، ومطلوب رادرآغوش خود خواهد یافت . متأسفانه ، فرهنگی که اکنون ازافق مغرب زمین طلوع کرده و سراسر زمین را فرا گرفته ، دانش به ظاهر و اشیاء مادی است.زیرا یافتن آنها ، مانند یافتن آنچه باطن‌است، دشوار نیست . ودانشمندان کنونی ، هرگاه بچیز مادی که از نظر دیگران مستور است ، پی میبرند ، برخود میبالند . گاهی ستاره‌ی مریخ رو میآورند . زمانی بمشتری و ناهید . و ازنیروئیکه درفضا پخش ، ودرخورشید زیبائی است ، استفاده‌ها میکنند که گاهی بسود وزمانی بزیان نوع بشر انجام میپابد . ولی او که کشف کرده لذت میبرد و بگفته‌ی عمرخیام میگوید: «این حمله مرا بعد وترا سینه بهست». دانشمندان باستان، ازچنین کوشش و اکتشاف مانع نبودند . ولی‌آنرا ، در مرحله‌ی نخستین مناسب و درمراحل عالیتر تلف کردن‌وقت میدانستند وآنان میخواستند ،آن حقیقت منکشف شود که بشر را از قیود تن نجات دهد .

وسیله‌ی دوم ـ« کرما» یا کاراست. فعالیت ذهنی و تمیمی بر نیکوئی وخدمت بعموم موجودات وازخود گذشتگی وحقانیت ودرستی .

وسیله‌ی سوم ـ عشق وارادت ـ بزبان سنسکریت « **بهکتی**» از«ریشه‌ی بهج» بمفهوم عشق و اخلاص است که دارنده‌ی آنرا در انجام ، بهدف میرساند و آغاز و پایان‌آن چنین باشد ـ :

۱ ـ استعداد ذاتی .

۲ ـ آشنائی‌شنیدن یادیدن مطلوب

۳ ـ انس بدآنچه بدان‌آشنا شده .

۴ ـ ذکرآن .

۵ ـ فکرآن .

۶ ـ تجسس بدیافتن آن .

۷ ـ نگرانی وترس ازینکه ازوصال مبادا محروم گردد .

۸ ـ توکل وتوسل وامید بکشش ازجانب محبوب .

۹ ـ دانش به محبوب .

۱۰ ـ وصال .

۱۱ ـ سکون وامن .

درعشق ، جوینده لازم است که به معشوق عشق ورزد . و استعدادی میخواهد تاعاشق گردد . ومعشوقرا وجودی بی‌همتا و بی‌نظیر پنداشته، سوی‌او برود. وبگوید، تاتن رسد بجانان یا جان زتن برآید. رضایت و کشش معشوق ، بهترین شادی است برای عاشق . وی‌اورا میستاید وازاو میگوید و بداو میاندیشد. درهمه‌کار ، محبوب ازنظر او ناپدید نمیگردد. نتیجه‌ی عشق، علم بوجود معشوق‌است که نزدیکی ووصال گفته میشود .

دانشمندان هند ، آفریدگار را به « **صیغه‌ی مذکر** » و آفریده شدگان را به « **مؤنث** » گفته‌اند . زیرا بعقیده‌ی آنان ، بروز عشق که تسلیم و گرویدگی است ، از زن میشود. عاشق مراحلی ارامید ونا امیدی وترس ونگرانی نرمی و کوشش وجوانی وغیره‌را طی میکند . درعشق اخلاص وصمیمیت لازم است. درنظر عاشق، کار ورفتار معشوق ، گیرا و دلپذیراست. هرچند روبمعشوق میرود، از خودگذشتگی او، افزون میگردد و «**آهنکار**» (Ahankar) یعنی خود غرضی کمتر میشود . شکوك وتزلزل دور میشوند، وایمان اورا بسرعت به معشوق میرساند. بعقیده‌ی دانشمندان« **سرادا** » (Sraddha) یعنی ایمان ، اساس عشق است «**پرالدا**» (Prahlada) یکی از پارسایان میفرماید : زیست بشر باید براساس ارادت ومحبت بپروردگارانجام یابد . وماحصل زندگی او، باید قرب‌ایزدی باشد . پروردگارش را همه‌جا حاضر وبرهمه کار خود ناظر بیند . کاملا بمشیت ایزدی تسلیم گردد . عشق به علم میسر میشود . درعلم ، عمل لازم است . پس عشق وعلم وعمل‌لازم و ملزوم یکدیگرند ، هرچند نام جداگانه دارند . ولی‌حقیقت هرسه یکی است .

۹

فلسفه‌ی سانکهیا

آموزش گیتا، براساس واصلاح افکار، دو فلسفه میباشد: یکی‌از آنان «فلسفه‌ی سانکهیاست» که یکی‌ازشش فلسفه‌ی هندوستان است و باستانترین آنان بشمارمی‌رود. مؤسس ونخستین گوینده‌ی معروف‌آن، پارسائی بنام **«کپله»** بود. این فلسفه درهمه‌ی مذاهب هند تأثیر کرده، بویژه در آموزش بودا و بگ‌وت گیتا، نمایان است. از سانکهیا، سماره ونکاتی چند راگوینده‌ی گیتا گرفته است. یکی عقیده‌ی به« **پروشه**» (روان) ودیگر به «**پراکرتی**» یاهیولاست. پروشه حقیقتی است، مستقل. وهمچنین استدراکرتی‌یاهیولاء که‌علت بروزجهان تن‌است واین دوحقیقت درصفات‌وخصوصیات کاملا از هم ممتاز میباشند. ظهور موجودات از این دو گوهر است. تابش پروشه و تاریکی پراکرتی، درهمه وجود دارد. درفلسفه سانکهیا، علت ازمعلول، و معلول ازعلت جدا نیست. ولی سلسله‌ی علل ومعلول یاجواهر واعراض واسته به پراکرتی هستند. پروشه علت یامعلول نمیشود. زیراکه مجرد محض است. تابش‌آن صفحه‌ی پراکرتی‌را روشن میسازد. و چنان مینماید که پراکرتی در جنبش است. هر علتی

نسبت به معلول، لطیف ترمیشود. تا اینکه واپسین معلول جسم مجرد کامل‌میگردد.

کیفیات یاصفات سه گانه: «ست» و «رجس» و «تمه» که‌پیش ازآنها اشاره‌شد، گویا بار اول مؤسس فلسفدی سانکهیا شرح و تفصیل داده است که «ست» نماینده‌ی خورسندی‌وروشنائی‌واعتدال‌است. رحس-فعالیت،وتمه- تاریکی‌وجهل است. گوینده‌ی بگوت گیتا نیزمکرر بدانها اشاره کرده است . وی این نکته‌ی مهم را میافزاید که پراکرتی ، علم بذات ندارد . بنابرین،چنانکه‌مانی بعدا پیداشت، نمیتواند برپروشه تجاوز کند و روشنائی‌آنرا در خود جذب نماید . و نه پروشه بی علم است که بدام پراکرتی خودرا گرفتار سازد. بلکه نیروئی مافوق هردو وجود دارد که اینهارابهم نزدیک میسازد ونیز جدامیکند .حقیقت بشر که در توی‌ازپروشه هست نروشای‌محدود ومشخص است وکاملا ازتن که از پراکرتی است مستقل میباشد. ولی هرگاه پرتو آن برتن میافتد وآنرا روشن میسازد جنبش‌های تنی باندازه‌ای مستغرق میگردد که خودرا فراموش میکند و همینکه بخودآمد ازآلودگی استغراق در جنبش‌های تنی ،آزاد میگردد وباصل خود متوجه میشود . تا به یگانه‌ی توانا و دانا و بینا که سرچشمه‌ی زیست است نزدیک میشود . و کامیابی او در این سعادت اراده و استقامت است .

۱۰

فلسفه‌ی یوگ

فلسفه‌ی یوگ نظریه سانکهیا را عملی میسازد . مؤسس آن پارسائی بود بنام «پاتنجلی» (Patanjali) وتصنیف او نوشته‌ایست بنام «یوگاسوترا» (Yoga sutra) اگر چه، مؤسس سانکهیا بعلم وتفکر پرداخته، پاتنجلی بعمل توجه داشت .درفلسفه‌ی سانکهیا، پروشه و پراکرتی، دو گوهر مستقل اند . یکی همه دانش و دیگری همه پیدائی‌است که بهم نزدیك میشوند. وچنان مینماید که بهم آمیخته‌اند. ولی چونکه همجنس نیستند، درعین نزدیکی، جدائی نیز هست ومیان آن‌دومانعی است که‌نمیگذارد پیوستگی صحیح بیابند. بنابرین همچنانکه نزدیك شدند ، جدا نیز میشوند. فلسفه‌ی یوگ نشان میدهد که برتر از آنها حقیقتی‌هست که اورا «ایشور» وبعربی رب نامیده میشود . واوهست که‌آنها رابهم نزدیك میسازد وجدامیکند. البته‌مقصود اواز اینکار فوق ادراك ماست .

بنابرفلسفه‌ی یوگ،آنچه عقل به‌استدلال‌یاتجربه ونوشته‌ی دانشمندان پیشین، بچیزی پی میبرد، پی بردن‌آن ناقص‌است و نیمه دانش میباشد ، مانند اینکه یکی

درتابش ماه بابینائی ضعیف نوشته‌ای رابخواند ونتواند واضح ببیند، یادرخواب‌صوری پراکنده وبی‌ترتیب مشاهده کند. درآنصورت چیزی دیده ولی حقیقت‌را نیافته وندیده است. علمی که بوسیله‌ی عقل ناقص است، یکی بسبب‌آنکه اشیاء تنی پیوسته تغییر میکنند، آنچه ازدورمیبینیم از نزدیك نوع دیگرمی‌بینیم وآنچه یکساعت پیش دیده اکنون بصورت دیگر درآمده . ولی فلسفه یوگ میآموزد که بورزشهای مخصوص روانی ممکن است روزی اشیاء را جنانکه میباشند بدانیم واز مغالطه وشك‌درآئیم و رسیدن بچنین سعادت :

۱ ــ بایدتن سالم‌باشد واعضای‌تن درست‌کار بکنند .

۲ ــ ذهن‌آرام وروشن باشد .

۳ ــ ورزش تنی‌وذهنی‌واخلاقی‌را براهنمائی‌استادی‌ماهر، بنوع‌صحیح‌انجام‌دهیم. تافکر یکسو گردد وبرهدفی که درنظراست، تمرکز بیابد. وبآن خورسندباشد.

ودرآنصورت، ازجنبش براکرتی که صور گوناگون درذهن‌پدید میشوند ناپدیدشده حقیقتی منزه ازآلودگی تن پدید میگردد. و موجودات خیالی بنظراو چون ذراتی میشوند که ازتابش خورسید، نمایان میگردند وازرسی نمیدهد .

ریاضت وورزشهای اخلاقی :

۱ ــ یما (**Yama**) تحمل وبرداشت .

۲ ــ اهمسه (**Ahimsa**) بی‌آزاری.

۳ ــ ستیه (**Satya**) راستی .

۴ ــ آسنه (**Asana**) نشست مخصوص .

۵ ــ پرنایام (**Pranayam**) دم برآوردن وفروبردن .

۶ ــ دهیانه (**Dhiyana**) مراقبت وتمرکزحواس بریك هدف .

۷ ــ دهارنه (**Dharana**) همرنگی بعالم‌تجرد وبیگانگی ازجهان‌مادی .

۸ ــ سمادهی (**Samadhi**) سکون وپیوستگی بهدف .

هرگاه بمقام سمادهی‌رسیدودرآن توانست مستقر گردد، ازآلودگیهای تنی‌منزه میشود . آنگاه چنین کسی‌یوگی یاورزنده یوگ است.

چنانکه اشاره شد، نجات بسه وسایل میسر میشود. یعنی بوسیله‌ی دانش و عمل و عشق یا ارادت. درصورتیکه هدف یگانه باشد، امتیازی دردانش وعمل وعشق نباشد. زیراهرسه لازم وملزوم یکدیگرند. یعنی هر که عاشق شددراو عمل نیز هست. چونکه بدون عمل. وصال معشوق میسر نمیشود، وهر گاه عمل صحیح باشد، دانش نیز میبا بدو بنا برهدفی که درنظر هست، عشق ودانش وعمل صورت میگیرند. اگرعشق باختراع یا اکتشاف چیزی باشد، دانش وعمل نیزمورون آن مرام هستند واگرعشق خودپرستی وخود خواهی وخودستائی است، عمل وعلم نیزمطابق آن میباشد وعاشق چنین عشق را مجسمه آن هوس میکنند. بودا اندیشه را برعمل برتری داده است وهمچنین است که مؤسس فلسفه سانکهیافرموده. ولی گیتا میآموزد که عمل برتراراندیشه است. زیرا که تنها اندیشه مقصود را بدست نمیآورد وهرچندیکی بیاندیشد ودرعالم خیال نقشه‌ها بکشد تا آن نقشه رابه‌عمل درنیاورد نقش او برآب و بودو سود آن یکسان است. پس با اندیشه عمل لازم وبی اندیشه عمل وجود ندارد. واندیشه پس ازمطالعه‌ی عمیق در آئین طبیعت باید باشد ومطابق بفطرت الهیه گردد. زیراآنچه درطبیعت میبینیم ازروی اراده‌ایزدی است و همه‌ی موجودات باچار برنقشه‌ی فطرت الهی یا اراده‌ایزدی کارمیکنند. واگرازآن سرپتابند نتیجه‌ی صحیح نمییابند. وهر گاه اراده ایزدی رادرجنبشهای طبیعی باندازه‌ی استعداد وعقل خوددانستیم، بایدازآن پیروی بکنیم و بنا براشاره‌های طبیعت عمل نمائیم ودرآنصورت عمل ازما نیست. بلکه فرمان بردن باراده‌ی ایزدی است وهر گاه باراده‌ی ایزدی دراشاره هائیکه بوسیله‌ی طبیعت میشود، تسلیم شدیم وسربازی گشتیم، روان ازکسمکشها وخواهشهای تنی آزاد میشود و به اصل یعنی مبدأ موجد میگردد وارخواب غفلت بیدارشده بروح الارواح نزدیك گشته ذهن را روشن میسازد وآنوقت است که نیروی تنی و ذهنی و روانی همکار ویارمیشوند.

حیرت ـ بردو نوع است: مذموم که ازآن یأس وبدبینی وپست همتی پدیدمیشود. اراده ضعیف میگردد وشخص مذبذب میماند ونمیداند چه بکند وچه نکند واگر بکند چگونه بکند. رحم ومروت را برغلط تصورمیکند وکناره گرفتن را بمفهومی میگیرد که ظاهرا بسیار عالی است. ولی درحقیقت کاملا بی اساس. ارجن درنامه بگوت گیتا بچنین

حیرتی مبتلا شد و میخواست بگوید که رزم با دشمنان که میان آنان خویشان و بزرگان بودند، کاری است بیهوده و ناشایسته که باید نکند. صحبت از رحم وفدا کاری نمود ولی کرشنا آنرا رد کرد و نشان داد که رحم بی‌موقع ، رحم نیست . و اگر صفت خوبی میباشد، باید آنرا بمفهوم دامنه دارتری گرفت . آبدریارا باید کوشید که در کوره‌ای زندانی گردد و بر چند تن فاسد رحم کرده بگذارد که چندین هزار تن تباه گردند. اگرمیاندیشند که او کشنده است، باید بداند که کشنده‌ی تن است . ولی روان‌را نمیتواند بکشد. وچونکه بجامه‌ی سرباز، بمیدان رزم آمده، وظیفه‌ی او سربازی است . وسرباز است . وفرمانده نیست. بلکه فرمانبر است . فرمان از برتر اوست، ودراین میدان کوروکشتر فرمانده سرادر بزرگش است و اینجا نباید فلسفه باقی بکند . بلکه فرمانبرد. ووظیفه‌را بجاآورد . اگر کوتاهی کرد و سرکشی نموده گناه دراین نیست که چه میکنی یا خواهی کرد . بلکه دراین است که آیا فرمانبر بودی یا سرکشی . مسئول اعمالیکه دراین میدان وظیفه باید بشوند، فرمانبر نیست بلکه فرمانده است (همچنین است میدان کشمکش دنیوی که فرمانده ، ایزد متعال ، و فرمانبر ،آفریدگان هستند و بجای ممی باقی وظیفه‌ی آنان عملی کردن اراده ایزدی است) .آنکه ادعا میکنند که تارك الدنیا شده‌اند ، خودرا ودیگران را فریب میدهند . زیرا که تنفس درتن هست لمحه‌ای ممکن نیست که یکی بی‌عمل باشد. و از اعمال طبیعی تن سرباز وما نند جعد، درویزاندها ومغاره‌ها ایام زندگی‌را بدپایان برساند . باابنکه بدهوسهای گوناگون ، خودرا سعادتمند ، تصورکند . همه ناچار هستندکه رفع گرسنگی نمایند . خواه‌پره‌ای رادرکور معده دون کنند، باید باك داند مغز بادام خودراپارسا نامند .آنها مجبور میشوند که بخوانند ،ودیگر، نیازمندیهای تنی‌را دورسازند . اگر امتیازی میان بوالهوس و پارسا میباشد ، در کمیت و کیفیت میباشد. ولی برای هردو نیازمندی، پاینده‌است. بنابرین، عمل‌لازم است.ولی باید محض فرمان‌بردن ، بفرمان‌آفریدگار باشد. درآنصورت اندرون بشر همواره‌آرام‌وپرازسکون میشودوروان‌راازفعالیت بازنمیدارد گوش وهوش بدفرمان‌ایزدی،وسیله‌ی نزدیکی بحضور اوست هر چند عشق وارادت باو افزون تر گردد، اعمال نیز درست تر خواهند شد .

نامه‌ی گیتا آغاز میشود از صف‌آرائی دو گروه مخالف . یکی پی‌شاهی و خود خواهی است، ودیگری برای امن‌وعدل. یکی بفرمان طبیعت، تسلیم است، ودیگری سر کش . یکی براساس همدردی و شفقت، و دیگری ، از روی استبداد . خواننده، این دو گروه ، یعنی دو اندیشه‌ی ضد یکدیگر را ، در همه‌ی ابیات گیتا ، خواهد یافت.

مرتاضین هند، ترك لذات تنی ومراقبه وفکر رابرزندگی اجتماعی ومعاشرت بامردم، ترجیح میدادند . ولی گیتا میآموزد، اعمالیکه مبنی برتسلیم واطاعت بفرمان ایزدی باشند، برترك عمل، یعنی دوری ازاجتماع، برتری دارند . عمل باید محض بجاآوردن وظیفه باشد. در اجتماع زندگی بکند وباخوب وبدآنان بسازد دل او در خلوت، بخدمت دیگران، وقلب باآفریدگار باشد. افراد جامعه را ازفساد اخلاق ، تا میتواند، حفظ کند . او که میخواهد فعالیت تنی و ذهنی را معطل سازد ، او زنده نیست . بلکه مرده‌ی متحرك است . افراد بشر دریك کشتی زیست تنی،سوار هستند. ناچار باید بهم بیامیزند ، وهمدیگر رایاری کنند . کوشش دربرانداختن شروفساد، لازم است. تااینکه کشتی به ساحل نجات برسد . اگر ناچار شدیم، چندتن رابرای حفظ چندین صد یا چندین هزار تن، براندازیم. نباید ازروی کینه ونفرت ودشمنی باشد . بلکه مولانا بلخی، در ضمن حکایت از زبان حضرت علی ابن‌ابیطالب خطاب به حریف میفرماید :

تو نگاریده کف مولاستی	آن حقی کرده‌ی من نیستی
کار حق را هم بامرحق شکن	برزجاجه‌دوست،سنگ‌دوست‌زن

عشق چون روان، وعقل تن‌آن وفعالیت‌آن دو اعمال نیك میباشند . وهرگاه عرفاء گویند که قطره درد‌ریای بیکرانه دریا گشت، نه این است که روان فرد بشر ، روان کل میشود، بلکه مقصود این‌است که‌حقیقت بشر، به‌صفات ایزدی‌آراسته میشود. چون‌آهنی که درآتش بماند وخصوصیات‌آتش‌را گیرد.وچون گفته میشود که روان از بند تن‌آزاد شد ، نه این است که از تن بی‌علاقه شد . بلکه بجای اینکه تحت تأثیر

خواهشهای تنی باشد ، خواهشها در فرمان اومیشوند . و همچنین بشر ، هرچند در علوم و فنون پیش رفت و کاهارهای شگفت انگیز نمود، نه این است که او از تأثیر و فرمان طبیعت آزادگشته ، و شتری بی مهار شده . بلکه طبیعت او را ، بآن مقام رسانیده وباید خداوند را سپاس گزارد واختراع وانکشاف وایجاد را از بخششهای ایزدی داند .

۱۱

شرح و تفسیر بگ وت گیتا

شرح وترجمهٔ اشعاراستادانی مانند انوری وخاقانی ومولانا جلال الدین بلخی آسان ولی تفسیروتأویل نوشته‌های دینی‌واخلاقی چون **ویدا** و **گاتا** و**قرآن مجید** وغیره کاریست بسیار دشوارو پراز مسؤلیت وبسا میشود که اصل درپوشش شرح وتفسیر نهان میشود، وکاملا بمفهوم دیگر، درمیآید که‌مصنف خبری ازآن ندارد. اگر شارح یامفسر عارف است که جمله‌ی معمولی وعادی‌را ، عرفانی میکند . اگر فیلسوف است‌که به اصطلاح فلسفه درمیآورد . اگر فقیه است که به نیروی دستورزبان وروایات ، بمیل خود تفسیر میکند . اگرزبان شناس است که پی‌ریشه‌ی لفظ میگردد، وممکن است ازریشه‌ای،مفهوم یك کلمه‌را بگیرد که گوینده‌یا نویسنده،اصلاآن‌مفهوم را، نمیدانست. بنابراین ، مفسر در تفسیر، باید بسیاراحتیاط بکند . تامیتواند ، عبارت نوشته‌ای‌را به سلیقه ومیل خود، ترجمه نکند . بکوشد که سلیقه وفکر مصنف رابداند .

تفسیرهای‌متعدد، چه درهند وچه‌درمغرب‌زمین‌از «**بگ‌وت گیتا**» شده است .هر مترجم یامفسر، بنابر عقیده وفکر خود ، ابیات گیتا راشرح و توضیح‌کرده است . از

جمله درهندوستان:-

۱ ـ **شنکراچاریا** (Shankaracharya) نام دانشمندی بود(۷۸۸/۸۲۰) که قدیمترین و مهم ترین شارح گیتاست ، و پیروان بیشمار دارد . وی از معاصرین «هارون‌الرشید » و «مأمون» بود . وباین ملاحظه ، معاصر «یعقوب‌کندی» فیلسوف‌عرب نیز بوده است . اوابیات گیتا را، بمفهوم وحدت‌الوجود ، تفسیر کرده است به عقیده‌ی وی حقیقت ، یگانه‌ی محض است . بجز او،وسوای اوهیچ نیست . وآنچه‌ما ازجهان احساس میکنیم ومی‌بینیم ، یابه اندیشه در میاوریم، وهم وخیال است . به اصطلاح عرفای هند ، «اودیه» (Avidya) نادانی است . یعنی‌آنچه را که موجود و وجود میپنداریم ، ازنادانی وناآگاهی است. وتا زمانیکه روان ، ازآلودگیهای تنی، منزه وپاك نگردد، عمل لازم‌است. ولی‌هرگاه «ودیه» (Vidya) یعنی دانش، جای‌اودیه (Avidya) راگرفت ، و روان از حیرت و نادانی درآمد ، دیگر به عمل ، نیازی نیست.وافکار «شنکرا» که‌درضمن تفسیر گیتا،خودفلسفه‌ای مخصوص‌شده، باز بوسیله‌ی دانشمندان دیگر ، تفسیر شده است ارجمله :

الف ـ انندا‌گری (Anandagiri) سده سیردهم

ب ـ سری دره (Sridhara) ۱۴۰۰ میلادی

ت ـ مدو سودنه (madhusudana) سده شانزدهم

اینها همه وحدت الوجودی بودند .

۲ ـ **رامانوجه** (Ramanuja) گیتارا بمفهوم(Avaita) دوئیت‌تفسیرمیکند. وی‌عقیده‌ی وحدت‌الوجود شنکرارا، ردمینماید .او درسده‌ی یازدهم میلادی‌میزیست. بنابرعقیده‌ی او، جهان‌تن‌وجوددارد ، و وهم نیست . وهمچنین عمل لازم‌است. برهمن (Brahman) یعنی حقیقت یگانه ، وجودی است‌آگاه بذات خود . صاحب اراده که این‌جهان راآفریده است. اوابدی وازلی ، بی‌آغاز وانجام وفوق ادراك بشراست. برای تمثیل، جهان ، چون تن ، وآفریدگار ، روان‌آن است پیش ازآفرینش‌جهان، عدم، استعداد در یافتن وجود را داشته است . بنابرین، به مشیت‌آفریدگار ، وجود شد، ونامه روپه (Namarupa) یعنی نام وصورت یافت . هرگاه تمثیلاً ، جهان را

تن ، وآفریدگار را،روان‌آن میگوئیم، نه‌این است‌که تن وجودی دیگر ازآفریدگار است . بلکه اراده‌ی‌اوست که صورت وجودرا یافته وکاملا متکی براوست . «Ego » یا « **خود** » افراد بشر نیزوهم‌وخیال نیست. بلکه‌حقیقت دارد، وهرگاه ازآلودگیهای مادی منزه شد ، فانـی نمیشود . آفریـدگار رهنمای بـاطن ماست . و «**انتریامن**» (Antar yamin) یعنی اندرون ، اوست و حقیقت اوست ونفس قدسی نیز نامیده مشود . پیوستگی بی‌تکلف وخارج ازبیان ، بامبدأ دارد . ولی امتیازی صریح میان آفریدگاروآفریده شده میباشد . ما دانش اندرونی یاعلم بذات خودرا، تنها بوسیله‌ی اعمال نیك،وتوجه بآفریدگار، میتوانیم بیابیم . بوسیله‌ی صمیمیت واخلاص و توکل بآفریدگار ، ازجانب او، کشش وفیض میرسد . باین ترتیب «**رامانوجه**» گیتارا، تفسیر کرده است ، وبحث دراشتیاق روح باتصال و قرب‌ایزدی و دوری ازاعمال ناشایسته و توکل وایمان وعشق وارادت نموده‌است .

۳ _ «**مادهوا**» (Madhava) ۱۲۸۹ر۱۱۹۹ میلادی، معاصر مولاناجلال‌الدین بلخی، وقریب بعصرشیخ‌شهاب الدین شهید (۱۱۹۱ر۱۱۵۳) نیزیکی ازمفسرین بزرگ گیتاست‌که دردو نامه، یکی بنام «**گیتابهاسیا**» (Gita Bhasva) ودیگر «**گیتات‌پریا**» (Gitatparya) تفسیر نموده‌واو کاملا آفریدگاررا ازآفریده‌شدگان،جدا میاندیشد. وی میگوید هیچ معنی نداردکه میان روان بشر، وخالق به‌مفهومی‌هم مانندی باشد . چنانکه دیگر مفسرین ازجمله رامانوجه اندیشیده‌اند . بلکه خالق موجودات،کاملا ازمخلوق جداست . ومقصود ازگفته‌ی عـرفا «**تت‌ثوام‌آسی**» (Tat tvam asi) یعنی «آن توهستی» این نیست‌که‌ما و او یگانه هستیم . بلکه این است‌که میان خودمان ، ما وتو نیست. و هرچه هست، اوست . «**مادهوا**» براساس عشق واخلاص ، گیتاراتفسیر نموده است .

۴ ـ دیگـر ازمفسرین « **نیم‌باراکا** » (Nim Baraka) نامه‌ای بنام برهما سوترا (Brahma Sutra) نوشت .

۵ _ کیشوکاس مارن (Keshava Kas marin) شاگـرد نیمبارکا نیز ، شرحی نوشت . بعقیده نیمبارکا ، روان بشر و حقیقت جهان و وجود آفریدگـار ،

از هم ممتازاند . ولی باراده‌ی آفریدگار ، روانها و جهان ، فعالیت دارند . و نیز مانند « **مادهوا** »، عشق وارادت را، اساس آموزش گیتا میدانست .

۶ ـ « **والابها** » (Vallabha) ۱۴۷۹ . بعقیده‌ی او « **خود** » (**Ego**)بشر، هرگاه از عالم موهومات درآمد ، قرب ایزدی میابد . و بمبدأ میپیوندد . فکروی شبیه است بفکر شیخ شهاب‌الدین شهیدکه حقیقت را بـه خورشید ، و روانهای موجودات را ، باشعه ، تشبیه می‌کند . شعاع هـر چند نزدیکتر بخورشید بـاشد ، روشنائی او قوی‌تر است . و هر چند دورتر گردد ، روشنائی ضعیف میشود . تااینکه رو بـه تاریکـی میرود . « **والابا** » نیز ارادت و عشق را ، وسیلـه‌ی قرب ایزدی میدانست .

اخیراً دانشمندی بنام «**گنگادهرتلك**» در دو جلد ، تـرجمه و تفسیر گیتا را نوشته است . و همچنین مفسران دیگر درجنوب و شمال هند بوده‌انـد و هستند که بر گیتا تفسیر نوشته‌اند. البته هر مفسری ، یك گونه فکر مستقل‌و سلیقه‌ی مخصوص بخود دارد . ولی افکارشان از حـدود معین تجاوز نمیکند ، و مخالف یکدیگر نیستند. بلکه میتوان گفت براثر اختلاف رای آنها در جزئیات،آموزش گیتا واضح‌تر گشته است .

۱۲

گیتا و گوینده‌ی آن

گوینده‌ی گیتا یقیناً شخصی برهمن، پرستنده‌ی ایزد وشنو بوده است . فلسفه‌ی هند را نیك مطالعه کرده ، طبع شعر نیز داشته است .

اکثرازمورخین نوشته‌اندکه گیتا درسده‌ی پنجم(ق‌ـم)، بلکه‌قبل ازآن، گفته شده است . برخی نیز آنرا ، از سده‌ی یکم، بلکه دوم وسیوم بعد از میلادمیدانند. اشعار گیتا درهفتصدبیت، درهجده فصل، به پایان میرسد،وبه‌سه بهره، تقسیم میگردد. باین ترتیب :

۱ ـ شش فصل اول ، بحث در افکار مذاهب فلسفه با اصلاحات مخصوص

۲ ـ شش فصل دوم ، بحث در عشق و ارادت

۳ ـ شش فصل سیوم ، در آموزش فلسفه‌ای بنام ویـدانتاکه فکر عـرفانی هند است .

زبان گیتا ساده ولی بسیار فصیح و دلکش است و افکار بسیار عالی دارد ودر ترجمه البته شیرینی عبارت شعر از میان میرود.

جدول فصلهای گیتا

فصل	شماره‌ی ابیات	ماحصل فکر
۱	۴۷	یأس و افسردگی ارجن
۲	۷۲	شمه‌ای ازفلسفه‌ی سانکهیا و یوگ
۳	۴۳	فلسفه‌ی عمل
۴	۴۲	« علم
۵	۲۹	« بی‌علاقگی به‌نتیجه‌ی عمل
۶	۴۷	« تسلط بر نفس
۷	۳۰	دانش امتیازی
۸	۲۸	حقیقت ازلی نابود نشدنی است
۹	۳۴	دانش و اسرار سلطانی
۱۰	۴۲	فلسفه‌ی سلطانی
۱۱	۵۵	دیدار هیکل ایزدی
۱۲	۲۰	عشق و ارادت
۱۳	۳۵	زمین کشت و دانده‌ی کشت
۱۴	۲۷	صفات یا گونای سه‌گانه
۱۵	۲۰	پیوست یا وصل روان عالی
۱۶	۲۴	امتیازمیان‌آنچه ایزدی‌و اهریمنی‌است
۱۷	۲۸	عقاید سه‌گانه
۱۸	۷۸	(ماحصل) آزادی بوسیله نبودن‌علاقه به نتیجه‌ی عمل .

فصل‌هجده، درازترین وفصل‌دوازده‌وپانزده،کوتاه‌ترین فصل‌های‌دیگر میباشند. در فصل دوم، شمه‌ای از فلسفه‌ی سانکهیا ومفهوم پروشه وپراکرتی و فلسفه‌ی یوگ میفرماید . در فصل چهار ، از دانشمندان پیسین اشاره‌کرده، دانش را وسیله‌ی نجات میداند . در فصل پنجم ، حواس پنجگانه و نفس و عقل باید در فرمان نفس قدسی

باشند . درفصل‌ششم، اعمال باید وسیلدی نجات گردند. نه اینکه گرفتاری وپابندی‌را بیفزاید . در فصل هفتم ، سخن از دانشی است که غیراز دانش عادی است . درفصل هشتم ، ارجن میپرسد که برهمن کیست ، و علم و عمل او چگونه است ؟ در پاسخ، کرشنا میفرماید : برهمن حقیقتی است جاوید ، نابود نشدنی ، و صفت بارز او،علم بذات است . و عمل او ، پدید کردن موجودات . در فصل نهم ، صحبت از قدرت و عظمت ایزدی است ، و اسرار سرمدی . در فصل دهم ، نشان میدهد که ایزد متعال، برهمه ، محیط و در همه‌ی موجودات ، هر چه اعلاترین است او هست ، یا از او هست . و در فصل یازدهم ، دیدار ایزدی است که مجسم میکند . در فصل دوازدهم میگوید : تا نامحدود را به فرض محدود در نیاوریم ، و مشخص نکنیم ، نمیتوانیم او را بپرستیم . یعنی حقیقت فوق ادراك را ، در حدود ادراك و تعینات و صفات در آورده ، او را وجودی با اراده دانسته بسوی او بروم . در فصل سیزده ، بحث از زمین کشت و داننده‌ی کشت است . پروردگار داننده‌ی کشت ، و جهان تن ، زمین آن است که در آن بدون توقف ، فیض ایزدی میرسد و تخم اعمال ، بدون اینکه ایزد متعال مانند موجودات عمل بکند ، پاشیده می‌شوند . و نیز از حواس پنجگانه و عناصر و قوه‌ی ممیزه و نفس و غیره که آنها نیز از زمین‌کشت می‌باشند ، و نیز خواهشهائیکه در این عالم پدید میشوند و علت درد و شادی میگردند . در فصل چهاردهم ، مطالب مرموز بیان شده‌اند . باری تعالی پدر معنوی همه‌ی موجودات ، و همه از او بوسیله‌ی پراکرتی (ماده) بوجود میآیند . و بسوی او باز میگردند . در فصل پانزدهم، بحث ازدرخت زندگی‌است. درشانزده، امتیازمیان نفس رحمانی‌و اهریمنی ، در هفده ایمان، به سه صورت بنابه استعداد میان افراد بشر،پدیدمیشود. اگر بخواهیم یکی را بشناسیم ، باید بایمان او بنگریم. زیرا بآنچه اوایمان‌دارد، روح او بهمان اندازه یا ارتقاء یافته یا به پستی رفته است. و در فصل هجده مطالبی می‌باشند که فشرده‌ی آموزش گیتا و ماحصل هفده فصل گذشته است . یعنی« **عمل** » باید « **وظیفه** » باشد . و عامل منتظر نتیجه‌ی آن نباشد .

این‌است مختصری ازهجده فصل گیتا. برخی‌مطالب‌را بسبب‌اهمیت تکرار کرده است و به سبك شاعران آنعصر ، ارجن و کرشنا، در القاب جداگانه خطاب شده‌اند. عصر گیتا ، یقیناً عصر عرفان هند بوده است و اعلاترین اندیشه‌ی عرفانی را ما، در این نامه‌ی‌مختصر میبابیم .

۱۲

ترجمه و توضیح نگارنده

در ترجمه کوشیده‌ام که الفاظ ، بمفهوم لغوی ترجمه بشوند . در توضیح برخی از افکار ، تا توانستم با افکار عرفای ایران ، و آیات قرآن تطبیق کرده‌ام ، تا افکار گیتا، بخوانندگان زیاد ناآشنا جلوه نکند. و بفرموده‌ی دوست مرحوم آقای رشید یاسمی ، تصور نکنند که فکر بیگانه است . بلکه آنرا از جمله‌ی افکار دانشمندان خود بدانند ، و بآن مأنوس گردند . در این شیوه پیروی از مفسرین هند نکرده‌ام.

چندی پیش نامه‌ای از نگارنده بنام « **تصوف چه بود و چه باید بشود** » طبع شد و انتشار یافت. یکی از دوستان که آنرا مطالعه کرده و خود ایشان پیرو طریقی از تصوف‌اند ، به نگارنده فرمودند ، درصورتیکه پیرو طریقی نیستم و سر سپرده مرشدی نمیباشم ، نبایستی در این باره قضاوت نمایم و بگویم که تصوف چه باید بشود ! بایشان عرض کردم چون سرسپرده مرشدی نیستم، میتوانم بآزادی، فکر خود را بگویم و اگر سرسپرده بودم ، بایستی ببینم که مرشد چه میفرمایند . و همچنین

است مطالعه در دینی‌یا اصولی‌یا اندیشه‌ای که شخص خود را از آن بیطرف کرده و بیطرفانه مطالعه نماید و عقیده‌ی خود را بگوید . اگــر غلط باشد خواننده تصحیح خواهد کردو اگر صحیح باشد که خواهدپذیرفت . ولی با عقیده بـه اصولی نمیتوان آنرا ، بی‌طرفانه مطالعه کرد . ناچار شخص باید با گرویدگی بآن اصول ، عقیده‌ی خودرا اظهار کند. درصورتیـکه استقلال فکر، حقیقت را روشنتر میسازد ونگارنده کوشیده‌ام ، در ترجمه و توضیح ابیات گیتا ، بیطرف باشم .

ترجمه ی

متن گیتا

ترجمه ی

متن گیتا

خلاصه‌ی مکالمه‌ی اول

این مکالمه آغاز میشود ازصف‌آرائی دوسپاه : یکی ازصد «برادران کورو» که طالب جاه وجلال شخصی بودند و نمیخواستند حق ابناء عم را بدهند . ودیگر از پنج «برادران پاندو» که اصلاح وخوبی جامعه‌رامیخواستند وحق خودرا تقاضا میکردند . ولی ظاهراً مرام هر دویکی بود . و اتفاقاً درهردوجانب ، پارسایان ودانشمندان وقهرمانان ، وجود داشتند . بامتیاز اینکه همراهان «کوروان» ،ازرهنمائی عاجز ، وازحق‌گوئی بسبب رودربایستی وضعف‌اراده، درمانده بودند . درصورتیکه ازدوستان پاندوان ، رهنمائی زبردست بودکه بقوه‌ی سخنرانی واراده‌ی توانا وصراحت لهجه وابتکار درفکر، شخص مردد ومتزلزل‌را براه راست درمیآورد،واراده‌ی ضعیف اورا قوی میکرد . اوبمعنی‌کامل، استاد وپزشك روانی بود . هموقهرمان این‌نامه ـ کرشنا ـ است که در شاگردش ارجن ، یك گونه بیماری اخلاقی‌دریافت و آنرا تشخیص داد ومعالجه‌کرد . بیماری اخلاقی ارجن، دراندیشه‌ی اساسی و طریق استدلال درست نبود . واگراساساً اندیشه، درست نباشد، دلایلی‌که برای درستی‌آن میآورند نیزصحیح نباشند . پس لازم است‌که اندیشه درست و بیطرف و بدون‌علاقه و تمایل باشد . تا آنچه‌در باره‌ی‌آن بعداً میسنجیم‌درست بسنجیم. ودلایل صحیح، بدرستی‌آن درنظر بیایند . اکثرازافکاربشر، اساساً درست وبر طبق طبیعت نباشند . ودرنتیجه به‌مصائب ومشکلات‌گوناگون، مبتلا میشوند . اندیشه‌ی ارجن، ظاهراً متین‌بود و به‌گوش شنونده . عاقلانه وپرازشفقت‌جلوه می‌کرد. اما استادی ماهر، مانندکرشنا، نقص‌آنرا دانست ودریافت‌که درته آب صاف، لجن‌پراست . وارجن‌را نشان‌داد «کاین‌ره‌که‌تومروی به‌ترکستان‌است».

ارجن دیدکه درسپاه حریف، اعمام و بزرگان وآموزگاران برای‌رزم صف‌بسته‌اند. ازآن دیدار، اراده‌ی اومتزلزل وعزمش ضعیف‌گشت . ونداانست که درآن موقع حساس، چه‌بکند وچه نکند، وچگونه ازفرمان برادربزرگتر که براو فرمانده بود، سربتابد . یابفرمان اوخویشان‌را بکشد !؟ این اندیشه

چنان براو مستولی شدکه باهمه شجاعت، حیرت فروماند . وپریشان گشت و به کرشاگفت : دهنم خشك شده است . تنم میلرزد . و موها بر تنم راست شده اند . دلم میتپد، ودرکارخود حیران مانده ام . کمان ازدستم می لغزد، و بجای امید و نشاط، ناامیدی برمن چیره شده است . نه پیروزی را میخواهم، ونه شاهی وشادی، ونه بزرگی وشکوه . بلکه این زندگی را سراسر بیهوده می یابم . اگرخویشانم را بکشم ، وخون آنان شمشیرم خونین شود، پس از آنها زندگی خوشی نخواهم داشت . گرچه آنها ، ازروی آز وحسد نابینا شده اند . ولی ما چرا نشویم . شمامیدانندکه ازتباهی خانواده، ونبودن مردان آن، چه فساد درآن خانواده پدید میشوند . زنان بی عصمت میگردند . ناروا، روا، وآنچه نباید بکنند ، میکنند . ونطفه ها از مردم پست برحم مادرانیکه ازطبقه ی اعلا باشند، ریخته، پاکی خانواده ازمیان میرود.وجای بسی تأسف است که من یکی ازعلل چنین فسادی گردم . و چنین گناهی مرتکب شوم . بلکه بهتراست که فرزندان «دهری تراشتر» ، شمشیربکف برمن بتازند، ومن افزارجنگ را ازخود دورکرده تسلیم شوم وکشته گردم، ومسئول خرابی نژاد آینده نشوم .

کرشنا بجای اینکه دراین اندیشه، با اوهمراهی بکند واورا بستاید، به یاریش اورسید . ووسوسه وشکوك ودلایل باطل اورا رد نمود ، وبراه راستش رهنمائی کرد.کرشنا نشان دادکه درسی دراندیشه ای است که تابع اراده ی کلی ایزدی است که درطبیعت وفطرت نمایان میشود . نباید بدلایل باطل ، و من درآورده ی خود، ازآن منحرف گردد. شماکه دراین میدان رزم، برای سربازی آمده اید، نباید فلسفه بافی بکنید . بلکه باید سرباز واقعی گردید . ووظیفه ی سربازی را بجاآورید . هرگامی که فراترمینهید، یا پس مینشینید، باید بفرمان فرمانده باشد. واگروظیفه ی کنونی را بجا نیاورید، در حقیقت گناهی بزرگ مرتکب شده اید .

این نکته تطبیق میشود باهمه ی وظایف بشر. بشر باید درامورتنی و روانی، خودرا تابع یك فرمانده کامل بداند، واراده ی جزئی وشخصی خودرا بامشیت کل درنیامیزد . مردم اگرچنین کنند وتابع کل گردند، یقیناً بسوی راست وحقیقت رهسپارشده اند .

آغاز نامه‌ی بگ وت گیتا

خواننده درعالم خیال ، میدان رزم را به‌نظر آورد که دوگروه رزمجو، مقابل هم صف‌آرا شده‌اند. برخی برارابه وبعضی براسب‌وفیل سوارند. وبسیاری پیاده باتیر وکمان و ژوبین و شمشیر و نیزه وگرز ، گوش برآوار بوق وکرنا دارند هر پهلوان حریف خودرا ، در نظر دارد که به موقع ، به او بتازد . از جمله ، قهرمان این نامه ، «**ارجن**» است که تیرزنی بی‌نظیر است و درعمـر، سومین برادر ، ازپنج «**برادران پاندوست**» . راننده‌ی ارابه‌ی او «**کرشنا**»است.

بیت اول ــ دهری تراشتره ، خطاب به سنجایا ، چنین گفت :

درمیدان دهرمه ، در میدان کورو ،
دوگروه (مخالف) برای رزم آماده شده
ازمن ونیز از پاندوان چه کردند ؟

سنجایا پاسخ داد :

۲ ــ سپاه پاندوان را صف‌آرا دیده شاه دریودهن باستادش درونه، نزدیك شد وچنین گفت :

۳ ــ ای‌استاد بنگر آن‌سپاه بزرگ ازپسران پاندو که (درفرمان) پوردروپده شاگرد دانشمند تو صف[1] آرا شده

---

۱ ــ برای توصیحات به‌ترتیب شماره رجوع کنید به‌پایان هربخش

۴ ـ و اینها قهرمانان هستند تیر اندازان بزرگ (چون) بهیم[۲] وارجن[۳] و یویودها و ویراته دارندهی دت بزرگ

۵ ـ و دهرشته[۴] کیتو و جی کی[۵] تنه و پادشاه دلیر کاسی و پوروجت و کنتی بهوجه وسائیبه

۶ ـ و یودامن[۶] مینوی برومند و اتامادجای دلیر و پور سادبدره و فرزندان دروید

۷ ـ (واما) سوی ما آنکه پیشوایان سپاه و مردان ممتاز میباشند، برای آگاهی شما، نامهاشان‌را میگویم. اینها دوبار[۷] زادگان هستند.

۸ ـ خودمهماو بهشما[۸] و کرنه[۹] و کرپه وآسوت تامه‌و وی کرنه و پورسومهدتی

۹ ـ و بسیاری‌دیگرازپهلوانان که برای خوشنودی‌من‌ازجان‌خویش درگذشته‌اند. باافزارگوناگون وتیر وهمه دررزم ماهراند

۱۰ ـ ودر برو ، لشکرما (کوروان) بفرمان بهشماکافی (بیسمار) وآنانکه در فرمان بهیم میباشند ناکافی (محدود) هستند. (برخی ازمترجمین این بیت را چنین ترجمه کرده‌اند) .

سپاه مادرفرمان بهشما ناکافی‌وسپاه پاندوان درفرمان بهم‌کافی بنظرمیرسند، و ترجمه‌ی دوم بنابرمفهوم بیت بعد (۱۱) میباشد

۱۱ ـ بنابرین همه‌ی شما (سرداران) و سپهبدان در هرصف که باشید، استوار بایستید واز بهسما نگهداری[۱۰] کنید .

آغاز رزم

۱۲ ـ پس بهمت افزائی‌او (دریودهن) دسوای‌کوروان (بهشما)، پدر بزرگ، و پیرور، بوق خودرا دمید کدآوازآن مانند غرش شیر بود .

۱۳ ـ پس‌از (دیگر سرداران) بوقها[۱۱] ودهل‌ها وکرنا وشاخ گاودمیده شدند، وآوازآنها درهم‌آمیخته میدان جنگ‌را پراز همهمه‌کرد .

۱۴ ـ پس(درحالیکه)درارابه‌ی بزرگ‌جنگ که بااسبهای سفیدرنگ، جفت‌شده

بود، ودرآن مادهوا[11] و(پور) پاندو جا گرفته بودند، بوف ایزدی را دمیدند.

۱۵ ـ بوق پنجه[12] جنیه از هرشی[13] کیسه و دیـودتند از دهننن[14] جید (Dhanan jayah) وپوندره[15] از وری[16] کدره دمیده شدند .

۱۶ ـ واننته‌وی[17] جید (Ananta vijayah) را یودهشتر و نیز برادرانش نکولا وسهادیو بوف دمیدند .

۱۷ ـ و همچنین شاه کاشی و سی کندی و درس تدیمند و ویراته وسات یکی (بوقهارا دمیدند)

۱۸ ـ (و نیز) دروید وفرزندان او،رسا وبدران ازهمه سو ، بوقهارا دمیدند .

۱۹ ـ همهمه وخروس (بوق‌و کرنا) دلهای‌پسران دهری تراسسره‌را ارهم درید، وآوازآنها درزمین وآسمان طنین انداز سد .

۲۰ ـ پس پسران دهری تراستره راصف‌آرا وآماده رزم یافته ، فرزند پاندو ، (ارجن) ، کمانش را بر گرفت.

باس وافسردگی ارجن

حشت اول چون نهد معمار کج		تا ثریا میرود دیوار کج

ما اوقات به چیزی میاندیشیم، و بنا بر تمایل، دلایلی بر خوبی یا بدی آن، به نظر میآوریم ولی بسبب تمایل بجانب معین، دلایلی بر بنا بر آن میاندیشیم و بجای اینکه نتیجهای صحیح بیابیم، براه کج میرویم در زمان داستان، پهلوان لشکر، باقتضای وقت، گاهی به لشکرگاه دشمن میرفت، واز جائی که خودرا محفوظ میبافت، سپاه دشمن‌را بررسی میکرد چنانچه سهراب پسر رستم برهنمائی هجیر که اسیر او بود، بهلشکرگاه کیکاوس رفت واز دور، پرچمهای سرداران ایرانرا یک بهیک دید وازهجیرمعرفی آنهارا خواست،وهمچنین رستم بهلشکرگاه سهراب نیمه شب رفت وسهراب وسردارانش را دید

۲۱ ـ و ای خداوند زمین ارجن به کرشنا چنین گفت ـ میان دوسپاه ارابهی مرا نگهدار!

۲۲ ـ تامن این دو گروه صف آرا را که برای رزم آماده شدهاند، ومن باید با اینها رزم کنم،

۲۳ ـ و بنگرم آنان را که در این رزم گردآمده میخواهند و زنیدان بد مغز دهری ترا اسمرود را، یاری کنند، وخوشنود سازند

۲۴ ـ وچنین کرشنا، سخن ارارجن شنیده، میان دوسپاه ارابه را نگهداشت

۲۵ ـ و گفت : اینك مقابل بهشما و درونه و همه‌ی بزرگـان گیتی بنگر که «کوروان» بهم گرد آمده‌اند .

۲۶ ـ پس پارتادید در آنجا اعمام پدران بزرگ ، آموزگاران ، خالوها ، بنی اعمام ، فرزندان و فرزند رادگان ، و هم بازی ها همه ایستاده‌اند (که رزم بکنند) .

۲۷ ـ و پدران همسران و خوبی کنندگان (محسنین) در هر دو لشکر (باین ترتیب) خویشان نزدیك را آماده و صف بسته دیده .

۲۸ ـ در دور کنتی شفقت و رقت طاری شد و با افسردگی بـه کرشنا چنین گفت :

این خویشانم را برای پیکار آماده دیده .

۲۹ ـ اعضای[۱۸] تنم درمانده‌اند . دهنم خشك شده . تنم میلرزد ، و موها بر تنم ایستاده‌اند .

۳۰ ـ کمان از دستم درمیرود . پوست تنم میسوزد . نمیتوانم بایستم ، دلم در تپش است .

۳۱ ـ و من شگون بد میبینم و در کشتن خویشان سودی بنظر نمیآورم .

۳۲ ـ زیرا خواهش پیروزی را ندارم ، و نه هم شادی و شاهی را میخواهم . شاهی چه باشد و لذات دنیوی چه ؟! بلکه زندگی (چه سودی دارد) ؟!

۳۳ ـ زیرا برای آنانکه شاهی‌و شادی دنیارا میخواهیم، اینك برای رزم‌صف بسته‌اند . و زندگی و دولت را ترك گفته‌اند .

۳۴ ـ و اینها آموزگاران وپدران و پسران وپدران بزرگ و برادران مادر و پدران همسران و نبیره‌ها و برادران همسران و دیگر خویشان ما میباشند .

۳۵ ـ و آنانرا نمیخواهم بکشم . گرچه خودم (بدست آنان) کشته شوم. حتی برای دست یافتن به شاهی سه جهان ، تاچه رسد که تنها برای شاهی‌بر زمین(چنین کاری را مرتکب‌گردم) .

۳۶ ـ از کشتن فرزندان دهری تراشتره ، چه جای شادی برای ماست . بلکه

این نیاکان را اگر بکشم ، گناه دامنگیر ما خواهد شد .

۳۷ ـ بنابراین این فرزندان دهری‌تراشتره را که خویشان ما هستند ، نباید بکشیم . و چگونه خویشان را کشته شاد خواهیم ماند .

۳۸ ـ گرچه بر آنان سبب آز ، پرده غفلت افتاده . هوش ندارند و نمیبینند در تباه کردن خانواده و بادوستان دشمنی و گناه و جنایت (کرده‌اند) .

۳۹ ـ و چرا ما نباید بدانیم که با چنین کار مرتکب جنایت شده‌ایم . واز آن رو برگردانیم . ما که می‌بینیم چه بدیها از تباهی دودمان (پدید خواهد شد) .

۴۰ ـ از تباهی دودمان ، آئین دین[19] ودودمان فانی میگردد . وهرگاه آئین نباشد ، فساد (اخلاق) همه‌ی (افراد) دودمان را فرا میگیرد .

۴۱ ـ و سبب بی‌دینی ، زنان دودمان فاسد میگردند. ازفساد زنان، در طبقه جامعه انتشار پدید میگردد .

۴۲ ـ و از (انتشار) و آمیزش[20] طبقات (مختلف) دودمان ، تباه کننده‌گان آن در دوزخ سرنگون میشوند. زیرا که علت برافتادن نیاکان شده‌اند و(روان نیاکان) از نیاز[21] محروم میگردند .

۴۳ ـ و از چنین انتشار در اصناف که از خطاهای کننده‌گان افراد دودمان (پدید میشود) ، رسوم جاودانی اصناف جامعه و وظایف دودمان منسوخ میشوند.

۴۴ ـ و جای مردمیکه وظایف دودمانی آنان برافتاده است ، شنیده‌ایم که بدوزخ ابدی است .

۴۵ ـ آه ، چه گناهی مرتکب میشویم ما که میکوشیم خویشان را بکشیم!، از آزیکه به لذت شاهی داریم !،

۴۶ ـ بنابراین اگر پسران دهری‌تراشتره بدست،افزار رزم گرفته‌مرا بکشند،من ازخود دفاع نخواهم کرد. وبرای من بهترخواهد بود که در رزم بدون‌اسلحه بمانم.

۴۷ ـ و چنین (سخنان) گفته ، ارجن در میدان رزم، بر نشیمن ارابه‌بیافتاد، و کمان و تیر را دور انداخت . درحالیکه دل او از اندوه پر شده بود .

بااین برنت مکالمه یا فصل نخستین بگوت‌گیتا به پایان میرسد.

توضیحات

بخش یک بک وت گیتا

۱ـ دهری تراشتره پدرصد تن فرزند بهلقب کورو و برادرزادگان پنج تن بنام پاندوان . ازآنان نخستین بنام یودهشتره که رئیس بود ودوم بهیم ، وسوم ارجن ، قهرمان این‌نامه است میدان رزم ، دهرمه کشتره یا کوروکشیتره، درهمسایگی دهلی کنونی ونزدیک بآن شهری بنام هستناپوربود . پاندوان ، حقی ازکشور داشتندکه میخواستند دریودهن بزرگترین برادرکوروان ، ازروی رقابت و حسد ، حاضر نمیشدکه بدهد پدراو ، دهری تراشتره ، نابینا وبنام شاه، ولی عملا بازیچه‌ی فرزندان، بویژه دریودهن بود

بهشماپروا (Bhishma Parva) که بهره‌ای از رزم نامه‌ی مهابهارتاست ابیات گیتا گنجانیده شده‌اند .

کرشنا راننده‌ی ارابه‌ی ارجن، استاد ورهبراوست پرسشهای ارجن‌را پاسخ میدهد . واورا ازپست همتی وافسردگی وتذبذب وحیرت، درمیآورد، وبرای رزم‌آماده میکند صحبت آنان درمیدان رزم میشود بهشما، عموی بزرگ پاندوان وکوروان ، شخصی دلیروپارسا و دانشمند ونزد هردوگروه، محبوب ومحترم بود بنابراین ابیات گیتا دردفتری‌که بنام اوست آورده شده‌اند البته این دفتر، برای‌چنان سخنان حکیمانه وعارفانه واخلاقی‌موزون‌تر بود .

۲ـ بهیم بفارسی بیم ، عملا فرمانده بزرگ لشکر،گرچه اسماً رتبه‌ی سپه سالاری را دهریشته یمنه داشت .

۳ـ ارجن قهرمان‌گیتاوشاگرد عزیزکرشنا، مادرش پریتا (Pritha) یاکنتی(Kunti) زمان دوشیزگی ازایزد خورشیدآبستن شد، وفرزندی بنام‌کرنه (Karna) زائید وپس‌ازآنکه همسرپاندوگشت، باجازه‌ی او ازایزد داد ، بارگرفت . یودهشتره، ولادت یافت وپس از او ، ازایزد باد، بهیم شد وبعد ازایزد آندره، ارجن بدنیاآمد پدرکرنه نامعلوم بود ولـی سه برادران نامبرده، فرزندان پاندو، بهمناسبت اخلاق وصفات ایزدان منسوب شده بودند

رته (Ratha) بفارسی‌باستانی رته بمعنی ارابه‌ای است که‌قهرمانان بزرگ، برآن‌سوار

میشدند . وافزار رزم در آن میگذاشتند . راننده‌ی رته بایستی شخص لشکری وداننشمند ودر اسب‌کی ماهر باشد و رته‌را چنان بحرکت در آورد وبچرخاند که دشمن هدف گردد، وسوار رته ازحمله دشمن محفوظ بماند درایران، درعصرهخامنشی، همچنان شاه و سرداران بزرگ بر رته سوارشده رزم مینمودند درجنگ تن بتن، خوب ولی درجنگ همگروه، بجای پیروزی سبب شکست میشد چنانچه درجنگ اسکندر وداریوش سیوم، ثابت گشت نامهای آنعصرچه‌در هند وچه‌درایران از کلمه‌ی رته‌ترکیب مییافتند چون اعرای رته (اعریرث) وآریارته وغیره

٤ـ ۵ـ دهرشته‌کیتو پادشاه (Cedıs) وچی‌کـی تنه وپوروحت قهرمان سپاه پاندوان شائیمه (Saıbya) بزرگ تیره سی‌بی (Sibi)

٦ ـ یودممنو (جنگی‌منش) درفارسی انگره ماینیو یاسپنتا ماینیو

٧ـ دوبار زادگان ـ (Dvi Jottama) یکی زاد طبیعی ودیگردینی که دررسم‌مخصوص رشته برسینه‌ی کودك که سن او به یازده سال باشد، میافکنند و او از آنوقت، عضوجامعه شده، وظایف دین را باید بجا آورد زردشتی‌ها نیزجنس رشته‌یی دارند که کشتی مینامند و بکمر بسته میشود مسیحیان بجای این رسم ، تعمید را دارند که البته بمفهوم جداگانه هست

٨ ـ بهشماعم بزرگ پاندوان و کوروان که بدلیری‌وازخودگذشتگی و پارسائی‌معروف‌بود ودهری تراشتره وپاندو، دوتن ازبرادرزادگان‌را پرورش کرد و شاهی‌را برضایت خود بآنان سپرد و در رزم مهابهارت او، سپه‌سالارلشکر کوروان بود

٩ـ کرنه (Karna) برادر ناتنی پاندوان، بآشنا بآنها، رقیب حریف بزرگ‌ارجن‌شد. پدرمعنوی او، خورشید که برمادرش پدیدشد، ودونیمه گشته، نیمه‌ی آن ازتن‌کنتی، در گذشت و اورا باردار نمود وکنتی گرچه بدوشیزگی ماند ، فـرزند رازاند . مانند این افسانه و لادت مسیح از دوشیزه مریم است کنتی بچه‌ی نوزاد را درسبد نهاد، ودرجوئی گذاشت کـه روان گردید وآنگاه برود جمنا رسید، درکشورانگه (Anga) زنی بنام رادا (Radha) آنرایافت. بچه را برگرفت وپرورید این بهره افسانه هم مانند است بزاد وتربیت موسی وداراب‌ایران. کرنه که روئین‌تن بود بدست برادر ناتنی ارجن کشته شد

١٠ ـ نگهداری کنید ـ فردوسی میفرماید :

کشیـده رده ایستاده سپـاه ‎ ‎ ‎ ‎ ‎ ‎ ‎ ‎ بروی سپهدارشان بد نگاه

١١ ـ بوق ـ درآنعصر جنگ ازدمیدن بوق و کرنا آغازمیشد فردوسی‌میفرماید :

بفرمود رستم که تا کرنای ‎ ‎ ‎ ‎ ‎ ‎ ‎ ‎ زنند وبجنبند لشکر ز جای

زهردوسپه برفلك شد خروش ‎ ‎ ‎ ‎ ‎ ‎ ‎ ‎ زمین همچودریا برآمدبجوش

وهرگاه فرمانده‌بزرگ، بوق خود را میدمید سرداران زیرفرمان اونیز میدمیدندوهوا ازآوازبوق وکرنا پرمیشد ، بوق هندوستان صدفی بود که اکنون نیز درمعابد هنـدو دمیده میشود . درآغاز رزم تن بتن ، میان مبارزان معروف میشد وپس ازآن بنابرموقع همگانی میگشت . آئین رزم محترم بود و اگر یکی خلاف آن میکرد ، مورد احتجاج و انتقاد واقع

میشد چگونگی استعمال هریك ازافزار رزم معین بود مثلاً گرز بایستی بر سر و سینه بزنند، و یا مستثنی بود ، و تیر را نبایستی برچشم زد ، و در کشتی اگر حریف مغلوب میشد ، بار اول میتوانست از غالب التماس کند که از کشتن او درگذرد و نگذارد باردوم بخت را بیازماید اگر بار دوم نیز مغلوب میشد ، غالب او را یا میکشت یا اسیر میگرفت رستم از پسرش سهراب بار اول مهلت خواست ، و بار دوم بر او غالب گشت ولی پیش از آنکه سهراب از او مهلت بخواهد ، او را کشت و ناجوانمردی کرد . همچنین دو نبرد گرز به گرز ، بهیم باشاره‌ی کرشنا، برران دریودهن گرز را فروکوفت و استخوان پایش را بشکست و مورد انتقاد واقع گردید . رستم تیر برچشم اسفندیار زد واورا نابینا نمود . آن نیز خلاف آئین رزم بود. اگر دو تن پهلوان، پیمانی میبستند، بایستی خلاف آن نکنند پولادوند پهلوان تورانی ، با رستم پیمان بست ، دور از لشکر نبرد بکنند ، و کسی را بیاری نخواهد ولی میان کشمکش . افراسیاب شیده نام پسرش را فرستاد که پولاوند را در کشتی رهنمائی کند ، و شیده برپدر ایراد گرفت و گفت که اینکار برخلاف پیمان است

بدو گفت شیده که پیمان شاه	نه این بود با او به پیش سپاه
چو پیمان شکن باشی و تیره مغز	نیاید ز پیکار تو کار نغز

جامه‌ی رزم واسب و افزار نامی داشتند. چون رخش رستم و ببربیان (جامه) وهمچنین شمشیر و بوق وغیره

۱۱ــ مادهوا ــ بمفهوم خداوند سعادت ــ یکی ازالقاب کرشنا

۱۲ــ پنجه جنیه ــ نام بوقی که از استخوان عفریتی ساخته شده بود

۱۳ــ هرشی کیسه خداوند حواس ــ لقب کرشنا ــ دیوه دتته ــ خداداد ــ نام بوق ارجن

۱۴ ــ دهنمی جیه ــ پیروز بر ثروت ــ لقب ارجن

۱۵ــ پوندره ــ نام بوق بهیم

۱۶ــ وری کدره لقب بهیم بمعنی دارنده شکم شیر

پنجه جنیه عفریتی که بدست کرشنا کشته شد و به نشان پیروزی از استخوان تن او، بوق ساخت درایران دیوسفید به دست رستم کشته شد وجمجمه‌ی او را به جای خود برسرمینهاد.

۱۷ــ ان انته وی جیه ــ پیروزی بی پایان ــ نام بوق یودهشتر

۱۸ــ اعضای تن ــ دراین بیت وابیات بعد، ارجن پریشانی روانی خودرا بیان میکند. دراین پریشانی، ارجن حقیقت‌را ازغیرحقیقت و راست‌را ازناراست ، نتوانست امتیاز دهد و بنابراین ناراحت و پریشان شد اندیشه از نفس نادانی است که صمیمانه میخواهد دانش را بیابد .

۱۹ــ آئین‌دین‌بزبان‌سنسکریت‌دهرمه (Dharma) مانندآن‌دراوستا لفظ(داینه‌Daena) میباشد ولی به معانی مختلف استعمال میشود . دهرمه حقیقت شیء و دراصطلاح ، وظیفه، و نیز بمفهوم دین‌ورسوم‌دین است.

۲۰ـ طبقه جامعه ـ مانند ایران درهند جامعه بچهار صنف، یا طبقه منقسم میشد. وهر صنف وظایف مخصوص بخود داشتند. اولا برهمن که بایستی احکام دهرمه ونکات فلسفه وعلوم متداول را، نیك بداند وعمل بکند. بزندگی ساده قانع گردد. بعبادت وریاضت، عمر را بپایان برساند. دوم چستری یا کشتری که بایستی هنر رزم را بیاموزد وجامعه را ازشر دشمنان بیرونی وفساد وآشوب کنندگان اندرونی حفظ کند. بصفات برجسته‌ی دلیری وشهامت و از خودگذشتگی آراسته باشد. سیوم ویش یا کشاورز وبازرگان که وسایل زندگی را برای افراد جامعه فراهم نماید. چهارم شودر که خدمت بکند وچاکری نماید. بعداً یك صنف دیگر نیز مزید شد. ازفساد زنان، مقصود ازحس، آمیزش زنی ازطبقه‌ی بالاتر با پست‌تر است. مثلا زن برهمن، همسرشودر گردد، ودر نتیجه، فرزندانش شودر بشوند. یا دوشیزه شودر، همسر برهمن شود، وفرزندانش اسماً برهمن ولی بطر به‌خون ووصلت شودر، بر باشند. واخلاق‌شودر، طبیعتاً درآنان پدید گردد، وازاین است که چه در ایران وچه درهند، خویشان، یعنی با همصنف وهم‌وظیفه وصلت میکردند.

۲۱ـ مقصود از بار ـ دراین بیت آشتکه ازبرنج، بوقته درست میکردند وآنرا بنام نیاکان نثارمیدادند ومیخوردند وپختن چنین باررا لازم میدانستند.

بهگوت گیتا

مکالمه‌ی دوم

خلاصه‌ی مکالمه‌ی دوم

در این مکالمه از عناوین زیر بحث شده است

۱ ـ جاوید بودن روان .
۲ ـ عمل به نیت وظیفه .
۳ ـ تمرکز فکر .
۴ ـ سکون و امن باطن .

معمولاً بیشتر از نوشته‌ها ، بعضی‌هستندکه شخص میخواند و خود را مشغول میکند و میگذرد . برخی هستندکه مطالب آنها را باید ، در ذهن حفظ کنند . نوع سوم را باید ، مطالعه نمایند ، بسنجند و عملی سازند . و تا عملی نسازند ، ارزش آنها معلوم نمی‌شود . آموزش گیتا ، از نوع سوم است .

مکالمه‌ی دوم ، آغاز میشود در پاسخ به یأس و ناامیدی ارجن، کریشنا رهبر او ، اولا اشاره میکند به فلسفه‌ی سانکهیا که درآن عصر، در هند انتشار یافته مطلوب و مرغوب شده بود . وی ، می‌فرماید : بنا براین فلسفه ، اولا روان‌گوهری است ، جاوید ، فانی نشدنی. هیچ نیرو ،آن را نمیتواند ، نابود سازد . کشتن وکشته شدن ، برای تن است که طبعاً فانی شدنی است ، و برای روان ، چون مکانی مستعار وچند روزه است . روان، از هیچ گونه آثارکه ارجن باندیشه‌ی خود ، در آورده ، متأثر و متأذی نمیشود .

دوم اینکه عمل را باید ، بـه نیت وظیفه ، بجا آورد. سراینده ، برای روشن‌کردن این فکر ، کتاب را به صف‌آرائی سربازان‌آغاز می‌کند . یعنی‌مانند سربازی‌که درمیدان رزم ، بدون اراده‌ی شخصی، بفرمان‌فرمانده ، پس و پیش میشود ، میزند ، میکشد وکشته میشود . لیکن خوبی و بدی و پیروزی و شکست ، پای فرمانده است ، سرباز چون و چرا ، نمیکند . نه از خود مانع پیش میآورد ، و نه انتقاد میکند ، بلکه تسلیم محض است ؛ اندیشه ، از فرمانده ، و عمل از اوست .

سپس گوینده ، به‌فلسفه‌ی یوگ میپردازد ومیگوید : فلسفه‌ی سانکهیا ، « فکر » ما را رهنماست . یوگ ، راه « عمل » را نشان میدهد. بنابرین، جوینده باید از هر دو استفاده‌کند . ازآموزش این دو فلسفه ، « اندیشه» و « عمل » خود را ، به‌نظم درآورد . درآموزش فلسفه‌ی یوگ ، برترین عمل‌که همه اعمال را واضح و درست میکند ، « تمرکز فکر » و یکسوئـــی است . با فکر ، به نقطه‌ی معین تمرکز نیابد، کامیابی میسر نمیشود . درعصر گیتا ، سه نوع از دانشمندان وجود داشتند :

۱ - آنانکه ویداها را نوشته آنها را الهامی و آسمانی و مقدس می‌دانستند و به ظاهرعبارت‌آن توجه داشته برسوم عصر ویدائی سخت پایند بودند ، ومانند متشرعین اسلام ، یا ادیان دیگر ، به موهومـات نیز علاقه می‌ورزیدند .

۲ - اشخاصیکه به فلسفه و منطق پرداخته ، دربحث منطقی فرورفته و از اصل دور می‌شدند . و از عمل صحیح باز میماندند .

۳ - آنـانکه نجات را در ترک لذاید دنیوی دانسته ، خـــود را بریاضت واعمال شاقه‌آزار میرسانیدند . تا درآینده ، از یک زندگی‌آرام‌تر، و آسوده تر ، برخوردار شوند . یا در بهشت خیالی ، از لـــذات معنوی بهره‌مندگردند .

در گیتا ، ازهرسه روش ، بحث و انتقاد شده است . اعمال همه را اصلاح می‌نماید . از جمله ، در باره‌ی متشرعین میگوید : اینان ، اگرچه ویداها را میخوانند ، ولی به روح ویدا ، ناآشنایند . و درعین‌ناآشنایی، فکر میکنندکه عبارت و معانی ویدا را ، نیک دانسته‌اند . بااین فکر، خود را دل خوش‌کرده‌اند . اعمال‌شان براساس پاداش وآرزوهاست‌که درزندگی آینده ، به دریـافت آنها ، امیدوارند ، وآنرا بهشت مینامند . آنچه راکه در زندگی تمی ، برخوردار نشده‌اند ، صدها بار افزونتر مانندآنرا ، در بهشت میخواهند بهره‌مند شوند. اینها موهوم پرستانند . البته‌آنان به‌حکمت ویدا ، اندکی‌آشنا هستند . زیرا ویداها ، مانند دریاچه‌ایست‌که ازهرکنار آن میتوان بآب رسید ، ولی اینها ، از هدف اصلی و لازمی‌که آزادی از قیود تن میباشد ، بی بهره میمانند .

عمل مبنی برفکر و اراده است . تا فکرصحیح نباشد ، عمل‌ارزشی ندارد . بنا برین گریشنا ، مکرر به‌این ارجن تأکید میکندکه نخست اول فکر را درست نگذارد ، تا دیوارکج نگردد . و براساس اندیشه راست ودرست ، برنامه‌ی زندگی واعمال را ،آمـاده سازد ، از عالم مغالطه درآید ، وبجای اینکه بنده‌ی خواهشها گردد ، خواهشها را بنده‌ی خودکند. تا ریشه‌ی هوا و هوس ، از هم‌گسیخته از مغالطه و موهومات ، درگذشته ازانواع رسوم‌و اخلاق عمده‌ی دینی و مزخرفات دیگر ، سبکدوش شود . و به باطن‌خود گراید ، تا نفس او ، سکون و امن ابدی یابد .

ارجن پرسید :کسی‌که بچنین مقام عالی‌رسید ، نشست و برخاست و سخن ورفتار او ، چگونه میشود ، و چگونه او را میتوان شناخت ؟کرشنا فرمود : پارسائیکه به باطن‌خود امن واطمینان یـافته ازآنچه ظاهروسطحی است ، میگذارد ومیگذرد. از شدتها ، چه‌گوارا یا ناگوار، متأثر نمیشود. خشم وترس وکینه وغفلت را ، چون جامه‌ی‌کهنه و پوسیده ، از خود دور می‌نماید. مانند لاک پشت است‌که چون لازم دید ، سر بیرون میآورد ودست و پا را حرکت میدهد . و هرگاه خطراحساس‌کرد ، سر و دست و پـا را .

با درون منسجم و محفوظ میماند. پارسا به سپر نفس قدسی، همچنین خویش را،
از حوادث دنیوی، مصون نگه میدارد. برخی نام ترک دنیا، از لذاید
دنیوی دوری میجویند. ولی به باطن خویش، پیوست نشده‌اند. ازاینرو
سیلاب خواهشهای نفسانی، بر ذهن شان سرازیر میشود، و زمانی میرسد
که درآنها، تاب مقاومت نمانده اراده ضعیف گشته از استقامت و ثبات خارج
شده به نفس هوایی تسلیم میشوند. بانواع خواهشها، و جهل و غفلت
و شهوت گرفتار گشته ذهنشان بافکار پراکنده پریشان میگردد.

از پراکندگی ذهن و حواس و عمل و ادراک معطل میشوند.
ولی پارسائیکه بر نفس خود فرمانده است، از بندگی به محسوسات
آزاد است، میگذارد که بادهای محسوسات ازهرسو بوزند. بیایند و بروند،
بدون اینکه تأثیری بر شعله‌ی چراغ عمل او بکند، و ذهن را از میزان
خارج سازند، فکرش را بهدفی تمرکز میدهد و امن و سکون میماند. دانش
او از دانش عادی برتر، و بحقیقت اشیاء بیناست، برای او هنگام شب که
برای دیگران زمان خلوت و غفلت است. وقت بیداری و خلوت است.
هرگاه همه درهوا وهوس دنیوی، گرفتار هستند، برای او زمان خلوت و
سکون است. از عجب و خودنمائی و خودستائی، منزه و در شاهراه،
راستگام زن است. وی سرانجام، بمکان برکت و سعادت سرمدی میرسد.
کسی‌که پابند هوا و هوس شده ظاهراً نیک به نظر میرسد، حال او چون
مسافری درکشتی است‌که میان دریای آرزوها، بطوفان گیرکرده‌کشتی‌اش ته
و بالا می‌شود، و به‌این سو و آن سو، متمایل می‌گردد. وی هرلحظه ترس
داردکه غرق شود و باید پیوسته بگوید: کای باد شرطه برخیز!

مکالمه‌ی دوم

۱ ـ باو که پراز رحم و شفقت شده و چشم پر اشك گشته و مأیوس و افسرده شده بود ، کرشنا چنین فرمود:

۲ ـ از چه ، به چنین یأس روآورده و در چنین موقع حساس (این روش) ناآریائی و نابهشتی و ننگ‌آور (اختیار کردی) ؟ !

۳ ـ ای ارجن، به ناجوانمردی[1] تسلیم مشو ! زیرا که شایسته‌ی چون تو جوانمردی نیست . این گونه بردلی را از خود دور کن و برخیز ! ارجن پاسخ داد :

۴ ـ چگونه با تیر بر (بزرگان مانند) بهشما و درونه ، بتازم! ؟ اینان سزاوار پرستش‌اند .

۵ ـ بهتر است برای من که در این (زندگی) دنیوی ، به‌گدائی تن داده نان خشك بخورم ، تا اینکه چنین بزرگان گرامی را بکشم . این بزرگان که بهی خواه ما ، هستند ، اگر اینها را بکشم ، گویا بر خوردنی خون پاشیده (آنرا) خورده باشم .

۶ ـ این فرزندان دهری تراشتره که برای رزم صف‌آرا شده‌اند ، نمیدانم برای ما بهتر است که (باآنها رزم کرده) پیروز گردیم ، یاآنها ، برما چیره شوند ؟!

زیرا در صورتیکه پیروز بشویم وآنها کشته و تباه گردند ، پس‌ازآنها زندگی (تلخ شده) بآن اعتنائی نخواهیم داشت .

۷ ـ از (انگیزش) احساس شفقت ، دلم ناتوان و ذهنم در (تشخیص) وظیفه ، پریشان[۲] است . از تو میپرسم کدام (جانب) بهتر است ؟ (رزم یا کناره گیری از رزم ؟ !) . پاسخی قطعی بفرما ! اینك من شاگرد تو هستم ، و از تو تمنا میکنم که مرا (به حقیقت) رهنما شوی و بیاموزی !

۸ ـ زیرا اکنون نمی‌بینم[۳] (وسیله‌ایکه) پریشانی مرا که حواسم را فراگرفته و پژمرده ساخته ، دور کند. اگرچه (در این حالت) فرمانروایانی بی‌رقیب برزمین، یا حتی پادشاهی ایزدی را بیابم .

۹ ـ پس ارجن سخنانی چنین گفته ، افزود که رزم نخواهم کرد ودم فرو بست.

۱۰ ـ پس با لب پرتبسم ، کرشنا بارجن که پست همت و افسرده شده بود چنین گفت[٤] :

مرگ برای روان نمیباشد

۱۱ ـ تو اندوهگین شده‌ای ! با آنکه نباید بشوی . و باوجود (اشتباه)، سخنان پردانش میگوئی. ولی دانشمندان ، نه برای زندگان اندوهگین میشوند و نه برای مردگان (زیرا) ،

۱۲ ـ هیچگاه نبوده است که من نبوده‌ام ، یا تو نبوده‌ای ، یااین فرماندهان نبوده‌اند . زمانی نیز نخواهد رسید که ما نباشیم .

۱۳ ـ آنچه در تن است (و روان نامیده میشود) ، مراحل کودکی و جوانی وپیری‌را ،آزموده‌همچنان (پس‌ازمرگ تن)،تن‌دیگررا برمیگیرد(وسلسله‌ی زندگی پاینده میماند) . بنا براین ، دانشمندان (ازاینگونه تغییرات) پریشان نمیشوند .

۱۴ ـ از پیوند مادی سردوگرم و رنج و شادی احساس میکنی ، اینهامیآیند و میروند ، بی دوام میباشند . باید مردانه متحمل گردی .

۱۵ ـ و مردی که اینگونه (تغییرات) باوآزار نمیرسانند (و تأثیری ندارد) و در رنج و شادی یکسان ثبات دارد ، او بزیست جاوید شایسته باشد .

۱۶ ـ آنچه «نابود» است ، بود نمیشود وآنچه «بود» است ، نابود نمیگردد . آنانکه حقیقت هر دورا دانسته‌اند ، کنه اشیاء را درك کرده‌اند .

۱۷ ـ بدان آنچه بر همه این (جهان) محیط است ، تباه نشدنی است . تباه نشدنی راکسی نتواند ، تباه‌کند .

۱۸ ـ تن‌ها[۵] حامل آن (حقیقت) جاوید ، و تباه نشدنی هستند . (این حقیقت) را بدان که آنها به تباهی نمی‌گرایند ، رزم‌کن !

۱۹ ـ اوکه میپندارد ، کشنده‌ی (روان است برغلط) ، و اوکه میاندیشد (روان) کشته میشود (نیز برغلط) و هر دو (به حقیقت) نادان‌اند . آن (روان) نه می‌کشد ، و نه کشته میشود .

۲۰ ـ آن (روان) نه زاد و نه میمیرد ، و نه چون وجود یافت ، نا موجود میگردد . آن نه زاده ، جاوید ، ابدی وقدیم است و کشته نمیشود .

۲۱ ـ و کسیکه میداند آن (روان) تباه نشدنی و جاوید و نازاد و تغیبر نیافتنی است ، چنین کس آیا میتواند بکشد یا سبب کشته شدن گردد ؟ !

۲۲ ـ همچنانکه شخص ، جامه‌ی کهنه را دور انداخته ، جامه‌ی نو در بر میکند ، همچنان آنکه در تن جا دارد (یعنی روان) تن فرسوده را دور انداخته (بر تن دیگر میتابد) و در میآید[۶] .

۲۳ ـ نه آنرا افزار رزم میدرد و نه آتش میسوزاند ، و نه آب تر میکند و و نه باد میخشکاند (یعنی روان ازعناصر متأثر نمیشود ، غیر مادی و مجرد است).

۲۴ ـ آن جاك نشدنی است، نا سوختنی است ، نه تر یا خشك شدنی جاوید ، برهمه چیز محیط ، و پایدار و قدیم است .

۲۵ ـ پدید نشدنی ، تغییر ناپذیر نامیده میشود . بنا برین ، به چنین (صفات)آنرا دانسته[۷](نباید به گمان اینکه میکشی یا کشته میشوی) افسرده گردی .

دلایل دیگر برای رزم و ادای وظیفه

۲۶ ـ یا اگرمیاندیشی که آن (روان) ، پیوسته زاد ومرگ دارد ، (درآنصورت نیز نبایدافسرده شوی).

۲۷ ـ زیرا برای آنکه زاد، مرگ لازم[۸] است (و هرآغاز را انجام و انجام راآغاز است) . و برای هر که مرد، زاد یقینی (وحتمی است) . پس برای آنچه که دور نتوان کرد، نباید افسرده شوی .

۲۸ ـ موجودات درآغاز وجود، ناپدید[۹] و درمیان پدید و در انجام باز ناپدید میشوند پس جای ناله نیست .

۲۹ ـ یکی آنرا به شگفتی میپندارد . دیگر شگفت انگیز میگوید . یکی به شگفتی میشنود، و پس ازآنکه شنیدند درك نمیکنند[۱۰] .

۳۰ ـ این (روان) که در تن هر جاندار، نشیمن دارد، جاوید و زخم ناپذیر است . بنا برین نباید بر (مرگ) جانداری افسرده[۱۱] شوی .

۳۱ ـ و دیگر نظر بوظیفه، نباید اهراسان گردی . زیرا برای مرد لشکری، شرکت در رزم حق، بهترین سعادت است .

۳۲ ـ (بنابراین) سعادت مند است آن سرباز که بدون جویندگی، چنین رزم را (که برحق میباشد) او دریافته و درِ بهشت برروی او[۱۲] بازگشته .

۳۳ ـ و اگر در چنین رزم (برحق) ، وظیفه‌ی خود را بجا نیاورد، کوتاهی کردی، شرف (سربازی)را از دست داده مرتکب گناه میشوی .

۳۴ ـ (گذشته بر این) مردم همواره این بی شرفی (یعنی روگردانی از رزم را) نقل خواهند کرد و برای کسی که بسیار گرامی (و خوشنام) است، چنین ننگی سخت تر از مرگ است .

۳۵ ـ پهلوانان بزرگ خواهند اندیشید که تو از ترس از میدان رزم گریخته‌ای ، و تو که (تاکنون در نظرآنان) بزرگ و (محترم) بوده‌ای سبك و (حقیر) خواهی شد .

۳۶ ـ بسیار سخنان ناشایسته (در باره‌ی شما ، دشمنان) خواهند گفت و بر نیروی تو طعنه خواهند زد ، و از این دردناکتر[۱۳] (وضع سربازان) چه میشود .

۳۷ ـ اگر کشته شوی ، بهشت را خواهی یافت ، و اگر پیروز گردی ، از شادی دنیوی برخوردار خواهی شد . پس برخیز و برزم آماده شو .

۳۸ ـ شادی و رنج ، و سود و زیان پیروزی و شکست را یکسان پذیرفته ، برای کارزار مصمم شو (و باین طریق) مرتکب (هیچ) گناهی نخواهی شد .

دلایل بنا برفلسفه‌ی یوگ

۳۹ ـ این آموزش که بشما گفته شد ، بنا بر فلسفه‌ی سانکهیا بود . اکنون بشنو آنچه مطابق به فلسفه‌ی یوگ میباشد و ازآن‌آموزش پیروی کرده بندهای عمل را دور خواهی کرد .

۴۰ ـ در این (فلسفه‌ی یوگ) کوشش بی‌نتیجه نمیشود ، و هیچ‌گونه تخطی نمیکند و بر عکس نمیگردد . بلکه کمی از آن (هر که بهـره‌مند شد) او را از بیم بزرگ حفظ مینماید.

۴۱ ـ اندیشه‌ی‌آنانکه عزم ثابت دارند ، یکسواست . ولی‌آنانکه اندیشه‌ی ثابت ندارند ، مانند شاخ در شاخ بی‌نهایت و پراکنده[۱۵] میباشند .

۴۲ ـ در سخنهای نادانان ، گلکاری یعنی عبارت پردازی است. و به الفاظ (گوناگون) دل خوش[۱۶] دارند ، و میگویند همین (برای ما) بس است .

۴۳ ـ با خواهش خود غرضانه و با هدف از بهشت ، « زاد آینده » را میوه (یعنی نتیجه‌ی) اعمال (زندگـی) میدانند. بـرای آن انواع رسوم دیـن ایجاد میکنند (و بجا میآورند) تا (در زاد آینده) بزرگی ولذات (دنیوی را) بیابند .

۴۴ ـ آنانکه به کامرانی و عـلاقه به لــذات دنیوی پیوسته‌انـد، و نفس‌شان بچنین آموزش ، گمراه نشده از (برترین مقام روانی) که سماوی میباشد، بهره‌مند نمیشوند. یا :

فکر آنانکه از سخنان (چنین اشخاص)، گمراه شده‌اند، و به لذات دنیوی دل بسته‌اند، چون به‌ثبات سعادت‌مند نشده‌اند، به تفکر و مراقبه[۱۷] متوجه نگشته‌اند.

۴۵ ـ ویدا از **«گونا»** (یعنی کیفیات)[۱۸] سه گانه ، بحث میکند . ولی تو باید برتر ازآن کیفیات باشی وبرتر از جفت اضداد در پاکی ثابت وبه ثروت مادی بی‌علاقه و کاملاً مالك خود گردی .

۴۶ ـ مطالب ویدا همه برای‌برهمن دانشمند، سودمندند. مانند استخریکه[۱۹]

از همه سو، زمین را بآب پوشانیده است.

۴۷ ـ بهعمل متوجه شده بهنتیجهی‌آن باید بی‌علاقه باشی! مبادا که نتیجه‌ی عمل را در نظر آوری، و نه آنکه به بیکاری پابند گردی!

۴۸ ـ (پس) عمل کن، با پیوستگی (بـه مشیت) ایزدی، بدون علاقـه و میزان در کامیابی و ناکامی. چنین توازن را یـوگ مینامند (یعنی متعادل بـودن ذهن در همه حالت).

۴۹ ـ زیرا عمل نسبت بهپیوستن بدانش، پستتر است. بنابراین (اولا) بدانش پناهنده شو. درخور ترحم و بدبخت است آن که برای پاداش[۲۱]، عمل میکند.

۵۰ ـ بدانش خالص[۲۲] توام شده (از پاداش) کار خوب و بد، هر دو میگذرد. بنابراین بایوگ، یگانه شو که‌ترا یوگ درعمل ماهر سازد.

۵۱ ـ پارسایانیکه بدانش پاك (بودهی)[۲۳] پیوسته‌اند، از نتیجه‌ی عمل در میگذرند. و از بندهای زاد، آزاد میگردند و بمکان سعادت که آنسو و بر تر از همه‌ی بدیهاست، میروند.

۵۲ ـ و هرگاه نفس سما، از گرد عملت در گذشت، به آنجه باید شنیده شود، یا خواهد شد،[۲۴] بی‌اعتنا میگردد.

۵۳ ـ و چون نفس که از عبارتهای ویداها، به حیرت فرو رفته بود، ساکن و بدون جنبش شده (و انتشار او دور گردد) و در مراقبه[۲۵] ثابت باشد، آنوقت است (که میتوان گفت) به یوگ مایل گشته است.

۵۴ ـ ارجن پرسید:

چیست توصیف کسی که ذهن او، در حال سمادهـی، استوار شده است؟ و چگونه چنین شخصی که نفس او ثابت (و بدون شکوك است)، سخن گوید وچگونه نشیند و چگونه راه[۲۶] رود؟!

۵۵ ـ چون مرد همه خواهشهای (نفسانی) را ترك گوید، و در خود اطمینان پیدا کند. پس او نامیده میشود که دارنده‌ی نفس استوار[۲۷] است.

۵۶ ـ او که نفسش در میان درد، از اضطراب آزاد است، و در میان شادی

(به‌شادی) بی‌اعتناست ، او که شهوت و ترس و کینه ندارد ، پارسا[28] گفته میشود.
و نفس او (در همه حال) ثابت و یکسان است .

۵۷ ـ او که بهمه سو بی‌علاقه و هر چه بر او واقع شود ، خواه گوارا یا ناگوار ، (به یك حالت است) ، نه در او الفت میباشد ، و نه نفرت . نفس چنین کسی به تعادل در آمده است.

۵۸ ـ چون مانند لاك پشت که از هر سو ، سر خود را باندرون میکشد (که از خطر و آسیب بیرون محفوظ بماند) ، جوینده‌ی حق نیز ، حواس خود را ازآن چیزها که از بیرون جلب میکند ، بدباطن[29] متوجه میسازد . ودرآنصورت ، (هوش)و نفس او متعادل می گردد .

۵۹ ـ مشتهیات (که حواس را بخود جلب میکند) ، خواهش بآنها ، از پارسائیکه (در این نشاء دنیوی است) دور نمیشود. ولی زمانی دور میگردد که برترین دیده[30] شود .

۶۰ ـ ای پسر ، کشتی حواس برافروخته(از مشتهیات)، حتی مرد دانشمند[31] را از راه میبرند ؛ گر چه او بکوشد (که در اختیار او بمانند) .

۶۱ ـ ولی هرگاه (حواس را از همه سو به اختیار در آورد ، باید (بامن) هم آهنگ نشیند ، و مرا برترین هدف سازد زیرا او که بر حواس، خداوندگشته، نفس او به تعادل در آمده (و استوار شده) است .

۶۲ ـ مردیکه در مشتهیات (یعنی مطلوب حواس) میاندیشد ، (بالطبع) بآنها علاقه احساس میکند . و از علاقه‌ی بآنها خواهش به‌یافتن آنها ، تولید میشود واز خواهشها ، خشم و کینه‌ی‌آرزو پدید میگردند .

۶۳ ـ از خشم، پریشانی وحیرت بروز میکند ، و از آن حافظه کم میشود ، و از کم شدن حافظه ، قوه‌ی تمیز (یعنی عقل) تباه و (ضعیف) میشود و از تباهی آن مرگ (معنوی) رو میآورد .

۶۴ ـ ولی وجودیکه تحت‌نظم باشد، نفس او در صورتیکه میان اشیاء مطلوب حواس است ، حواس او به اختیار وی باشند ، و از علاقه یا کراهت (به چیزی)

آزاد است ، وسوی امن رهسپار است .

۶۵ ـ و در آن حالت امن ، همه دردها ، برای او به پایان میرسند . زیرا او که دلش ساکن و پر از امن[۳۳] است ، قوه‌ی تمیزش بزودی به تعادل در آید .

۶۶ ـ برای شخص ناجفت[۳٤] ، عقل خالص نباشد، ونه . هم برای او ، تمرکز اندیشه وجود دارد ، و برای او که تمرد اندیشه هست ، و برای کسی که تمرکز اندیشه نیست ، امن (باطن) نباشد . و برای کسی که ایمنی باطن ندارد ، شادی چگونه باشد ؟

۶۷ ـ و نفسیکه به‌حواس پراکنده تسلیم شود، قوه‌ی تمیز معطل ودور میشود، مانند طوفان باد که کشتی[۳۵] را روی آب (هر جا که شد) میبرد .

۶۸ ـ بنابراین ، او که حواسش از (مشتهیات) برگرفته شده‌اند (و باختیار نفس قدسی در آمده‌اند) نفس او به‌تعادل، درآمده (واستوار شده است) .

۶۹ ـ (برای چنین شخصی) هنگامی که برای همه‌ی موجودات ، شب است، برای او روز ، و زمانیکه برای همه وقت بیداری است ، برای چنین پارسای بینا ، زمان شب است (خلوت[۳٦] او در جلوت و جلوت او در خلوت است) .

۷۰ ـ و او امن (باطن را) مییابد ، و برای اوخواهشهای (نفسانی) رودها[۳۷] ، میباشند که آبشان به دریا میریزد ، و دریا ، گرچه‌آنها رابخود میگیرد، ولی‌ساکن وآرام‌است .ولی چنین (سکونی) برای او که (بنده‌ی) مشتهیات است،دست نمیدهد.

۷۱ ـ او که همه خواهشهای (نفسانی را) ترك گفته و ازآرمان (باین وآن) آزاد شده ، و ازمیت گذشته و بدون خود غرضی ونفسانیت شده او به (حالت) سکون و امن میرود .

۷۲ ـ این است مقام برهمن (ایزدی) و هرگاه باین مقام رسیدی ، پریشانی (وحیرت) نخواهی داشت وچنین شخص، حتی زمان مرگ ثابت مانده ، بمقام‌نروان[۳۸] جاوید خواهد رفت .

پایان مکالمه‌ی دوم

توضیحات

مکالمه‌ی دوم

توضیحات

۱ـ ناجوانمردی ـ احساسیکه ارجن ، رحم و شفقت تصور میکرد ،کرشنا نشان داد که درحقیقت پست همتی ، بلکه ناجوانمردی است .

۲ـ وظیفه پریشان است ـ دو نوع حواهش ذهن بشر را ورا میگیرند . یکی حیوانی و شخصی و محدود ، و دیگر ایزدی و عمومی و جاوید . اگـر اراده ضعیف باشد ، قضاوت میان‌آن دو ، دشوار میشود و ناچار باید ، درهنمای درست و بالاتر پناهنده شود . چنین رهنمایی، یاازخارج وجود دانا و پاك ، پیدا میشود ، یا ازباطن وجدان بشرکه نعمت بزرگی است ، اگرآلوده و تیره نگردد ، چون‌آبگینه‌ی صاف و شفاف ، روشن است . هرحقیقتی‌که درآن سایه افکن شود ، اصل حـود را مینماید ، و هرگاه درکار نیك ، اراده نیروگرفت ، آن‌شخص بالهام غیبی، سعادتمند میشود. اگرچه‌اراده‌ی ارجن ، بر نیکی بود، ولی‌شخصی شده و محدودگشته، براثر آن محدودیت ، در او حس رحم و شفقت ایجاد نمود . اورا مذبذب و متزلزل ساخت بطوریکه نمیتوانست تصمیم بگیرد . بنا برین ناچار شدکه به‌کسی ازخود داناتر ، پناهنده شود . این شخص ،کرشنا بودکه در خارج ، بصورت مرد پارسا و دانشمند، و در باطن ، وجدان پاك وروشن بودکه حقیقت را مینمود .

۳ ـ نمیبینم ـ مقصودآنست‌که پژمردگی و پریشانی حواس من ، در حالت‌کنونی بـه اندازه‌ای است‌که شاهی زمین سهل است ، اگر شاهی‌آسمانی و ایزدی ، همه را بیابیم ، باز هم دور نخواهد شد .

٤ ـ باید خواننده در نظر داشته باشدکه تفصیل جنگ وگفتگوی کرشنا و ارجن را پارسائی بنام «**سنجایا**» ، دور از میدان رزم به‌نیروی دوربینی روانی، به «**دهری تراشتره**» بیان میکند .

۵ ـ ۱۸ تن‌ها ـ مقصود روان جاوید و فانی نشدنی است .کـه به ادراك در نیاید . آنچه دیده و دانسته میشود ، یعنی تـن ، آغاز و انجام‌آن معلوم است و برای زمان معین

زنده می نماید . پس روان را نمیتوانی تباه کنی . بنابرین ، رزم کن !

۶ ـ ۲۲ در میآید ـ در این بیت بعقیده‌ی تناسخ اشاره شده است که اساس فکر فلاسفه‌ی هندوستان است .

۸ ـ ۲۵ آنرا دانسته ـ برفلسفه‌ی سانکهیا ، روانها ، گوهرهای مجرد و مستقل و بیشمار میباشند ، و فانی نمیشوند و از جهان متأثر نمیگردند . بلکه بر آن محیط هستند . گذشته بر روانهای افراد نیزروان اعظم است وصف آن ، مانند همه‌ی روانهاست . ولی به مفهومی بسیار وسیع‌تر .

۸ ـ ۲۷ برای آنچه حتمی است ، رنج بیسود است . پس از مرگ بازگشت هست یا نیست فرق نمیکند. یا بگوئیم بشر مانند دیگر موجودات ، مراحلی درنوردیده تا ابدناپدید میگردد . مانند نباتات که میرویند و می‌بالند وخشك میشوند وناپدید میگردند . ولی تخمی از خود میگذارند که از نو ، سیر مجدد حیات راآغاز میکند و همچنین این سلسله جاری است . درآنصورت نیز مرگ را باید چار و ناچار ، پذیرفت .

۹ ـ ۲۸ ناپدید ـ آنچه وجود نداشت ، در وجود نمیآید . وآغاز و انجام ندارد . و آنچه پدید است در میان آغاز و انجام است ، و خیال و فریبنده است بنابرین سزاوار توجه و علاقه نمیباشد .

۱۰ ـ ۲۹ درك نمیکنند ـ مقصود حقیقت روان راکس نمیداند . گرچه بخیال وحدس چگونگی آنرا شرح میدهد ولی معمائی است که حل نشده مولانا بلخی میفرماید :

من بهر جمعیتی نالان شدم	جفت بد حالان و خوش حالان شدم
هرکسی از ظن خود شد یار من	وز درون من نجست اسرار من

۱۱ ـ ۳۰/۳۱ افسرده شوی ـ بهترین سعادت‌است ـ روان مرگ ندارد وبآن نتوان آزار رساند بنا برین فکر اینکه آن می‌میرد ، برغلط است و اندوه برای‌آن نیز غلط باشد . اندوه دونوع میشود ، یکی طبیعی‌که چاره ندارد ، و دیگر اندوهی‌که بشر برای خود میافزاید و چاره دارد و میتواند از خود دورکند . جامعه‌ی هند در چهار طبقه تقسم میشد . هرطبقه بایستی وظیفه‌ی مخصوص خود را بجاآورد یعنی طبقه‌ی برهمن یا روحانی، اولا علم‌آموخته خود را به اخلاق ستوده‌آراسته دیگران را بآن اخلاق رهنما گردد. «**چتری**» یعنی طبقه‌ی لشکری ، هنر سربازی را دانسته با دلیری و شهامت زندگی‌کند ومظلوم را از ظالم و جامعه را ، از دشمنان حفظ کند که وظیفه‌ی اومیباشد و اگر وظیفه‌رابجاآورد بهترین سعادت را مییابد .

۱۲ ـ ۳۸ بر روی او بازگشته ـ برای سرباز، رزم‌درامر حق ، بهترین خوشبختی است که در بهشت برروی او باز میگردد ، این عقیده در اسلام نیز هست که هرکس در جهاد حق کشته شود ، شهید است وبه بهشت میرود .

۱۳ ـ ۳۶ دردناکتر ـ گوینده‌ی گیتا ، به پایه‌ی فکر ارجن ، فرود آمده میگوید : فرضاً ، هم فکر شما بشویم ، باید بدانی که کناره جوئی از رزم را ، مردم بجای اینکه مبنی بر رحم و شفقت تصور بکنند ، بسیاری بمفهوم بد خواهندگرفت . و شما را مرد پست‌ـ همت و ضعیف الاراده و ترسو خواهند دانست ، و در نظر آنان حقیر و سبك خواهی‌گشت .

۱۴ ـ ۳۸ فلسفه‌ی یوگ ـ پس ازآنکه بانواع دلایل ثابت‌کردکه از بیجان و متلاشی

شدن تن ، روان ، بیجان نمیشود ، بلکه آن گوهری مجرد و جاوید و تباه‌نشدنی است ، نه کسی را میکشد و نه کشته میشود ، میفرماید این بحث تحت‌آموزشی شدکه‌سانکهیا نامیده‌اند و معنی‌آن شماره است زیرا درآن بحث از ۲٤ نیروهای زندگی‌تنی است از جمله حس خودی (Ahamkar) و نفس و عقل و احساسات ده‌گانه ، و پروشه یا روان. تشبیه عقل‌را کرده‌اند، براننده‌ی ارابه . تن و احساسات را ، به اسبها ، وعنان به‌نفس ، و پروشه یــاوکه در ارابه نشیمن دارد ، و رهسپار به مقصودی هست و تنها برحرکت ارابه‌ها ناظر است ، پرتوآن‌عقل را ، رهنماست . یعنی آنرا روشن میکند و عقــل احساســات را رهنماست ، و اگر پروشــه یا روان عقل را روشن نکند ، و رهنما نشود احساسات ، یعنی اسبها در تــاریکی سرکشی و جهل فرو میمانند .

درصورتیکه فلسفه‌ی سانکهیا نظری وارتقائی است، فلسفه‌ی یوگ، عملی است وپیرو آن را به عمل و مراقبه و تمرکز فکر رهنماست و باید اندیشه با عمل توام بشود . علــم بی‌عمل ، بیسود و عمل بی‌علم ، زیان بخش‌است .

ابیات یازده تا ۲۵ درهماگیان یا عالیترین دانش نامیده شده‌اند .

و ابیات ۲۵ تا۲۷ افکار مادی وعادی .

و ابیات ۲۸ تا ۲۷ دنیوی .

از بیت ۳۸ آغاز فلسفه‌ی یوگ است ودر پایان قصاوت و فکر گوینده‌ی گیتاست .

۱۵ــ٤۱ پراکنده‌ــ آنانکه هدف‌شان یگانه نیست و عقب هدفهای گوناگون میروند ، آرام باطن را ندارند . آموزش فلسفه‌ی یوگ ، جوینده‌ی حقیقت را بهدف معین و یگانه ، هدایت میکند .

۱۶ ــ ٤۲ دل خوش دارند ــ مردم ظاهربین ، ویداها را مطالعه میکنند و به الفاظ متوجه شده بهروح و معانی‌آن پی نمیبرند و عمل را بامید یافتن پاداش ، بجا میآورند ، و بهمان اندازه دل خــوش دارند . در صورتیکه هر ظاهری باطنی نیز دارد و شخص باید هم ظاهر و هم باطن، هر دو را بداند . مولانا بلخی میفرماید :

ما درون را بنگریم و حال را   مــا برون را ننگریم و قال را

۱۷ ــ ۴۴ مــراقبه ـ در فلسفه‌ی یوگ، مدارج دارد و سالك به شکیبائی یکی‌یکی ازآن دریابد تا در او یکسوئی و تمرکز فکر و استغراق‌کامل‌گردد و بجای صورگوناگون حقیقت، هدف یگانه در ذهن اوتجلی کند این‌مقام‌را به اصطلاح‌عرفاء «**سمادهی**»(Samadhi) نامیده‌اند و آن برترین مقام مراقبه و مکاشفه و تمرکز فکر است . درآن حالت ، سالك‌از جهان تن و انتشار حواس‌آزاد میگردد ، این مقام محمود ، همه وقت میسر نشود و بهمه‌کس دست ندهد ، ولی تاآن میسر نشده سالك بهدف نرسیده و باطن‌او مقام روحانی و تجرد را نیافته است . آنانکه بامید پاداش سرور و شادی‌گرچه‌بنام بهشت باشد عمل نیك‌بجا میآورند، پاداشی مطابق به نیت و استعداد روانی مییابند . ولی‌به مقام تجرد وآزادی‌کامل نمیرسند.

۱۸ ــ ٤۵ کیفیات یاگونا ــ مقصود ازآن ، سه‌کیفیت یا نیرو میباشد که در همه‌ی اشیاء وجود دارند . اینها را در اصطلاح فلسفه‌ی یوگ ، یا سانکهیا، سه گانه رخ پراکراتی مینامند از اینها :

اولا ــ گونای‌ست (Sattva) علت خورسندی صفای ذهن‌آرام وروشنائی‌است .
دوم ــ رجس (Rejas) جنبش و فعالیت .
سوم ــ تمس (Tamas) جمود وجهل و خمود وتاریکی است .
مقصود از جهــت اضداد، تأثیرات و کیفیات ذهنی میباشندکه ضد همدیگرند ، چون شادی و رنج ، وسود و زیان وپیروزی وشکست. کرشنا میفرمایدکه چه‌کیفیات سه‌گانه وچه اضدادی، مظهر فعالیت مادی میباشند . و سالك باید ذهن خود را بالاتر ازآن نگهدارد و فوق تأثیرات آنها باشد و فعالیتهای آنــان‌که تنی است، به اندازه‌ایکه تن نیازمند است ، محدودکند و باطن او باید ازجهان تن مجرد باشد . زیرا تا زمانیکه تجرد نیافت ،گرفتار و پابند جهان تن است، چه در این نشئه و چه در زندگیهای آینده ، چه به لذات تنی این دنیا و چه به لذات فرضی بهشت .
۱۹ــ۴۶ استخریکه ــ چنانچه از همه‌کنار استخر میتوان آب برگرفت ، از همــه ویداها ، مطابق تمایل و استعداد میتوان تفسیرکرد و استفاده نمود . یکی از فصاحت‌سخن، یکی از روانی اشعار ، یکی به معانی ظاهر و یکی بمفهوم‌باطن و عمیق وعرفانی . البته هر مفسری چنانکه تفسیر میکند بآن دل خوش دارد .
ویداها عبارت از چهار ویداست .
۱ــ رگ ویدا ــ قدیمترین‌که ایزدان ستوده شده‌اند
۲ــ ساماویدا ــ (Sama Veda) .
۳ــ یجورویدا (Yagur Veda) .
۴ــ اتروا ویدا(Atharva Veda) ولی دانشمند برهمه افکار ویدا محیط است .
درگاتاها، زرتشت سه‌گونارا، دومانیوخوانده یکی«سپنتامانیو» که جای‌ست‌می‌گیرد. ودوم انگرامانیو که تمه‌می‌باشد درقرآن مجیداینهارا نفس فرموده‌یکی‌نفس مطمئنه‌دوم‌نفس لوامه ، وسیوم نفس اماره «**گونا**» بمفهوم بند یا ریسمان است . یعنی جاندران باین‌کیفیتی مقید میگردند و بصورت مخصوص درمیآیند
۲۰ــ۴۷ کرما اکرما (Karma — Akarma)کارو بیکاری مقصود، تادر جهان تن هستیم ، ناچار باید باندازه‌ایکه طبیعت فرمان میدهد ، کارهــای تنی را بکنیم ولی باید بدانیم‌که این‌کارها ازما نیستند . بلکه بفرمان دیگری بجا میآوریم وبایدبهمان اندازه‌که‌از ما نیست وبایدکردبکنیم زیرا نافرمانی از فرمان طبیعت روا نباشد
۲۱ــ۴۹ بدبخت هستندآنانکه برای یافتن نتیجه، عمل میکنند زیرا چون‌عمل را از خوددانستیم و منتظر نتیجه‌ی‌آن‌گشتیم، چونکه درحقیقت از ما نیست و ما افزاری بیش نیستیم‌که بفرمان دیگری عمل میکنیم، اگراراده عامل حقیقی غیر ازآن باشدکه میاندیشیم وآرزو میکنیم، نتیجه معکوس‌گردد. و طبیعتاً رنج‌بیش‌آید ولی چون دانستیم‌که عامل‌حقیقی غیر ازما هست وما فرمان برآن هستیم ، منتظرنتیجه نمیشویم وبنابراین ازنتیجه رنج‌وشادی نداریم بلکه سکون و اطمینان در ما پدید میشود که وظیفه رابجاآورده‌ایم واینگونه‌سکون و شادی غیر از شادی وعادی است
۲۲ــ۵۰ بدانش‌خالص-(Buddhi) بودهی رانگارنده دانش خالص یادانش‌پاك‌ترجمه میکنم دراین دانش ، عقل باوجدان جمت میشود وعامل‌کارهایش را غیر از خود میداند و

باوجودفعالیت به‌کار نیك یا بد علاقه‌ی‌شخصی ندارد ، ولی فرایض‌دانسته‌باستادی‌انجام‌میدهد.

۲۳-۵۱ بودهی - عقل‌که وجدان روی آنرا احاطه‌کرده برای روان چون شیشه‌ی چراغ میشودکه ازیك جانب سپرروان شده ازسوی‌دیگر پخش‌کننده‌ی تابش‌روان‌است.

۲۴-۵۲ بی‌اعتنا میگردد - در این بیت لفظ بودهی را بمفهوم نفس ترجمه‌کرده‌ام و بی‌اعتناگشتن بمفهوم متأثرنشدن است (بی‌تفاوتی).

۲۵- ۵۳ درمراقبه- تمرکزحواس و یکسوئی- اعلاترین‌مقام‌آنرا‌سمادهی(Samadhi) نامیده‌اند ازبدون جنبش، مقصود سکون‌کامل است . میفرمایدکه مطالعه درویداها وکاوش در معانی الفاظ‌آن ، سالك‌را اردامهای تنی‌آزاد نمیسازد بلکه این‌هدف را بمطالعه و تفکر و تأمل و یکسوئی و تمرکز حواس میباید . و البته برترین هدف ، باید تمرکز حواس ، در یگانه‌ای باشد که برترین و توانا ترین و پاك‌ترین‌محیط و برهمه‌ی جهانهای تنی وروانی است.

۲۶ - ۵٤ راه رود - دراین بیت ارجن‌میخواهد بداندکه درمراقبه‌ی‌نفس، دانشمند درچه حالی است وهرگاه ازمراقبه خارج گردد چگونه میشود.

۲۷-۵۵ نفس استوار است - مانند بودهی‌کلمه‌ی منه (manah) که بزبان اوستائی منمگهه(manangh) و به انگلیسی (mind) گویند بمعانی مختلف‌استعمال‌میشود.ازجمله‌ضمیر و اندیشه و روان ونفس وعقل وغیره در این‌بیت مقصودگوینده این‌است که هرگاه‌خواهشهای نفسانی، بفرمان نفس قدسی فعالیت‌کنند ، انتشار حواس‌دورشده درفکریکسوئی‌پیدا میشود و اضطراب وشکوك دورشده سکون باطن حاصل‌شود.

۲۸-۵۶ پارسا بسنسکریت‌مونی (Muni) بمفهوم‌اوکه‌ساکت یا اوکه‌درمراقبه‌هست، کرودد(Kroddhah) بمعنی‌کینه یاخشم است

۲۹-۵۷ باطن متوجه میسازد - اگر توجه به خارج از خودباشد که شخص مادی میگردد و به‌مشتهیات میپردازد و اگر به‌باطن‌خود متوجه باشد ازکشش مشتهیات‌آسوده شده سکون میبابد در این بیت لفظ پرجنه (Prajana) که بمعنی دانش است بمفهوم نفس ترجمه‌کرده‌ام .

۳۰-۵۸ برترین دیده میشود - بریاضت و توجه به‌باطن‌گرچه مشتهیات‌ازنظرمیافتند و دور میشوند ولی تمایل بآنها میماند وکشش‌آنها قطع‌نمی‌شود . تا اینکه جوینده‌ی‌حق ، به برترین حقیقت که روان‌کل باشد معرفت میبابد و در آنصورت تمایل و کشش نیز از او ناپدید میشوند .

۳۱- ۵۹ از راه میبرند - طبیعتاً‌حواس‌مشتهیات‌راکه مطلوب حواس‌هستند،میخواهند ولی‌هرگاه جوینده‌کامل‌گشت ومتوجه‌باطن‌شد، خواهش‌تدریجاً ازمیان میرود واگراندك غفلت کرد. از اختیار اوخارج میشوند

۳۲- ٦۰ باختیار درآورد - مقصود باید بکوشد تاحواس‌کاملا باختیار او درآیند و فکرش‌را برمن(که مظهر ایزدی‌هستم) تمرکز دهد، تادهن ونفس اودرست‌کارکنند درآنصورت آنچه درك‌کنند درست‌است.

۳۳-٦۱ پرازمن - هرگاه اندرون اطمینان یافت ، پراکندگی حواس دور میشود . بسبب تسلط برحواس و استغنا نسبت به اشیاء مطلوب حواس، دردها نمانند. چون دردنباشد، باطن ساکن وآرام میشود و روشنائی‌وجدان وفعالیت عقل‌کامل میگردد وبمیزان درمیآید.

۳۴ـ ۶۲ ناجمت ـ عقل درصورتی درست کار میکند که حواس باختیار نفس قدسی باشند و اگر برعکس بهانگیزش آنها ، نفس حیوانی فعال شد عقل معطل میگردد و در فکر یکسوئی و تمرکز نماند ، بنابراین درعین کامرانی چنین شخصی از اطمینان باطن وخورسندی حقیقی محروم است

۳۵ ـ ۶۳ کشتی ـ نفس را بکشتی و انگیزش حواس را بهطوفان تشبیه کرده میگوید، چنین نفس ساکن نیست و عقل معطل است و باد شرطه برنمیخیزد و دیدار آشنا که اطمینان و امن و سکون باطن است نمییابد .

۳۶ ـ ۶۴ خلوت ـ مقصود ، جوینده‌ی حق ، شب با خدا و با خود است و روز را در میان جامعه میگذراند ولی از خواهشهای نفسانی ، پاك ومنزه است شب خیزی وبیداری از خصوصیات پارسایان جهان است

۳۷ ـ ۶۵ رودها میباشد ـ مقصود متأثر نشدن نفس قدسی از فعالیتهای تنی است ، چه از خود باشد و چه از دیگران و تنها در اینصورت سکون وآرام باطن مییابد و اوکـه بنده‌ی خواهشات نفسانی شده هر نوع که آنها میرقصانند میرقصد .

۳۸ ـ ۶۶ نـروان ـ برترین مقام تجرد و روان است که اخلاق کاملا ستوده میشوند و سکون جاوید مییابد بگفته‌ی بودائیها «**تندرستی**» بهترین نعمت است، و «**اطمینان باطن**»، بهترین دارائی ، و «**ایمان کامل**» بهترین دوست و مقام «**نروان**» برترین خورسندی . بنا بر آموزش «**زرتشت**» آنچه طبیعی ومطابق وهم‌آهنگ باآئین ایزدی‌است ، برترین مقام خورسندی، در قرآن مجید آنرا «**فطرت‌الله**» فرموده ویافتن سعادت ازچنین خورسندی، خوش بختی بزرگ است که به بیان در نیاید

در اینجا توضیحات مکالمه‌ی دوم به پایان میرسد .

مکالمه‌ی سوم

خلاصه‌ی مکالمه‌ی سوم

ارجن گفت : ای کرشنا ، میفرمائی که اندیشه ، برتر از عمل است؟!
پس چرا تأکید میکنی که من عمل بکنم ؟ این دستور دوگانه که با هم موافق نیستند ، ذهن مرا پریشان کرده‌اند . نمیدانم تکلیفم چیست !؟ پس بصراحت به راهیکه بسعادت برسم ، مرا رهنمائی کن !کرشنا فرمود ، دو طریق‌اند :
یکی ، بنا برآموزش فلسفه‌ی سانکهیا ، ودیگر بنا برعقیده‌ی فلسفه‌ی یوگ .
لیکن ، در حقیقت ، هر دو ، یگانه‌اند ، بشر ، به بی عملی ، از جهان عمل آزاد نمیشود . و نیز به محض ترک لذاید دنیوی ،کامل نمیگردد . تا اندیشه نکند ، عمل نیز از او بوجود نمیآید . در این زندگی ، حالتی نیست که بآن بتوان نام « بی عملی » گذاشت . آنی جاندار نمیتواند ، بی عمل بماند . زیرا پراکرتی ، یا جهان مادی ، ذهن و تن را ، همواره در جنبش میگذارد . ممکن نیست ، لمحه‌ای ذهن یا تن ، هر دو معطل بمانند .
اگر تارك دنیائی ، فکر کرد که او بی عمل است ، خویشتن را فریب داده ست . زیرا اگر دست و پای او بیکار هستند ، در باطن نفس او ، از پی مشتهیات است ، و حواس او ، با محسوسات مشغول اند . از اینرو ، او در آنچه میاندیشد ، بر خطا است . ولی دانا کسی است که بر اسب سرکش نفس حیوانی ، سوار است ، و اورا چنانکه میخواهد ، میدواند، وظیفه‌ایکه در این زندگی ، بهره‌ی او شده است ، بیچون و چرا بجا میآورد .
البته عمل پس‌از اندیشه ، و در نتیجه‌ی اندیشه است. اگر اندیشه صحیح باشد ، بدون شك ، عمل نیز درست میشود . از بی عملی ، ذهن و تن ، هر دو ناتوان میگردند . زندگی مرد ، نامردانه و ناجوانمردانه میشود . پس باید عمل کرد ، و پس از عمل ، اندیشید که اعمال ، وظیفه‌اند . و مبتنی بر سود ، یا زیان شخصی نیستند که عامل را مسئول و پا بزنجیر سازند .
گرچه بنام ترك دنیا باشند. از اینرو باید عمل کرد. وعمل باید بنا برپذیرفتن مشیت ایزدی باشد .آفریده شدگان در این زندگی ، دو وظیفه دارند . یکی

پرستش ، یا توجه به آفریدگار ، و دیگر نیاز خوراک که وسیله‌ی زندگی است. باران رویانندی گیاه و فراهم‌کننده خوراک است .

هر که از کار باز ماند ، او دزدکار است . گرچه نامی دیگر بر آن نگذارند . او که عمل به نیت نیاز میکند ، و به نتیجه‌ی آن ، دل بستگی ندارد، براه راست گام زن است . از حوادث روزگار ، چه آنچه که بر خود او ، و چه بر دیگران وارد میشوند ، متأثر نمیشود . اگر چه فردی از جامعه و در امور جامعه شریک است ، و همه جا میرود و با همه میآمیزد . تکیه واعتماد او بر داس است . دانشی که غیراز داس عادی است . پس اعمالیکه به نیت وظیفه بجاآورده میشوند ، ما را به برترین مقام روانی و بروان کل ، رهنما میگردند. میدانی که «جنکا»، شهنشاه باستانی ، به اعمال نیك و باز خودگذشتگی ، جهانی را آسایش بخشد . رفتاو و کردار چنین بزرگان فداکار ، دلیل راه ما میشوند . و میدانی که در جهانهای سه گانه که زمین و آسمان و میان آن دو باشد، چیزی نیست که من بآن نیازمند باشم . و چیزی نیست که نیافته‌ام و چیزی نیست که نیابم . ولی بدون توقف ، پیوسته در عمل هستم . و اگر از عمل ، لحظه‌ای باز ایستم ، جهانها نابود خواهند شد. نادان، بامید پاداش بزحمت میافتد . ولی دانا، بقصد هم‌آهنگی و فرمانبری به مشیت ایزدی عمل میکند . این حقیقت نیز ناگفته نماندکه دانشمند ، اندیشه‌ی نادان را ، بجهانی که او از فهمیدن آن عاجز است ، نباید پریشان کند . اندرزی که وی گاهی بر زبان میکند و زمانی بعمل خود ، برای وی نمونه میشود . اگر دانا بعمل جلب توجه نادان را بکند ، و آنرا در نظر او ، دلپذیر و پسندیده سازد ، بهتر است ، تا به ملامت اورا پریشان سازد. باعمال ستوده‌ی او نادان گرویده از اندیشه‌ی محدود درآمده درفضای نا-محدود ، سیر خواهدکرد. میدانی که ذهن (Mind) و حواس ، همواره در جنبش هستند ولی روان ، ناجنبنده و ساکن است ، نادان بحواس و محسوسات وابستگی دارد . و به غلط می‌اندیشدکه جنبش از روان است . از اینرو ، چون کاری کرد . از روان خود میداند ، و میگوید چنین کردم و چنان . پس ای ارجن ، این حقیقت که بتو آموختم، بدان وازعالم نادانی و غفلت وحیرت درآمده ، درادای وظیفه کوتاهی نکن و کسیکه این آموزش مرا ندانست ، یا از آن سر پیچید ، به بدبختی و بند موهومات گرفتار خواهد ماند، وامن باطن را نخواهد داشت .

بعرب از چیزی یا وابستگی بچیزی یا دشمنی از کسی یا دوستی ، بوسیله‌ی محسوسات پدید میشوند . و ما را از شاهراه حقیقت منحرف می-سازند . فراموش مکن که برای مرد ، بهتر است وظیفه‌ی خویش را ، به-موقع بجاآورد- اگرچه نتواند چنانچه باید اداکند - تا اینکه محض نمایش و تقلید وهوس، وظیفه‌ی دیگری‌را دست گیرد ،گرچه آنرا بتواند به بهترین صورتی عملی سازد . زیرا او ، مسئول بوظیفه‌ی خویش است . چنانچه وظیفه‌ی سرباز درمیدان رزم سربازی است . هرچند هم که نتواند بادشمن پنجه نرم کند ، برای او بهتر است که آنرا بجاآورد ، تا اینکه محض تقلید فیلسوف گردد و فلسفه بباقد .

ارجن عرض کرد : ای کرشنا ، با وجودیکه اراده‌ی ما نیك است ، گاهی بی‌اختیار بکار بدگرائنده خطاکار میشویم . گویا نیروئی از خارج ، ما را ازکار درست مانع میشود و باز میدارد ،کرشنا فرمود : چنین است

که گفتی و آن سرو ، جوهر خواهشهای نفسانی است که در ذهن جا میگیرد. و مرد ضعیف الاراده ، دانسته یا ندانسته، تحت نفوذ آن، درمیآید ، و آنچه نباید بکند ، میکند : این خواهشها ، مانند شعله ی آتش اند که در آغاز ضعیف و بآسانی فرو نشانده میشوند ، ولی اگــر بی اعتنا شدی و گذاشتی که نیرو بگیرند، و شعله ، بلند شود ، وجدان ما را چون دودسیاه برآتش ، یا گرد بر آئینه ، میپوشانند. تیره ومکدر میسازند ، و ذهن مـــا را به پرده ی غفلت میپوشانند . پس نخستین کوشش باید باختیار در آوردن خـــواهشهای نفسانی باشد که دشمن اندرونـــی و خانگی . و تباه کننده ی دانش و عمل انـــد . گفته میشود که حواس قوی هستند و نفس (mind) از آنها ، قویتر و قوه ی تمیز ، قوی تر از نفس است . ولی باید بدانی آنرا که برترین است (باو توسل جسته) و نفس حیوانی را باختیار نفس قدسی درآورده بادشمنان که بصورت خواهشها میباشند ، مبارزه کنی . هرچند آنها ، سرکش و نیرومند باشند ، میتوانـــی باختیار درآوری . هرگاه بر آنها تسلط یافتی ، و آنهارا بفرمان خویش در آوردی ، بنده و مطیع تو میشوند . و هرچه از آنها خواستی فرمـــان میبرند.

*فلسفه‌ی عمل

ارجن پرسید :

۱ ـ ای کرشنا ، شما اندیشه را بر عمل ، بـرتری میدهید . پس چرا مرا ، وادار میکنید بعمل وحشتناکی[1] (که رزم باشد) ؟ !

۲ ـ و به‌این سخنان پیچیده ، مراپریشان میکنید. پس خواهشمندم بصراحت و یقین مرا بآن طریق رهنمائی کنید که بسعادت و بر کت برسم !

۳ ـ کرشنا فرمود :

در این جهان (تن) دو راه‌اند : یکی اندیشه (و رسیدن) به معرفت که از فلسفه‌ی سانکهیاست ، و دیگر عمل که از فلسفه‌ی یوگ[2] است .

۴ ـ ولی از بی عملی ، بشرآزاد[3] نمیشود . و نه از ترك لذایذ دنیوی ، عروج روانی میيابد .

۵ ـ زیرا برای لمحه‌ای ممکن نیست ، یکی بی‌عمل بماند . (وچون طبیعت اورا) ناچار میسازد که بنا بر «**گونا**» (Guna) یعنی خصوصیات تنی ، بسوی‌کار ، رانده شود و عمل کند .

۶ ـ او که ظاهراً بفکر (و مراقبه[٤]) فـرو رفته ، و اعضای عمل را از عمل بـاز داشته است ، ذهـن او درکار است و بـه مشتهیات مشغـول است . چنین شخص منحرف را (باید) ریاکار گفت .

۷ ـ ولی او که حواس را بـوسیله‌ی نفس (قدسی) بـاختیار در میآورد ، در صورتیکه اعضای او فعال میباشند ، و او به‌نتیجه‌ی فعالیت‌آنها بی علاقه است ، باید گفت (شخص) ممتاز است[۵] .

۸ ـ پس کار را بدرستی بجاآر . زیرا کار ، بهتر از بیکاری است. و از بیکاری حتی نگهداری تـن میسر نباشد .

۹ ـ جهان تن وابسته به عمل (و جای عمل است) ، مگر باید (به نیت) نیاز بجاآورده شود (وذهن)آزاد از علاقه باشد و باین طریق عمل کن[٦] .

۱۰ ـ از ازل ، «**پرجاپتی**» (تولید کننده‌ی بشر یا پدر بزرگ) موجودات را بقربانی (و از خودگذشتگی) پـدید کرد ، و فرمـود بهمین (نیت) شما کثرت خواهید یافت. این برای شما «**کام دوك**» ، یعنی دهنده‌ی‌آرزوها خواهد بود .

۱۱ ـ (از خودگذشتگی و نیاز[۱]) شما ایزدان را تغذیه‌می کند. تا ایزدان در مقابل ، شما را تغذیه کنند . و باین ترتیب شماآنانرا ، وآنـان شما را تغذیه کرده شما به برترین نیکوئی و سعادت برخوردار خواهید شد .

۱۲ ـ وایزدان از شما تغذیه شده‌بشما خورسندیهائیکه‌آرزو دارید ، خواهند داد . دزد[۲] است‌آن کس که می گیرد و عوض‌آنرا نمیدهد .

۱۳ ـ پس مانده‌ی نیاز خوراك نیکان است کـه از همه خطاهاآزاد هستند . ولی ناپارسایان که خوردنی برای خودآماده میسازند ، در حقیقت آن خوردنی‌گناه شمرده میشود .

۱۴ ـ از خوراك ، موجودات زنده هستند . و از باران ، خوراك تولید میشود و از نیاز باران پدید میگردد ، و نیاز از عمل[۳] بروز میکند .

۱۵ ـ بدانکه از «**برهما**»[٤] عمل صورت میگیرد . و «**برهما**» ازآنکه نمیرنده است بوجود میآید . بنا برایـن او کـه ابدی است و برهمه محیط است همواره در

نیاز حضور دارد .

۱۶ ــ او که (در زندگی) این جهان (تن) ، با گردش چرخ همآهنگ[۵] نیست ، نهادش بد است ، و درآنچه از حواس (که طالب مشتهیات) اند ، خوش است ، زندگی او بیهوده است .

۱۷ ــ ولی او که در ذات خود خورسند و به باطن خود مطمئن و راضی است، برای‌او کاری[۶] وجود ندارد .

۱۸ ــ برای چنین (شخص) بآنچه در اشیاء جهان ، شد یا نشد ، علاقه نیست ، و نه هم بر کسی متکی است .

۱۹ ــ پس بدون علاقه ، پیوسته آنچه وظیفه‌ی توباشد ، بجاآر ، زیرا چون عمل بدون (غرض) و پیوستگی شد ، عامل باو که برترین است واصل[۷] میشود .

۲۰ ــ **«جنکا»**[۸] و دیگران (مانند او) به عمل ، بکمال (روحانیت ارتقا) یافتند ، و تو نیز به‌نگاهی به بهبودی جهانیان باید عمل کنی .

۲۱ ــ آنچه شخص برگزیده میکند ، مردم (نیز بــه تقلید او) میکنند و معیاریکه او قایم میکند (نمونه میشود) و مردم ازآن پیروی[۹] مینمایند .

۲۲ ــ برای من در سه جهان چیزی نیست که بکنم[۱۰] و نه هم چیزی هست که نیافته (پی‌آن) بروم و بیابم . باوجود این ، جاوید در کارهستم.

۲۳ ــ زیرا اگر من (بدون‌ایست و خستگی) درکار[۱۱] نباشم ، مردم نیز راه مرا خواهند گرفت (و بیکار خواهند شد)

۲۴ ــ و این جهان تباه و ویران خواهد شد . واگر عمل نکنم، علت‌پریشانی و بی نظمی طبقات جامعه و بربادی[۱۲] موجودات خواهم شد .

۲۵ ــ چنانچه نادان از روی علاقه‌ی (شخصی) عمل میکند ، دانایان بــدون علاقه‌میکنند و قصدشان[۱۳] بهبودی‌وآسایش جهانیان است .

۲۶ ــ (ولی) دانشمند نباید ذهن نادان راکه با علاقه عمل میکند ، پریشان سازد بلکه با (اراده‌ی من) هم آهنگ شده چنان عمل بجا آورد که در نظر نادان دلپذیر[۱۴] وپسندیده گردد .

۲۷ ـ در حقیقت همه‌ی کارهای بشر ، بنا بر گونا[۱۵] (Guna) یعنی صفات پراکرتی است . ولی شخصی که در غفلت منیت (اهنکار) هست (برغلط) فکر میکند که از خود او است .

۲۸ ـ ولی او که از اصل تنوع گونا،[۱۶] و تأثیر آن آگاه است ، میداند که گونا میان‌گوناها فعالیت میکند و از اینرو بآن علاقه ندارد .

۲۹ ـ آنانکه به غفلت فرو رفته‌اند، به‌تأثیر و عمل گونا، علاقه‌مند شده‌اند. ولی او که در دانش کامل است، نباید چنین غفلت زدگان راکه دانش ناقص دارند، پریشان و مضطرب[۱۷] سازد .

۳۰ ـ پس همه‌ی اعمال ، تو را بمن نیاز کرده و فکر را بر برترین ذات‌خود تمرکز داده و ار آرمانها و منیت آزاد گشته و ازبیماری ذهنی شفا یافته رزم کن.

۳۱ ـ آنانکه در این آموزش من ، همواره استوار هستند ، با ایمان کامل از خرده گیری‌آزاد از بند عمل رهائی خواهند یافت .

۳۲ ـ ولی‌آنانکه‌آموزش مرا سبك شمارند ، وبـآن عمل نکنند بیشعور و از همه‌ی دانش غافل و گم شده‌اند. وبدان که چنین بد نفسها، تباه خواهند شد .

۳۳ـبلکه مرد دانا نیز، بنا برطبیعت‌او رفتار میکند، و موجودات ، ساخت[۱] تن و طبیعت‌شان را پیروی میکنند، وجلوگیری اثر ندارد .

۳۴ ـ وابستگی و کراهت به (مشتهیات) و مطلوب[۲] حواس در حواس وجود دارند، ومبادا یکی در تحت[۳] تأثیر این دو درآید.زیراکه اینها راه (تکامل)میباشند.

۳۵ ـ وظیفه‌ی[٤] مخصوص خود را بجاآوردن، بهتر است . گرچه آن امتیازی نداشته باشد. تا اینکه کاریکه بدیگران تعلق دارد بامتیاز بجاآورد. بلکه زمان بجاآوردن وظیفه‌ی خودبمرگ روبرو شود بهتر است (زیراکه) وظیفه‌ی دیگری‌پر از خطر است .

۳۶ ـ ارجن پرسید ـ چگونه است که بشر با دل، ناخواسته سوی گناه‌رانده[۵] میشود ؟ گویا بر او فشاری (از خارج) میآید !؟

۳۷ ـ واین کام[٦] و خشم است که ازصفت رجس پدید میشوند . وتحلیل برنده

وآلوده کننده ، هستند. وبدان که درجهان (تن) دشمن ما میباشند .

۳۸ ـ مانندآتش که از دود ، یاآئینه از گرد، یا جنین در رحـم به مشیمه پوشیده شده‌اند، اینها نیز(عقل را) میپوشانند[۷] .

۳۹ ـ و عقل پوشیده میشود ازین دو دشمن[۸] دانشمند آن بصورت خواهشهای (نفسانی) که مانند شعله‌ی آتش هست و فروشدنی نیست .

۴۰ـحواس‌ونفس وعقل گفته میشود که نشیمن[۹] آنهـا هستند . وبوسیله‌ی اینها، بردانش بشرمحیط شده روان راپریشان میسازند.

۴۱ـ بنابرین، اولا حواس پنجگـانه راباختیار درآورده این وسایل گناه را ، تباه کن که عقل ودانش را تباه میسازند !

۴۲ـ گفته میشود که حواس بزرگ[۱۰] (مهم) هستند . ولی بزرگتر از آنها ، نفس است . و بزرگتر ازنفس ، عقل وبزرگتراز عقل ، اوست (که برترین میباشد).

۴۳ ـ و او را برتر از عقل دانسته ، نفس (حیوانی) را ، بنفس قدسی پیوست کرده ، دشمنی را که بصورت خواهشهای (نفسانی) است ، و مسلط شدن براو دشوار است ، تباه کن !

توضیحات

مکالمه سوم

توضیحات

۱ــ۱ــ عمل وحشتناکی ــ درمکالمه‌ی دوم، کرشنا فرمود که فکر برتر ازعمل است زیرا عمل، زائیده‌ی فکــر است (مقصود وسیله‌ی معرفت فکر است) و تا فکر و مراقبه نباشد، یکسوئی و تمرکز درفکر پیدا نشود. فکر بنیان واساس، و اعمــال، ساختمان آن میباشند اگراساس استوار نباشد، ساختمــان دوام نخواهد داشت ارجن میپرسد: در این صورت رزم که عمل است، چرا مرابآن تشویق میکنی.

۲ــ۳ــ فلسفه‌ی یوگ ــ نجات بدوطریق میسرمیشود. یکی بنابرفلسفه‌ی سانکهیا، بتفکر و تأمل ودانش دیگــری، بنابریوگ، بتوأم نمودن فکربا عمل بشرطیکه درعمل، فداکاری بی‌غرضانه باشد

۳ــ۴ــ آزاد نمیشود ــ یعنی تاشخص زنده هست فعالیت تنی پاینده است وبازداشتن نفس ازعمل، ناممکن است تنها، بیکارماندن، روحانی شدن نیست بلکه دوری ازاعمالی است که مبنی بر غرض و هوا و هوس باشند و چراغ ذهن را از بادهای هوا و هوس نگدارند روشنائی بدهد بلکه تاریک سازد وشیشه‌ی وجدان رابشکند

٤ــ٦ــ ازمراقبه ــ مرتاضین هند، بسیاری ازساعتهای روز را بسکوت ومراقبه میــ گذرانند وعقیده دارند که اینکار، نوعی ازترک کاراست، درصورتیکه ذهنشان بیکارنیست واز توجه وتمایل باشیاء دنیوی‌آزاد نگشته است بنابراین، کرشنامیفرماید: چنین مراقبه‌ای محض خود نمائی و ریاکاری است. و اینها باید پیش از آنکه بی‌عمل بشوند مفهوم بی عملی را بدانند.

۵ـ ۷ـ شخص ممتاز است ــ در کرمه یوگن یافلسفه‌ی عمل، عامل باید اعمال خویش را بحضور ایزدی تقدیم کند وعمل‌را خدمت واطاعت بفرمان ایزدی داند . درقرآن نیز فرموده « نماز وعبادت وزندگی ومرگ من ، برای پروردگارهمه‌ی جهانهاست ».

۶ـ۹ـعمل کن ــ بدون غرض وبدون اینکه ارخود بداند .

۷ـ۱۰ ـ کامادوك(Kama dhuk) گاوکام دهنده ــ در افسانه‌های هند، ایزد آندرا گاوی داشت که همه‌ی نیازمندیها را ازآن‌گاو مییافت در افسانه های ایران ،کیکاوس گاوی داشت که ازسم‌آن مرز ایران وتوران تعیین‌شد دراین‌بیت،مقصود ازآفرینش موجودات‌است که فیض ایزدی است‌ودرآن‌یك‌گونه ازخود گذشتگی واحسان وریاضت میباشد پس‌زندگی‌بشر نیز همچنان ازخودگذشتگی وریاضت باشد واین‌اندیشه رادرآموزش مسیح به سمبول صلیب تفسیر کرده‌اند . یعنی همچنانکه مسیح صلیب‌را بردوش برداشت‌وخودرا فدای ببدادی افراد جامعه نمود ، هرفرد بایدوظایف دنیا را چون صلیبی بداندکه بردوش برداشته ومحض‌اطاعت بفرمان‌ایزدی متحمل‌میگردد. البته صلیب هرکس ، بردوش خود اوست درقرآن میفرماید هیچ برداربده‌ای باردیگری‌را برنمیدارد ۴۰ر۵۳

✫ ✫ ✫

۱ــ۱۱ــ آفرینش فیض ایزدی است که یك‌گونه از خود درگذشتگی است پس آفریده شده نیز ازخود درگذرد واعمال زندگی‌را باو نیاز کند

۲ــ۱۲ــ پروردگار به بشرحیات وعقل بخشیده که فکر وعمل او بمشیت ایزدی هم آهنگ باشد وآنکس که فکر وعقل را معطل گذارد، یا درغلط بکار برد ناسپاس و دزدکار است درگاتا،یسنای ۴۴ اراوستا ، زرتشت‌میفرماید

او که درپیمان نباشد استوار	او که گیرد کارونبدهد مزدکار
پس سزای این‌چنین‌پیمان‌شکن	چیست ای مزدا،نما روشن‌بمن

۳ــ۱۴ ــ نیازاز عمل ــ نیازها پنج‌اند .

اول ـ نیاز بدایزدان

دوم ـ نیاز درخواندن وآموختن نوشته‌ی دینی‌واخلاقی

سوم ــ نیازآب بروان‌نیاکان

چهارم ــ نیاز درسیر کردن ویاری نمودن به‌گرسنگان بینوا

پنجم ــ نیاز درسیر کردن حیوانها

۴ــ۱۵ــ برهما ــ کلمه‌ی برهما بمفهوم ایزدی است‌که‌کار اوآفرینش است. بنا برنظر برخی ازنویسندگان ، بمفهوم نوشته‌ی مقدس ویداهاست . دراین بیت وچند بیت دیگر،سخن از نیاز است یعنی چنانکه عمل‌آفرینش‌از آفریدگار فیض ویك‌گونه ازخودگذشتگی ونیاز است ، همچنان اعمال آفریده شدگان باید از خودگذشتگی و نیاز باشد . تا عمل آنان ، با عمل پروردگار ، همانند گردد در عمل آفرینش از آفریدگار نه اجباری

است، ونه‌سود وغرض. همچنان دراعمال بشر نبایدسود وغرض شخصی باشد . بلکه پاسخی به فیض‌است که بدون‌خواهش وارزش اورا از کتم عدم به‌وجودآورد،وتدریجاً بکمال‌خلقت[*]میرساند ورهنمائی میکند . درقرآن نیزمیفرماید : پروردگار ما اوست که‌هرشیئی را اولاآفریدوپس ازآن اورا رهنماست که تدریجاً کامل الخلقت گردد مولانای بلخی میفرماید .

ما نبودیم و تقاضامان نبود | لطف تو ناگفته‌ی ما میشنود

۵ـ ۱۶ ـ هماهنگ ـ مقصود این زندگی باید با مشیت‌ایزدی هم‌آهنگ باشد شیخ سعدی میفرماید :

ابروباد ومه وخورشیدوفلك درکارند | تا تو نانی بکف آری وبه غفلت نخوری
همه ازبهر تو سرگشته وفرمانبردار | شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

فکر شیخ علیه‌الرحمه بسیار خوب‌ولی‌آنچه دربیت گیتا گفته شده بمفهوم بسیار وسیع وعالی‌میباشد .

٦ـ۱۷ ـوجود ندارد او که‌حق‌الیقین میداند که اصل او روان‌وروان به هیچ چیزتنی نیازمندنیست . درحدود مطمئن وخورسند است وفعالیت تنی‌او محض‌بندگی‌بفرمان‌ایزدی‌است

۷ ـ۱۸ ـ متکی‌است‌به‌تغییر وتبدیلیکه دراموز جهان و مردم آن میشود ناظر است‌و ناظراومتأثر نمیشود وآنچه میکند مبنی‌برغرضی‌ویا سود شخصی نیست .

۸ ـ۱۹ـ واصل میشود ـ خصوصیت تن‌درجنبش است که‌عمل‌مینامند بی‌جنبش‌مرده است پس‌تا روان درتن‌میتابد وپیوسته است ناچار جنبش یعنی عمل نیز هست ولی‌آنرا از خود وبرای خودنباید دانست،زیرا که بدیهی است جنبش‌های‌تنی از روی فشار طبیعت است و باید باندازه‌ی فشاربا طبیعت ، همراهی کرد ضمناً باید بسنجیم‌کدام عمل ازروی غرض‌است وکدام، محض‌اطاعت بفرمان‌طبیعت است بسا اوقات،بدلایل‌عجیب من درآورده، خودمان را فریب میدهیم که اینکار ازروی‌غرض نیست درصورتیکه‌هست. واگر برغلط کاری بکنیم، بدلایل نادرست ، نفس حیوانی را خورسند ووجدان خود راحفه میکنیم ،آنرا درتاریکی میگذاریم، وازروشنائی آن ،عقل ودل‌را محروم میسازیم البته اعمال که به اینصورت سرزده میشوند،ما را دردنیا وآخرت بی بهره میسازند

۹ـ ۲۰ ـ «جنکا» (Janaka) پدر «**سیتا**» وپدر زن «**راما چندر**» پادشاهی پارسا ودادگر بود . در داستانهای نیمه تاریخی ، او ودامادش . راماچندر ، بهترین نمونه‌ی پاکی وداد میباشند همچنین سیتا، همسر راما چندر، نمونه‌ی‌عفت وعصمت وپاکدامنی است گفته‌اند که شاهی جنکا وراماچندر، محض خدمت بنوع ونگهداشتن امن وآسایش مردم بود . بنظیر آنان درداستانهای ایران فریدون‌وکیخسرو میباشند دراین بیت از الفاظ «**لوکه سمگرهه**» (Loka samgraha) مقصودانجمن مردم است‌که باید هدف‌آن برقرار کردن امن‌و بهم‌آوردن افراد بشر باشد ، تا اینکه افراد بشر ، مانند اعضای یك خانواده ، بسود همدیگر زندگی بکنند ودردنیا را ، بهمکاری‌ویاری بر دارند نفرت وحسدورقابت وهمچشمی وآرمان‌تفوق بردیگران ، ازمیان‌رفته ، محبت وداد وهمکاری درهمه‌کارشان رسوخ یابند افراد نبایدبهشت این جهان تنی ، وبهشت جهان روان را، بخود منحصرسازند بلکه ازهمه وبرای همه‌بدانند

۱۰ ـ۲۱ـ از آن پیروی مینمایند ـ نظر عوام برخواص‌میباشد . اگر آب‌ازسرچشمه

گل آلود گردد ، تا آخر گل آلود خواهد بود پس مردمی که خداوند آنانرا به نعمت ثروت یا عقل یا علم بهره‌مند کرده و اقتدار و نفوذ بخشیده ، باید بدانند که وظیفه‌ی سختی در بردارند یکی نسبت بخود، و دیگری نسبت بتوده . اگر بدشدند جهانی را فاسد میسازند و اگر نیک گردند، محیط پاك شده‌ی دیگران را نیز نیك میکنند .

۱۱ـ۲۲ـ چیزی نیست که نکنم ـ کرشنا مظهر ایزدی میفرماید: با وجودیکه بی‌نیاز هستم، از فعالیت باز نایستاده لحظه‌ای نیست که بیکار بمانم . مخلوق نیز همچنان به نتیجه‌ی عمل علاقه نداشته بیکار نماند درقرآن میفرماید :

«پرسش میکنند از او (آفریدگار) هر که در آسمانها و زمین است و او هرروز در کار است ۲۹ر۵۵

۱۲ـ۲۳ـ درکار نباشم ـ کرشنا مانند مسیح دوجنبه دارد یکی در پیکر بشر، و دیگری بصورت مظهر ایزدی. دراین بیت و بیت گذشته بعنوان مظهر ایزدی ، ارجن را خطاب کرده میفرماید: «من که آفریدگار هستم و بهیچ چیز نیازمند نیستم، بدون توقف و خستگی لحظه‌ای از فعالیت و آمیزش درفعالیت موجودات باز نمیایستم واگر باز ایستم، جهان نیز بازمیایستد. پس افراد بشر نیز به پیروی من نباید لحظه‌ای از فعالیت باز ایستند

۱۳ـ۲۴ ـ بربادی ـ مقصود، اگر لحظه‌ای فیض ایزدی بروز نکند ، جهان موجود معدوم خواهد شد

۱۴ ـ۲۵ـ وقصدشان ـ عمل دانشمند و به قصد بندگی و هم‌آهنگی با مشیت ایزدی است وعمل نادان برغرض و سود شخصی است . وی علاقه به بهبود عموم مردم ندارد وازهمه چشم میپوشد مولانا میفرماید.

کار پاکان را قیاس از خود مگیر در نوشتن شیر باشد همچو شیر

۱۵ـ۲۶ ـ دلپذیر ـ بجای اینکه بکار نادانی که از روی نادانی به سود خود عمل میکند پرخاش کند و اندرز دهد، باید به سکوت ، اعمال بیغرضانه را چنان بجا آورد که در نظر نادان گیرنده و دلچسب بشود اگر شنونده‌ی نادان بوبمرد که اندرز دهنده، خود عامل اندرز نیست، از اندرز او ابداً متأثر نخواهد شد ولی از کار نیك بدون اندرز متأثر شده خواهد کوشید که از آن پیروی کند خواجه حافظ میفرماید :

واعظان کین جلوه برمحراب ومنبر میکنند چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند

۱۶ـ۲۷ـ گونا (Guna) اعمال بشر بنا برساخت تن ازفشار گونا یاخصوصیات طبیعت میباشند ولی هرگاه بفرمان نفس قدسی در آمدند، منظم میگردند. مرد غافل میپندارد که عامل خود اوست . ودانشمند که «خود را شناخته ووجدان او مانند آئینه صاف وروشن وعکس پذیر است، میداند که» رشته‌ای در گردنم افکنده دوست ـ میکشد هرجا که خاطرخواه اوست » از اینرو اگر ظاهراً اعمال او، با اعمال نادان امتیازی نداشته باشد، بگفته‌ی مولانای بلخی:

آن یکی شیر است آدم میخورد آن یکی شیر است آدم میخورد

زیرا عمل دانشمند ازخودگذشتگی و هم‌آهنگی و بندگی به مشیت ایزدی است ، وعمل نادان خود عرضی ومبنی برهوا وهوس است آن یکی تن را تابع کرده و این یکی تابع تن شده آن یکی جسم را مجرد میسازد ، واین یکی مجرد را بصورت جسم میبیند ، و برسوم من‌در ـ

آورده خواه با معنی یا بی‌معنی ، یا بزنجیر است . چنین‌غافل‌را یکمارگی باوکار عالی‌متوجه کردن، اورا ناراحت ساختن است از اینرو بدون شماتت ، یا ملامت ، اعمال نیك خود را بنظر او آورند، تا کم‌کم از خواب غفلت بیدار گردد.

۱۷ـ۲۸ـ گونا(Guna) تأثیر گونا برتن است . برروان اثر ندارد. اعمال و تأثیر گونا برگونا بانجام میرسد .

۱۸ـ۲۹ـ مضطرب ـ شبیه باین نکته حکایت شبان وحضرت موسی میباشد که مولانا بلخی درمثنوی بیان فرموده شبان بیسواد درعالم خیال خداوند را مجسم کرده ومانند خود مردی‌پنداشته با او راز ونیاز میکرد واظهار ارادت مینمود ، وسخن‌میگفت موسی ازپهلوی او مرورکرد وسخنان اورا شنید واورا ملامت نمود شبان‌که ادراکش محدود بود، بحیرت فرورفت وندانست‌چگونه صمیمیت وعشق خود را نسبت بآفریدگار آشکار سازد و هنگامیکه موسی به‌محل مناجات رسید، ندای ایزدی را شنیدکه فرمود :

تو برای وصل کردن آمدی نی برای فصل کردن آمدی

وافزود بنده‌ی خالص ما را از ما جدا کردی مقصود اگر نادان به غلط‌کاری بکندو استعداد نیك‌شدن داشته‌باشد، دانشمندنبای شماتت بعمل نیك خود، اورا تربیت کند ورهنمائی نماید وباندازه‌ی فهم واستعداد با او سخن‌گوید

☆ ☆ ☆

۱ـ۳۳ ـ ساختن ـ برور عمل بما برساخت تن و فعالیت ذهن است بسا میشود که مرد با سواد استعداد پذیرفتن حقایق باطن را ندارد . از اخلاق ستوده محروم است. او را روحانی نمودن بگفته شیخ سعدی چون گردکان برگنبد است . چنین شخص باید زمانی برياضت وورزشهای اخلاقی بپردازد تا به‌پذیرفتن نکات‌باطنی ذهنش‌آماده‌گردد ولی‌اظهار آن‌نکات در حالیکه ذهنش برای فراگرفتن آنها آماده نیست ، نفس او را بـر میانگیزد و برافروخته میکند.

۲ـ۳٤ـمطلوب حواس یعنی مشتهیاتـ وابستگی یا نفرت باشیاء مطلوب حواس‌که از حواس جدا نمیشوند، نبایدکه جوینده‌ی حق تحت تأثیر ونفود ایندو درآید . زیراکه اینها مانع‌کامل شدن اخلاق میباشند مقصود ، عقل باید آزاد ومستقل بماند، و درتأثیر وابستگی یـانفرت بچیزی در نیاید البته این کار بسیار دشوار است وتنها بورزش روانی ممکن است که عملی گردد .

۳ـ۳٤ـ تحت‌تأثیرـ جوینده‌ی حقیقت مانند عموم مردم‌باشیاءمطلوب حواس،وابستگی یانفرت دارند ، از خود نا امید نگردد وبکوشدکه از این دو اضداد، حواس‌پنجگانه ذات او برتر باشد .

٤ــ۳۵ـ وظیفه ـ چنانچه پیش اشاره شد جامعه‌ی هند به اصناف چهارگانه تقسیم شده بود ، وافراد هرصنفی وظیفه‌ی معین داشتند میفرماید که هریك ازاینها بایدوظیفه‌ی مخصوص خود را بجاآورد . یعنی برهمن یا مرد روحانی باید بریاضت‌وتحصیل دانش بپردازد.چتری یالشکری بفنون وهنرلشکر متوجه گردد. واگرچه بسمی نتواند در رشته‌ی معین خــودکامل گردد، برای او بهتر است که وظیفه‌ی خود را ترك کرده‌بوظیفه‌ی دیگری بپردازد مثلاسربازی اگر درهنرجنگ ماهر نباشد، باید باندازه‌ایکه میتواند درمیدان‌جنگ سرباری کند ونباید در میان گیرودارزرم، بفکر ترك دنیا وریاضت فرورودکه وظیفه‌ی او نیست . این اشاره بارجن است که سرباز بود ودرمیدان جنگ ، سخنان مرتاضین وفلاسفه میگفت . و بمفهوم وسیع‌تر، مقصود این‌است که هرکسی را بهرکاری ساختند پس‌هرفردی از افرادبشر، خودرا نیك‌مطالعه کند وبسنجدکه چه خدمتی بجامعه و بذات خود میتواندبکند وخداوند استعداد چه‌کار باو بخشیده که بآسانی میتواند فراگیرد ودرآن ممتاز شود ، همانرا اختیار کند وکامــل‌گردد ، بهتر است تااینکه بکارهائی بپردازدکه ذهن اوبرای فراگرفتن وبانجام رسانیدن‌آنهااستعداد ندارد ، و یا استعدادش ضعیف استو از اینرو درآن ناقص خواهد ماند .

٥ــ۳۶ــ رانده میشود ــ بسامیشودکه نمیخواهیم‌کار بدکنیم ولی احساسات وتصادفات برخلاف تمایل ، ما را وادار میکندکه‌آن‌کار را بکنیم و بعد پشیمان و افسرده‌گردیم

٦ــ۳۷ ــکام وخشم ــ این دو بوسیله‌ی رجس‌که یکی ازکیفیات تمی و محرك احساس است ، چون بفعــالیت در میآید ، این صفات بروز میکند وعلت خطاهای بزرگ میشوند و جامعه را فاسد وتباه میسازند . مرد دانا باید بوسیله‌ی ورزش‌روانی اینها را باختیارخود در آورده باندازه‌ی طبیعی و نیازمندی بکار برد ونگذارد که از حد اعتدال واروم خارج گردند

٧ــ۳۸ــ میپوشانند ـ (avrtam) میپوشاند ــ لفیف میشود) مقصود در حالت خشم و انگیزش کام یا آرزوها کــه خواهشهای نفسانـــی میباشند ، عقل از فعالیت معطل میگردد . پس بجای اینکه‌آنها عقل‌را بپوشانند ، باید باختیارعقل درآیند کلمه‌ی (avrtam) که در اوستا نیز دیده میشود ، معانی مختلف دارد یکی از آنها پوشیده شدن یا پوشاندن است . احتمال دارد در مصرع زیرکه درگاتا ، یسنای ٤٥ میبینیم بمفهوم پوشاندن باشد میفرماید:

aka varna dregva hızva avereto

یعنی مبادا بددینان باراست به سخنان چرب (عقل شمارا) بپوشانند .

٨ــ۳۹ــدشمن دانشمندان ــکام وخشم ، عقل نادان‌که سهل است ، عقل دانشمندان را چون دود برآتش میپوشاند و سبب بسیاری از خطاها میشود و دانشمند باید بوسیله‌ی‌ورزش روحانی باختیار درآورد .

٩ــ٤٠ــ نشیمن ــ نشیمن‌کام در حواس و عقل و نفس است ، واین سه نفس قدسی‌را پریشان میسازند .

۱۰ــ۴۲ــ حواس بزرگ هستند ــ دراین بیت مراتب شعور را نشان میدهدحواس مهم هستند . زیراکه بوسیلهٔی حواس ، ما ازخود و غیر خودآگاه میشویم ولی مهمتر از حواس ذهن است و ازآن مهمتر عقل است . وعقل جزئی ما ، چون بعقل‌کل اتصال یافت ، دانش ما کامل میشود . پس دانش را اولا بوسیلهٔی حواس و بعد ازذهن وبعد از عقل و بعد ازمادیات گذشته به تجرد باید رفت و افکار ووجدان را پاك نگه داشته بعقل‌کل پیوست کــه در اوستا «وهومن» نامیده شده است

مکالمهٔی سوم بپایان رسید

بھگوت گیتا

مکالمہ سوم

خلاصه‌ی مکالمه‌ی چهارم

کرشنا فرمود : این آموزش را در زمان باستان ، من به «ویواسوان» گفتم و از وی منو شنید و از منو ایکشواکو فراگرفت . لیکن بگذشت روزها ، بدست ناکسان افتاد. بر نور حقیقت آن ، ابرهای موهومات و جهل محیط شدند . اکنون همان آموزش را بتو میگویم . زیراکه تورا ارادتمند و دوست صمیمی خود میدانم . ارجن گفت : ای کرشنا ، «ویواسوان» بسیار قدیم‌تر از تو بود . پس چگونه باور کنم که تو آموزگار او بودی . کرشنا پاسخ داد که من و تو ، چندین بار بجهان تن آمده‌ایم . ولی من از آنچه بودم ، آگاهم و تو آگاه نیستی . اگر چه من ، نه‌زاده‌ی جاوید ، و برتر از همه‌ی بودنیها هستم . وموجودات را زیر بال خود در آورده‌ام ، بصفت مظهریت خود ، گاه‌بگاه ، چون بدی و فساد و بی‌نظمی جهان را فرا میگیرند ، درجهان پدید میشوم . و ناراستیها را راست میکنم . هرکه مرا چنین دانست، سرانجام سوی من خواهد آمد . و از نیروپر و زنده خواهد شد . ای ارجن ، آنانکه انواع ایزدان را به نیت خالص میپرستند ، بی‌پاداش نخواهند ماند . زیراکه نیت خالص ، دلیل راه نجات است و من بدون خواهش پاداش وآزاد ، از تأثیر عمل آفریننده‌ی جهانها هستم. طبقات چهارگانه جامعه نیز از من تقسیم بندی شده‌اند . نیکان ما ، این نکات را دانسته راه راست اختیار کردند و زندگی پاک نمودند . شما نیز باید از آنان پیروی کنید .

عمل چیست ؟ در پاسخ این دو پرسش ، حتی دانشمندان بحیرت فرو میروند . اعمال ، سه‌گانه‌اند .

یکی عمل درست . دوم بی‌عملی ، و سیوم عمل نادرست . در این

سه، تشخیص عمل درست دشوارتر است. منحصراً اینکه عمل درست آن است که صورت بی‌عملی را دارد. یعنی عامل منتظر پاداش نیست. و از آن متأثر نیست. درمیان فعالیت ظاهر، باطن او سکون دارد. هر که این راز را درک کرد، از بند خواهشهای نفسانی رها شده سکون باطن می‌یابد. مانند آب دریا که روی آن امواج بلند میشوند، فرو میریزند، کف میکنند، محو میشوند، و در سیر و آویز سطح میرسد. ولی ته آب ساکن و آرام است. آنانکه این ترس عمل را تعلیق کرده و حقیقت آنرا دانسته‌اند، بمفهوم بی‌عملی پی برده‌اند. گرچه اعمال را وظیفه میدانند، بخوبی و مهارت و بسائی بجا میآورند. آقای عمل میشوند و بنده‌ی آن نمیگردند. ولی کسیکه این حقیقت را ندانست، به نتیجه و پاداش عمل، بنحت پایبند میشود. و به قیود دنیوی گرفتار است. او که از نتیجه‌ی عمل آزاد است، نه از کسی اکراه دارد، و نه از چیزی وحشت میکند. نه در او کدورت هست، نه الفت، نه رشك و حسد و خشم، نه وابستگی مخصوص. نه منتظر کامیابی و نه ترسی از ناکامیابی دارد. نه در پیروزی میماند، و نه در شکست میماند. چنین خوابیدی قیود تأثیرهای دنیوی را، مانند ابرهائیکه از حرارت خورشید از هم پراکنده و ناپدید میشوند، در خود نابود میسازد. اعمال او، همه بمانند که در آتش دانش گداخته میشوند، و باو که جاوید است، می‌پیوندند.

بارها نیز انواع مختلف دارند. در بعضی بصورت ایمان واخلاص به آئین مقدس، و در بعضی بصورت افکندن خواهشها در آتش دانش، و در برخی بصورت از خودگذشتگی. و در بعضی عشق و ارادت بمن. بعضی هستند که دارائی خود را نثار میکنند. برخی درسکوت ومراقبه میگذرانند. دیگران ریاضت وعبادت میکنند. برخی بدم کشیدن و فرو بردن مشغول‌اند. و بعضی بروزه، روز را میگذرانند. اینها همه، اگرچه بصورت اخلاق دارند، ولی در اراده و معنی اخلاقی نیست. عامل آنها، باندازه‌ی معرفت خود، بمن نزدیك میشود. وچون بر نفس حیوانی سلط دارد - و آن بهترین وسیله‌ی برای قرب بمن است - بمن نزدیك میشود. تو باید بدانی که نثار بك گونه عمل است. پس عمل نثار. نثار عمل است، و عالیترین نثار، نثار دانش است. هر که خواهد دانش یابد، درآغاز باید خدمت دانشمندی پاك را دریابد. و اول او را بنوازد. هرگاه او را پیرسك روانی یافت و براو اعتمادکرد، خدمت کند و او را رهنما سازد و مطمئن باشد که او وی را رهنمائی خواهد کرد. زیرا همچنانکه خریدار پی‌خرید است، فروشنده نیز بفروش میکوشد. خریدار، فروشنده را وفروشنده خریدار را میجوید هرگاه دانش صحیح یافتی جهانیان را درخود خواهی یافت، و پس از آن درمی که گرسنا هستم.

ضمناً چنین عارفی، فرضاً اگر گناه مرتکب شود، سرانجام بوسیله‌ی کشتی دانش، از طوفان دریاهای خطا و اشتباه، بسلامت درگذشته، باد شرطه اورا بساحل نجات میرساند. چنانکه هیزم را آتش میسوزاند و خاکستر میکند، آتش دانش نیز هیزم او را که خواهشهای نفسانی اویند، سوخته

خاکستر خواهد کرد . براستی میگویم که پاک کنندهٔ آلودگیها ، بهتر از دانش نیروی دیگری نیست . او که به اخلاص و ایمان ، بعبادت و ریاضت دانش را یافت ، شتابان سوی من ، امن و آرام میرسد ، ولی او که از دانش بی‌بهره ماند ، بدون ایمان و پر از شکوک و وسوسه در این زندگی و زیست آینده ، امن باطن را نخواهد یافت .

پس ای شهزاده پاندو ، بعزم و توانائی ، شمشیر دانش را برگرفته سد شکوک را از هم پاره کرده برای اجرای وظیفهٔ مقدس برخیز .

مکالمه‌ی چهارم

فلسفه‌ی دانش

۱ ـ این آموزش جاوید را من به «دی‌وش‌ون» آشکار کردم و دی وس ون «منو» را آموخت و منو به اکشواکو[1] گفت .

۲ ـ و این دست بدست از شاه پارسائی[2] بـه شاه پـارسای دیگر میرسید . آنها میدانستند ، تااینکه در گذشت ایام آموزش دراین جهان تنزل کرد وفاسد شد .

۳ ـ وهمان آموزش باستان ، اکنون از من بر تو آشکار شد . زیرا که تو بمن ارادت داری و دوست من هستی واین از من راز بزرگی است .

۴ ـ ارجن گفت[3] که :

تولد تو پس از دی‌وشوب شده پس چگونه بدانم که این آموزش را درآغـاز تو گفته‌ای ؟

۵ ـ کرشنا پاسخ داد ـ زادهای من بسیار[4] هستند ، و نیز از تو که درپی گذاشته‌ایم . تو آنهارا نمیدانی ولی من میدانم

۶ ـ گرچه (اصل من) نه زاده و نه میرنده است ، (بی آغاز و انجام) برهمه‌ی موجودات خداوندم ، و برطبیعت (ماده) نیز که از من است (چون مرغ روی تخم)

نشسته به نیروی مایای[5] خودم ولادت یابم ، وپدید میگردم .

۷ ـ هرگاه دهرمه (دین) رو به‌انحطاط و ادهرمه (بی‌دینی) پیش رفت کرد . من (بسوی بشر) میآیم.

۸ ـ برای حفظ نیکان و تباه کردن بدکاران و برای استوار و برقرار نمودن دهرمه (دین) من زمان بزمان موجود میشوم.

۹ـ ای ارجن هرموجودی که عمل ایزدی‌مرا باین ترتیب میداند ، هرگاه از جهان تن درگذشت دوباره تولد ندارد، بلکه‌به‌سوی من میآید .

۱۰ ـآزاد ازشهوت وترس وخشم بمن‌کاملا پیوسته وپناهنده شده وبآتش دانش پاك شده بسیاری دروجود من‌آمده‌اند .

۱۱ ـ چنانچه مردم (به من نزدیك[1] شوند) و بپرستند ، همچنان من آنانرا میپذیرم زیرا که همه‌ی راهها که پیروی میکنند، سرانجام بمن‌میرسند.

۱۲ ـآنانکه نتیجه اعمالشان را در این زمین (زندگی) آرزو دارند که بیابند ، ایزدان را میپرستند . زیرا که زودتر در این جهان ، پاداش عمل بیابند .

۱۳ ـ اصناف چهارگانه[2] (جامعه) بنا برگونا و شغلی که دارند ، از من تأسیس شده‌اند وگر چه مؤسس من هستم ولی بدان که من بدون عمل و تغییرـ نشدنی هستم .

۱۴ ـ نه برمن عمل تأثیر دارد و نه نتیجه‌ی عمل[3] را میخواهم . کسیکه مرا باین خصوصیت بداند به (زنجیر) اعمال مقید نمیشود .

۱۵ ـ چنین دانسته[4] نیاکان ما همواره جوینده‌ی نجات بوده و عمل کردند . بنابرین تو نیز مانند نیاکان که در زمان باستان عمل کردند عمل کن .

۱۶ ـ چیست کار و چه هست بیکاری ؟ حتی دانشمندان در (دانستن) آن در میمانند . بنا برین اکنون من (مفهوم کار را آشکار میکنم) وآنرا دانسته از (بند) بدی رها خواهی‌شد.

۱۷ ـ باید میان‌کار (درست) وکار (نادرست) امتیاز داده بشود و البته راه‌کار مرموز و سربسته است .

۴۰ ـ ولی او که نادان است وایمان ندارد وشك کننده است، به تباهی‌میرود (نه تنها) دراین جهان (تن) بلکه در جهان دیگر و برای چنین وجودشك کننده هیچ خورسندی (وامن باطن نیست)

۴۱ ـ او که بوسیله‌ی عمل، خواهش‌های نفسانی را ترك کرده واو که بوسیله دانش، شکوك را از هم دریده واو که درفرمان نفس (قدسی) خود هست (هیچ) عمل اورا پابند نمیسازد.

۴۲ ـ بنا برین به شمشیر دانش وجـود نادانی کـه از شك پدید شده و در ذهن جاگرفته ازهم دریده در یوگ (عمل) استوار باش و (به انجام وظیفه) برخیز.

پایان مکالمه‌ی چهارم

توضیحات

مکالمه‌ی چهارم

توضیحات:

۱-۱- مقصود -دانش ازارل بود و تاابد خواهد ماند ، وبه‌اقتضای وقت ، بوسیله‌ی اشخاص برگزیده بافراد جامعه میرسد . حقیقت یگانه ، ولی تجلیات او بسیار و بانواع صور میاسند . آئین دهندگان ومصلحین یگانه حقیقت رابه‌عبارت‌های مختلف گفته‌اند که اکنون من نیز میگویم .

۲-۲- شاه پارسائی- مقصود ازساه‌رام حندر وحکا وبودا ، و مانندآنهاکه شاهی‌را باپارسائی وپاداش واصلاح جامعه توأم‌کرده بودند. درحین بیان گیتا ،جامعه‌ی هندمصلحی لازم‌داشت وحنانکه برحی ار مورخین نوشته‌اند عصر گیتا بسیار باستانی نبوده .

۳-۳- ارحن گفت - ازروی شگفتی پرسیدکه دی‌وس‌وت ودیگر ساهان پارسا پیش ازکرسنا ظهورکردند پس حگونه میشودآنحه‌آنها گفته‌اند اومیگوید:

۴-۵- بسیار هستند -اشاره بعقیده تناسخ است - مقصود روانهای افراد بشرجامه‌ی تن‌را دور میاندارند وزیست نومییابند ودرهرزاد ، تجربه‌ی تازه ، بنابراعمال زاد گذشته تحصیل‌میکنند وکاملتر میشوند . تاسرانجام ازآلودگی پراکرتی (یعنی ماده) درآمده و از جهان ترکیب درگذشته مجرد میگردند. اشخاص‌کامل وپارسا، زادگذشته‌ی خودرااحساس میکنند . ولی عموم مردم نمیکنند . مولوی میفرماید :

وز نباتی چون بحیوانی فتاد	نایدش حال نباتی هیچ یاد
جز همان میلی‌که دارد سوی آن	خاصه در وقت بهار و ضیمران
همچو میل‌کودکان با مادران	سر میل خود ندانند در لبان

۵-۶- مایا- (Maya) که پیش اشاره شدنیروی اراده‌ای‌ایزدیست که صور پدیدمیکند وچنین صور پدید یاناپدید میشوند . آنچه حقیقت است تغییر نیافتنی است. پس مقصود از مایا نیروی پدیدکردن منظره یـا خیال است و نسبت بمخلوق حقیقتی دارد، مانند سراب کـه در نظر تشنه آب میشود . ولی نسبت بخالق حقیقتی نـدارد زیرا که او پدیدکننده‌ی آن است .

۱-۱۱- مردم بمن نزدیك میشوند - دراین بیت مقصود این است که طریق پرستش آفریدگار بانواع شکل است. گروهی اورا بنابر علم وفهم و محیط بفکر یاد میکنند . و گروهی بـذکر وبرخی بـوسیله‌ی مراسم دینی و بعضی صفات او را بصورت بت درآورده میپرستند. اینها گرچه باهم مختلف وصدبه نظر میرسند، ولی هدف وآرمان همه‌یکی است. و درحقیقت اختلافی نیست وآفریدگار بنا بردرجه‌ی فهم و شعور آنان ، آنانرا نخود نزدیك میکند. عبارت این بیت وسعت فکر گوینده‌را ثابت میکند وهمه را امیدوار میسازد وضمناً به یك اندیشه‌ی عالیتر رهنماست.

۲-۱۲- چهارگانه- یعنی طبقه‌ی روحانیون بنام برهمن(۲) حتری یعنی‌لشکری(۳) ویش یعنی‌بازرگان،کشاورزوغیره و(۴) شودویا چاکر کرسنا میفرماید ظاهراً این‌تقسیم‌-بندی ازافراد جامعه هست ولی درحقیقت‌کار طبیعت واز خداوند است واصناف چهارگانه اگر بمفهوم وسیعتر گرفته شود ، این است که افراد جامعه بنابراستعداد و تمایل بـانواع شغل تقسیم میشوند .

۳-۱۴- نتیجه عمل -آفریدگار همواره فیض خودرا بجهانیان میرسانـد وگرچـه خودآن یك‌گونه عمل است ولی نام عمل برآن نمیتوان گذاشت ، زیراکه اوتعالی ازآن عمل نه متأثر است ونه مقید .

۴-۱۵- چنین دانسته- همچنانکه‌آفریدگار ازعمل فیض متأثر نیست نیاکان‌پارسا و برگزیده مانیز درقید عمل نبودند وما نیز نباشیم . عمل بر دونـوع صورت میگیرد . یکی برای سود شخصی ودیگر برای سود همگان و اطاعت بـه مشیت ایزدی . نوع دوم در عین عمل بی‌عملی است و درآن قصد هم‌آهنگی به مشیت ایزدی است و چون سود بهمه میرسد ضمناً به عامل نیزمیرسد .

۵-۱۶- دانشمندان به‌سنسکرت وفارسی باستان‌کوی-کویه (kavaya) ودرفارسی کنونی‌کی بمعنی شاعرودانا .

۶-۱۸- میان‌کار- چون‌کار محض ادای وظیفه باشد وعامل علاقه وغرض شخصی به آن نداشته باشدگویا از اونیست .

۱-۲۱- مرتکب‌گناه -گناه به‌نیت است . درصورتیکه نیت نفسانی واز خودخواهی باشد واگر عامل نفس وحواس‌را باختیار داشته بـدون خشم وحسد وکینه وآز وامید بـه

پاداش عمل، عملی بجاآورد ، او گنه‌کار نمیشود.

۲-۲۴- مقصود از برهما دراین بیت آفریدگار است . او که درجهان پائین وجود آفریدگار را درك میکند ، وتوجه باطن او سوی آفریدگار است هرگونه عملی که کرد از او نیست بلکه ازآفریدگار است .

حین پرستش هندوان آتش مقدس را روشن کرده درآن پیوسته روغن میریزند که شعله‌اش فرو نه‌نشیند وپس ازخواندن دعاها نیاری که ازخوردنی باشد وبه نیت اینکه بآفریدگار تقدیم میشود میخورند وبمراقبه میروند.

۳- یوگی ۲۵- پارسا -یجنم- پرستش بربان اوستائی یسنم- مقصود برخی ازپارسایان یکی ازصفات آفریدگار را ایرد مخصوص خودکرده آنرا میپرستند ولی پارسایانی هستند که در معرفت بمقام عالی رسیده‌اند وبرای آنها ایرد معین نیست بلکه درهرجیز و هرجا آفریدگار وجود دارد وبنابرین پرستش ونیارآنان تنها باوست .

۴-۲۶- شنوائی -آواز -آنچه شنیده‌میشود (ازکتب‌مقدس) وآنچه خوانده میشود، مقصود نه‌تنها کارهائیکه از دست وپا وربان وگوش گفته وسنیده وبجاآورده میشود ، بلکه عمل حواس پنجگانه ومشتهیات وغیره را باختیار نفس قدسی درآورده واعمال آنان نیارها میباشند که بحضورآفریدگار تقدیم میشوند. والبته تااندیشه ، درست وپاك نباشد ، عمل نیز درست وپاك نمیشود .

۵-۲۷- دانش -نه‌تنها اعمال تنی بلکه فکری ودهنی نیز باید نیاز باشند که درآتش دانش (معرفت) میریزند ونثار میکنند .

۶-۲۸- پیمانهای سخت -ریاضت - چله‌نشینی- مقصود همه نوع فعالیت ،چه ذهنی باشد وچه‌تنی، چه روانی واخلاقی وچه دیوی . حتی ریاضت و پیمان سخت که مرتاضین بگردن بعضی وترك بعضی کارها خودرا ملزم می‌سازند و عبادت ومراقبه ومکاشفه همه‌باید بحضورآفریدگار نیاز بشوند .

۷-۲۹- دمها- این نوع ریاضت که میان‌متصوفه اسلام نیزمیباشد یعنی فرو بردن‌دم ونگه داشتن آن درسینه وبعد برآوردن که از چند ثانیه‌آغاز شده بچند دقیقه وساعت طول میکشد وآنرا وسیله پاك‌کردن ریه میدانند که ازکثافت کربن وپرنمودن آن بـه اکسیژن برای درستی تن بسیار سودمند است ونیز درآن حال حواس را نیزمیتوان برهدفی‌تمرکز داد ویکسوئی درفکر پیداکرد واین ریاضت میان متصوفه طریق **«نقش بندیه»** احتمال دارد ودرتأثیر نفود مرتاضین هند صورت گرفته .

۱-۳۳- نیاز دانش -نیاز ازعمل است ولی عمل شمرده نمیشود زیراکه به نیت‌سود وغرض‌شخصی نیست بلکه‌ایثاروازخودگذشتگی است‌ومحض خوشنودی‌برهما (یعنی‌آفریدگار) بجاآورده میشود و هرکه جان ومال وناموس وهمه‌کارهایش راالله وفی‌الله کرد عمل او ،

ایثار نفس است . چنین اعمال بعقیده‌ی گوینده‌ی گیتا ، عمل نامیده نمیشوند . و تا دانش نباشدکاری کرده نمیشود واو که دانش خودرا نیز بحضور ایزد متعال نیاز میکند وبا جهان نامحدود هم آهنگ میگردد ، دانـای درست است و دانش درست آن است که بدانش کل اتصال یابد .

۲ـ۳۴ـ بشاگردی ـ میان عرفای اسلام نیز پیش‌ازآنکه سالك ازطریق سلوك آگاه شود ، باید سرسپرده بدانشمندی گرددکه اورا کامل وپاك داند، وپیش ازآنکه دست‌ارادت باو بدهد ، اورا نیك بشناسد وبیازماید و به شخصیت و دانش او پی‌ببرد و هرگاه شناخت و مطمئن شد ، باید باو اعتماد تام نموده بی‌چـون و چرا برهنمائی او عمل کند . خواجه حافظ‌فرموده:

بمی‌سجاده رنگین کن گرت‌پیرمغان گوید   که سالك بی‌خبر نبود زراه ورسم منزلها

تا از زینه‌های شریعت و طریقت ومعرفت‌درگذسته بمقام‌حقیقت که‌نروان بودائیهاست ارتقاءیابد.

۳ـ۳۵ـ چون همه را درخود وخودرا درهمه وهمه را درآفریدگار دیدیم ، عمل‌ما انفرادی نمیشود . بلکه مجموعی است وهرگاه مجموعی شد حس انفرادی وجودی ناپدید گشته واز بند محدود درآمده در فضای نامحدود سیر میکنیم، وعمل مـا بـااعمال جهانی یگانه وهمرنگ و هم‌آهنگ میگردد . ازحضرت مسیح نیز چنین گفته‌ای درانجیل میيابيم.

۴ـ۳۶ـ گنه‌کارترین گنه‌کاران ـ گنه‌کارترین بوسیله‌ی دانش میتواند ازهمه گناه‌ها درگذشته پاك گردد .

۵ـ۳۸ـ درخود مییابد ـ او که درریاضت وپاکی کامل شده است، میداند که‌هیچ نیروئی مانند دانش پاك‌کننده نیست .

در اینجا مکالمه‌ی چهارم زیر عنوان یوگ دانش به پایان میرسد

مکالمه‌ی پنجم

در یوگ درگذشت از عمل

ارجن گفت :

۱ـ ای کرشنا ترك عمل را میستائی و در عین حال به عمل تشویق میمائی واضح وبصراحت بفرما کدام یك از آن دو برتر است .

۲ـ کرشنا فرمود ـ ترك‌عمل (یعنی ریاضت بوسیلـه‌ی‌عمل)به برترین برکت رهنماست‌وریاضت[1] بوسیله‌ی‌عمل البته برتر از ترك عمل است .

۳ـ تارك عمل جاوید اوست که (درعمل) نه نفرت دارد (از چیزی‌یا کسی)و نه‌رغبت‌وازآنچه‌اضداداست‌آزاداست. واو‌بآسانی ازبندهای(زیست‌تنی)نجات‌می‌یابد.

۴ـ اینهادانشمندنیستندبلکه کودکان‌هستند که‌میگویندفلسفدسانکهیا[2] ازفلسفه یوگ جداست زیرا هر که از آنها را درست کار بست و در آن استوار شد ، نتیجه هردورا می‌یابد .

۵ـ مقامی که به (آموزش) سانکهیا می‌یابد به طریق یوگ نیز می‌یابد و او که (یکی را درست دانست) و دید ، دیگری را نیز درست میبیند .

۶ـ بـدون یوگ ترك دنیا بسیار دشوار است ولی چـون پارسائی به یوگ

پیوست بسرعت بسوی آنکه ابدی است میرسد .

۷ـ و به یوگ پیوسته وخودی او پاك گشته و برخود فرمانروا شده ، برحواس خداوندذات او ذات همه موجودات بوده گرچه(عمل میکند)وفعال استو لی ازعمل متأثر نیست .

۸ـ (درهمه حال) من چیزی نبستم میاندیشد واو که جوهر همه اشیاء رامیداند چه از دیدن وچه شنیدن وچه سودن و چه بوئیدن وخوردن وجنبیدن و دم فروبردن وبرآوردن و خوابیدن در توازن و سکون است .

۹ـ و نیز در سخن و دادن وگرفتن و گشادن و بستن چشم در (مراقبه) و او که(درهمه‌حال) حواس‌او میان اشیاء حواس‌در حرکت میباشند (ولی روان او از آنها بی‌علاقه وساکن‌میماند).

۱۰ـ او (گرچه) عامل است ولی همه اعمال را به برهمـای ابدی واگـذار کرده است و از اشیاء دنیوی ترك علاقه نموده ، یقیناً به (هیچ) گناهی آلوده نمیشود و مانندگل نیلوفر روی‌آب است (که تر نمیشود)

۱۱ـ بعمل یوگیها علاقدرا ترك گویند و (گرچه) نفس وعقل بلکه‌حواسشان کار میکنند (ولـی از چنین فعالیت قصـدشان پـاك کردن ذات (یعنـی روان) از آلودگیهای دنیاست .

۱۲ـ او که با اراده کل هم آهنگ شده نسبت به نتیجه عمل بی‌علاقه گشته به‌آسایش ابدی میرسد ولی اوکه هم‌آهنگ‌نشده از فشارخواهشهای نفسانی به‌نتیجه عمل پای‌بند خواهد بود .

۱۳ـ ذهن او از همه اعمال دست کشیده بر تن (خود) فرمانرواست و بکمال سکون درنه[۳] دریچه شهر (تن)آرام گرفته. او (درحقیقت) نه عمـل میکند و نه علت عملی میشود .

۱۴ـ آفریدگار جهانها نه‌اندیشهٔ نمایندگی تولید کرده ونه‌عمل ونه‌پیوستگی عمل به نتیجه‌آن ولی از طبیعت(مادی) یا (نادانی جهان تن) هست .

۱۵ـ خداوند[٤] نه بدکاری را میپذیرد و نه نیکوئی را بلکه این نادانی است که دانش را پوشانیده واز اینرو مردم بغفلت وحیرت فرو میروند .

۱۶ـ ودرآنانکه نادانی بوسیله دانش بحقیقت (ذات) نابود شده دانش مانند خورشید[۵] تابنده برترین را (برآنان) پدید میسازد .

۱۷ـ و در او اندیشیده و در (یاد) او مستغرق شده و در او ثابت گشته و باو ارادت ورزیده (چنین دانشمند) بمقامی عروج میکند که از آنجا بازگشت (بجهان تن) میسر نخواهد بود وگناهان آنها بدانشی (که یافته‌اند) دورخواهد شد.

۱۸ـ وچنین دانشمندان به یك نگاه میبینند چه برهمن را که با دانش فروتنی دارد و چه (حیوانی مانند) گاو و فیل بلکه سگ و مردیکه ازپست‌ترین طبقه‌ی جامعه برخاسته است .

۱۹ ـ بلکه آنانکه در (جهان تن) همهٔ اشیاء مقهور شده‌اند (و در) بر همای بی‌نقص و جاوید استقرار یافته‌اند، ذهنشان ولو فعال باشد همواره درسکون بوده و تابع اشیاء نخواهد بود بلکه همه اشیاء و مشتهیات تابع او خواهد گشت .

۲۰ـ او که در دانش استوار و بدون حیرت وعارف بدبرهمای ابدی است، بداز یافتن آنچه شیرین و گواراست شاد میشود و نه از ابتلاء به‌آنچه ناگوار است افسرده میگردد

۲۱ـ او کــه به تماس بدنیهای بیرونی علاقه ندارد و خورسندی او به باطن خود اوست خود را بابرهمای ابدی بوسیله‌ی یوگ هم‌آهنگ نموده ازسعادت زوال ناپذیری برخوردار است .

۲۲ـ شادیکــه از پیوستن[۷] (به مشتهیات) زائیده شده براستی از رحم درد میباشد زیرا که آغاز و انجام دارد و دانشمندان (از چنین شادی) شاد نمیشوند .

۲۳ـ او که در اینجا (زندگی دنیوی) پیش از آنکه آزاد گردد از نیروئیکه ازکام و خشم تـولید میشود تحمل دارد و در او توازن پیدا شده واو[۸] (جوانمرد) خورسند است .

۲۴ـ او خورسندی را درباطن خویش می‌یابد . او کــه آرامش باطن دارد و

باطـن او روشن است، چنین بزرگی (به‌مقام) برهما نروان یعنی امن وسکون ابدی رسیده وجاوید میگردد .

۲۵ـ پارسایانیکـه گناهانشان نابود گشته‌اند و دوئیت ازآنان دور شده و بر نفس حیوانی خود استیلا دارند نظرشان بربهبودی همه موجودات است .

۲۶ـ ازآنها کام و خشم دور شده و طبیعت و اندیشه‌هارام گشته. عارف بذات خود و (به چنین نیکان) نروان ابدی نزدیك است .

۲۷ـ (وآنها) از تماس به بیرون دور شده و نگاه را میان دو ابرو تمـرکز داده دم بر میآورند و فـرو میبرنـد و موازن می‌سازند تا از منخـرین[۹] بالسویـه (خارج) شوند .

۲۸ـ آرزو[۱۰] وذهن وعقل راکاملا باختیاردرآورده‌تنها برایآزادی میکوشند (و چنین) پارسا جاوید خـواهشهای نفسانی و ترس و خشم را دور انداخته یقیناً آزاد میگردد .

۲۹ـ و مرا (که‌آفریدگار هستم) پذیرنده‌ی نیاز وعبادت خویش دانسته و بر همه جهـانهـا پروردگار بزرگ پنداشتـه و دوست همه مـوجودات شناخته (بمقام) امن میرسد .

در اینجا مکالمه پنجم پایان میرسد

توضیحات

۱-۲- ریاضت - اشاره به فلسفه سانکهیا ویوگ است . سانکهیا تشویق میکندکه هدف را بفکر ودانش دریابیم ویوگ میآموزدکه بافکر و دانش باید عمل تـوأم بشود ولی اعمال باید بیغرضانه باشند تاذهن ساکن وروشن گردد .

۲-۴- سانکهیا- درواقع باطریق یوگ مغایر نیست زیراکه هرگاه دریکی ازآنها سالك کامل شد مآلاطریق دیگر را نیز مییابد . اندیشه یافکر یك گونه عمل است و بـه اندیشه دانش بدست میآیدو ازدانش حقایق منکشف میشود .

۳-۱۳- درنه شهر (Nava dvare) مقصود دوچشم ودوگوش و دوسوراخ بینی و دهـان و دو مجرای بول و براز . دواره بفارسی بـاستانی نیز دواره بفارسی کنونی دریا درب .

۴-۱۵- خداوند- نفس کل- بیطرف است- بدیونیکوئیبسبب فرونی نادانیبردانش است . مقصود این استکه هرگاه دانش به جهل پوشیده شد ، غفلت وحیرت بروزمیکند. این فکرتائید فکری است کـه در بیت گـذشته بهآن اشاره شد. و بنابرآمـوزش فلسفه سانکهیاست یعنی نفس کل یاروان افراد منزه ومجرد است وعلت عمل نیست زیراکـه عمل متعلق بجهان ترکیب وفساد میباشد وروان ازاین نوع آلودگیها مبری است.

۵-۱۶- مانند خورشید - چون خورشیددانش برلوح دل بتابد، تاریکی جهل زایل شده بجای نفس حیوانی نفس قدسی فرمانروا میشود . دارندهی چنین نفس، بروان کل یا برترین روان نزدیك گشته بجهان ترکیب رجعت نخواهدکرد .

۶-۱۸- به یك نگاه میبینند - پارسائیکه بجهان روانی پیوست در نظر او همه جاندارها یکسان هستند چه برهمن یا دانش باشد و چه حیوان وچه مردیکه از پست‌ترین طبقات است وحقیر شمرده میشود .

۷-۲۲- از پیوستن- لذاید دنیوی درحقیقت رائیده از درد هستند زیرا لذتی‌نیست که بی‌زحمت وکوشش بدست‌آید وبسیاری ازآنها بعد سبب رنج نیزمیشوند پس اول وآخر لذت درداست ودردی‌که پیش یاپس میبابیم گاهی احساس میکنیم وگاهی نمیکنیم وازاینرو دانشمند بآن بی‌اعتناست واهمیت نمیدهد.

۸-۲۳- جوانمرد - عارف (یوگی) ازکشش مشتهیات‌آزاد و همواره درباطن خود آرام و خورسنداست.

۹-۲۷- متخرین- در ورزشهای روانی اولا تندرستی تن و بعد تندرستی ذهن است برای تندرستی تن‌کشیدن دم ونگه داشتن در سینه و بـه تأنی برآوردن‌آن است در ایـن بیت اشاره شده‌که بصورت معین در جای پاك وصاف‌که هوایش بغبار وگرد آلوده نباشد نشسته ونفس طولانی بکشد و چند لمحه یا دقیقه در سینه نگهداشته ازسوراخ دیـگر بینی به تأنی‌درآورد . برآوردن ازیکسو ودرآوردن باید ازسوی دیگرباشد و هردو باندازه‌ی معین ومساوی باشند یعنی‌اگر نفس درسه لمحه‌کشیده شده وچند دقیقه در سینه هوای صاف ماند دربرآوردن نیز باید سه‌لمحه باشد ودرحین این ورزش بنی‌که مقصود صاف‌کردن‌ریه وسینه‌هست، ورزش ذهنی‌که تمرکز فکر باشد نیز میکند .

۱۰-۲۸-آرزو- ذهن و عمل - حین‌دم‌کشی نگاه برنی بینی‌کرده فکر را بهدفی تمرکز میدهند ومقصود از این‌ورزش یکسوئی حواس وباختیار درآوردن خواهشهاودرست کارکردن قوه تمیز است،ضمنا برخی از نواقص اخلاقی چون برانگیختگی یعنی عصبانی و خشمگین شدن‌وترس وکدورت ونفرت نیز تدریجا رفع میشوند و بـاطن جوینده‌آرام و سکون یافته میتواند درست بیاندیشد ودرست عمل‌کند ،

خلاصه مکالمه‌ی پنجم

در این مـــکالمه سلسله سخن مکالمه پیشین قطع نگشته و نکات زیر مورد بحث قرارگرفته است :

اولا ـــ درآموزش سانکهیا که یافتن ورسیدن به هدف باید به فکر وداش باشدوآموزش یوگ که فکروداس باید با عمل توأم گردد و اینکه در این دو آموزش اساساً امتیازی نیست زیرا فکر نیز یك نوع عمل است و درعمل نیز فکروجود دارد و یکی مؤید دیگری است .

دوم ـــ گیرنده‌وپذیرنده‌ی‌اعمال‌که بصورت نیازمخلصانه بشر به آفریدگار تقدیم میکند امانتی است‌که از آفـریدگار دریافت‌کرده و آن راپس میدهد .

۳ـــ مختصری ازدم‌کشی و مراقبه .

ارجن سخن خود را تکرارکرد و گفت ای کـــرشنا گاهی به ترك عمل‌مرا متوجه میکنی و زمانی بعمل تشویقم مینمائی متحیرم‌کدام یك‌از آنها برتر و بهتر است . کرشنا پاسخ داد درتحت شرایط لازم هردودرست و بجاهستند . باید بروح این دوواژه یعنی‌کار وبیکاری پی برد زیرا بسامیشودکه شخص به‌ـ زعم‌خویش درعبادت است وازاعمال‌دنیا وتنی دست‌کشیده درـ صورتیکه اعمال روانی او عمـــلا دنیوی‌گشته است و بسایکی کار دنیا میکند ولی بقصد واراده‌ایکه کاملاجنبه‌ی عبادت‌دارد. زاهدکسی است‌که کار دنیارا از خود نمیداند ومعهذا ازآنها

نمیگریزد و آن‌را بنحو احسن انجام میدهد. برحواس و نفس خویش‌مسلط‌است و به نتیجهٔ‌عمل‌مقید نیست. اگرحکیم سانکهیائی فکررا میستاید بر آنکسی‌که‌بآموزش یوگ یعنی به‌عمل پای‌بنداست ، امتیاز و برتری ندارد . سخن‌درصورت عمل‌یااندیشه نیست‌بلکه در اراده‌ی فکر و عمل است. نادانان که‌چون‌کودکان فکرآ عمقی‌ندارند، میان‌آموزش سانکهیاو یوگ‌فرق میگذارند و یکی را بردیگری برترمیدانند ولی دانایان هردورا یکسان میپذیرند. نادان‌چونکه بحقیقت دانا نیست درکار خود حیران‌و مذبذب‌است‌ولی‌دانا آنچه‌میکند باایمان واطمینان‌میکندو میداند که چرا میکند وچگونه بایدبکند . اوهردو آموزش‌را ازیك سرچشمه میگیرد وامتیازی‌نمیگذارد ومیتواندازطریق‌آموزش سانکهیاکه محورش فکرو دانش‌است ، به هدف یوگ که‌عمل است، برسد ، یابرعکس‌ازآموزش یوگ هدف سانکهیارا بیابد پس کلید دانش ، پی‌بردن بهدف است یعنی درك‌باطن است نه ظاهر. یك چنین‌زاهدو پارسای ولوروانش به تن پیوسته باشد وتن اوازآنچه میبیندو میشنود و آنچه سودنی و بوئیدنی و خوردنی‌است‌برخوردارگرددومانند سایرین‌بخورد، بخوابد، دم برآورد و فرو برد ، کاربکند و بگیرد و بدهد وچشم باز بکند و برهم‌بنهد و باهمه بیامیزد، معهذا روان‌و باطن‌او باندازه‌ای ساکن وآرام خواهدبودکه‌گوئی‌هیچ نمیکند .مشتهیات‌مطلوب حواس هستند و به جنبش وجوش‌افتاده‌اند و سکون ندارند ولی روان دریك‌چنین جنبش وجوش باآنها شریك‌نیست بلکه ناظراست ومیگذاردکه به فعالیت خود ادامه بدهند و به هیچ وجه ازانقلاب وتغییرات تنی‌متأثر نمیشود و در طوفان تنی‌بر کشتی امن‌وسکون سواراست ولو جهان تن‌را طوفان خواهشها غرق‌بکنند،اودرکشتی روان در امن‌است وبنابرین درهمه‌احوال بامشیت ایزدی‌هم‌آهنگ‌است، ولی‌برعکس آنکه در امور دنیا منهمك شده ودنیارا ازخود وخودرا ازدنیا پنداشته وبزنجیر خواهشها گرفتار است،خواه‌زاهدگردد یادنیادار ، آرام‌باطن نخواهدداشت دانشمند نه عامل‌است و نه علت عملی میشود . او نسبت‌به وظائفی‌که طبیعت باوسپرده و اماناتی که ازآفریدگار یافته خیانت نمیکند و آن راپس می‌دهد عمل او محض بجای آوردن فرمان ایـزدی است . لذا باطن اوکه برنه درهای تن فرمانرواست ، درحال‌سکون است. او نه‌ازانجام یك عمل خوب میبالد و نه نسبت به عملی‌بی اعتنا است ، بلکه خود را برتراز

هردو یعنی بد وخوب میداند وممکن‌است‌که گاهی خصوصیات تنی براوچیره‌گردند ودانش اوچون‌خورشید موقتأدرابرهای شکوك به‌کسوف درآید ولی‌بزودی ابرها ازهم‌پراکنده‌میشوند وخورشید دانش‌ازآلایش شکوك بدرآمده ودرشاهراه حقیقت و راستی‌گامزن میشود تااینکه به‌هدف خود میرسد. چنین‌کسی همه موجودات‌را بچشم‌مساوات میبیند و باهمه همدردی‌میکند ودرنگاه اوچه برهمن عابد و چه حیوان مانند فیل‌بلکه سگ و مردیکه ازپست‌ترین طبقه‌ی جامعه‌هست، یکسان میشوند وهمه موجودات دروجود اویگانه میگردند وازآنچه اضدادمیباشند چون شادی ورنج ' بزرگی وپستی، پیروزی وشکست ، سود و زیان آزاد است ودراوکه جاوید میباشد استوار شده از لذاید تنی‌که‌گذشتنی و گذاشتنی است چون نسیم بامداد میگذرد . چنین دانشمند هرچند بظاهر باءمور دنیا مشغول‌است درواقع ازآنها بدوراست ودرانجام سعادت ورحمت‌سرمدی میپیوندد.
ای ارجن بدانکه شادی و لذاید دنیوی ازدرد زائیده شده‌اند وآغازآنها چنانکه درد بوده انجام‌نیز باید درد باشد به آنچه موقتاً بنابر اقتضای طبیعت بصورت لذت جلوه‌گر شده سرابی است که دانشمند بآن پای‌بند نیست . اتفاقات گوارا یاناگوار که روی میدهند به باطن اوراهی ندارند وعنان اسب سرکش نفس دردست توانای اوست وآنرا بهرسوکه خواست میراند و هرگاه بمراقبه نشیند نگاه اومیان دو ابرو بر بن بینی تمرکز می‌یابد و درآن حال نفسی‌که فرومیکشد ودرسینه‌نگاه میدارد، ممد حیات اوست ونفسی‌که برمیآورد مفرح ذات‌او .
جامه‌ی تن‌را که‌ازدردوترس وخشم و نفرت بافته‌شده از خود برکنده بمن متوجه میشود و حق الیقین میداند که خورنده نیازهای اوکه اعمال‌وی میباشند، برای من و از من هستند و من دوست موجودات هستم و درانجام چنین‌خردمند مرا می‌یابد و در من با من و سکون ابدی‌میماند .

مکالمه‌ی ششم

۱ـ خداوند (کرشنا) فرمود:

او که کارمیکند برای اینکه باید بکند وبه‌نتیجه‌ی‌آن علاقه ندارداویوگی میباشد نه او که بدون داش و مراسم[1] دین است .

۲ـ بدان که در (آموزش) یوگ ترك دنیاگفته شده یکی تارك‌الدنیا نمیشوددر حالیکه خیال (ذهن) او (نقشها میسازد) وکار میکند ومعطل[2] نیست .

۳ـ پارسائیکه یوگ را میجوید عمل وسیله‌آن گفته میشود و برای همان چون بر تخت یوگ نشست سکون[3] را وسیله مینامند .

۴ـ و زمانیکه شخص به مشتهیات (ومحسوسات) و به عمل علاقه نداود و ترك همه سم[4] کالبه نموده درآن حال او برتخت یوگ برنشسته است.

۵ـ باید خود را به نفس خود بلند کند و نگذاردکه خودی او افسرده گردد زیرا که تنها ذات او دوست او و نیز ذات او دشمن اوست[5] .

۶ـ خود دوست خود هست باو که خودرا بوسیله‌ی خودمقهور کرده است. ولی او خودی در او مغلوب نشده (چنان) خود مانند دشمن مخالف[6] میشود .

۷ـ جنبه‌ی اعلای[7] او که‌خودرا باختیار درآورده و امن یافته در سرما وگرما

شادی و رنج ، کامرانی و ناکامیابی، عزت و ذلت یکسان‌است .

۸ـ پارسائیکه به عقل و دانش خورسند و راضی است، بـدون تـزلزل و تردد فـرمانروا بر حواس خویشتن‌است. درنگاه‌او کلوخ وسنگ وزر یکسان‌میگردند وچنین پارسا را گفته‌اند که به یوگ پیوسته و (اعمال او) به میزان درآمده‌اند .

۹ـ آن‌که بیطرفانه[8] چه به عاشقان و دوستان و چه به دشمنـان وبیگانـگان و افراد بی‌طرف و خویشان و نیز به نیکان وبدان توجه مینماید او ارجمند است.

ورزش روانـی

۱۰ـ یوگی[9] باید خود را همواره به یوگ مصروف دارد و در جای خلـوت تنهـا با خـود (چندی) بماند و فکـر و نفس را باختـیار در آورده از آرمان و آز آزاد باشد .

۱۱ـ درجای‌پاك نشیمن[1] استوار برگزینند که بسیار بلند باشد نه پست وهموار با زمین وآنجا را به‌گیاه (کوشا) به‌پوشانند و روی‌آن پوست آهو بگسترانند وروی آن پارچه ورش کنند یکی روی دیگری .

۱۲ـ پس بر شیمن نشسته و ذهن را بر نقطه‌ی معین تمرکـز داده و فعالیت (نیروی) اندیشه و حواس را ضبط نموده به قصد پاك نمـودن نفس خویش بتمرین ورزش‌یوگ[2] بپردازد .

۱۳ـ تن[3] سر وگردن را یکسان راست و ساکن نگه داشته بدون حـرکت استوار نگاهش بر نوك بینی استقرار یافته با نگاه کاملا متمرکز کـه درآن بینائی کار نمیکند .

۱۴ـ باطن اوکاملا آرام بدون ترس ثابت درپیمان[4] تجرد. مطیع به نفس مرا (برترین هدف) بذهن درآورد وبا (اراده) من هم‌آهنگ شده به یاد من مستغرق (به مراقبه) نشیند .

۱۵ـ پارسائیکه همواره باین ترتیب با ذات (باطن) خود هست‌با داشتن نفس[5] مطیع با من میپیوندد و ببرکت سرمدی (کـه برترین مقام نروان است) در امن

استقرار می‌یابد .

۱۶ـ یقیناً یوگ برای او که پرخور[۶] هست یا گرسنه میماند نیست . برای او هم نیست که زیاد میخوابد یا بیدار میماند .

۱۷ـ ورزش یوگ همه دردهارا ازمیان میبرد . در اوکه در خوراك وتفریح و در همه اعمال منظم است و هم چنین در خواب و بیداری .

۱۸ـ هرگاه افکاریکه[۷] مطیع شده‌اند در ذات خود استقرار می‌یابند و اوآزاد میگردد به یافتن همه اشیاء مطلوب در آن حال گفته میشود که او بمیزان و اعتدال درآمده .

۱۹ـ هم چنان که در حائیکه باد (تند) نیست چراغ لرزش و ارتعاش وجود ندارد همچنانند افکارآن (یوگی) که مطیع شده‌اند در ورزش او درذات[۸] خود مستغرق گشته است.

۲۰ـ و درآن (کیفیت روانی) که نفس سکون یافته و در (باطن) بورزش یوگ آرام پیدا شده و اوکه خویش را ازخویش می‌بیند و درخویش خرسند است.

۲۱ـ و درآن (کیفیت روانی) که او برترین‌خورسندی‌را می‌یابدکه دردست‌رس عقل است و ما ورای (محسوسات) میباشد و هرگاه درآن ثابت شد و استقرار یافت او از حقیقت (دور) نمیرود .

۲۲ـ وآن (مقام روانی) را یافته او میاندیشدکه برتر ازآن سودی نخواهد بود وچون درآن استقراریافت او ار(صدمه) واندوه‌سخت متزلزل و(مضطرب)نمیشود.

۲۳ـ وآن (مقام) باید به نام یوگ دانسته شود و این جدائی از درد است و باین یوگ باید تمسك جست با ایمان ثابت و دل بی‌ترس (و هراس و یأس) باید تمرین بشود .

۲۴ـ بدون‌استثناء همه خواهشهائیکه از خیال[۹] پدید میشوند ترك کرده و بر نفسیکه از همه سو با حواس و (محسوسات) محاط گشته است، غلبه نماید .

۲۵ـ کم کم آرامش (باطن) را بوسیله‌ی عقل (Buddbi) که استوار بدست

دارد، یافته و ذهن را در باطن[10] خود جا داده هیچ چیز دیگررا به اندیشه نیارد .

۲۶ـ گاه بگاه که نفس[11] بی ثبات و پریشان میشود هم آنگاه باید بازآنرا پای‌بند کرد و در تسلط (نفس قدسی) درآورد .

۲۷ـ برترین خورسندی برای آن یوگـی است که ذهن اوآرام و جنبـه‌ی (حیوانی) و شهوانی‌اوساکن‌است ،او کـه معصوم (ازخطا) ودرنهاد مانندبرهمای ابدی بی‌لکه و پاك است (وبود او چون بود برهماست) .

۲۸ـ آن یوگی که همواره (در باطن) خود بمیزان است و خطاها را ازخود دور کرده بآسانی سعادت ابدی راکه اتصال به برهماست می‌یابد .

۲۹ـ او که ذات (باطن) او بوسیله‌ی یوگ بمیزان درآمده و خود را درهمه موجودات و همه موجـودات را در خـود می‌بیند ، او درهمه‌جا یك حقیقت می‌یابد

۳۰ـ و او مرا در همه‌جا [12] می‌بیند و همه را در من می‌یابد و من هرگزفانی نمیشوم و او هرگز مرا از دست نمیدهد .

۳۱ـ او که در وحدت[1] استقرار یافته مرا که در همه موجودات مستقر هستم، میپرستد و چنین یوگی هر نوع زندگی که داشته باشد در من زنده هست.

۳۲ـ او که دیگران را با ذات خـود هم مانند[2] می‌یابد و یکسانش می‌بیند، خواه گوارا یا ناگوار، او یوگی‌کامل داسته میشود .

۳۳ـ ارجن گفت : ای کرشنا یوگی که از شما گفته شدکـه یکسان (و به یك حال) بودن نفس‌است، میبینم براساس استوار نیست زیرا که (نفس)آرام[3] ندارد .

۳۴ـ نفس بسیار بی‌قرار، سرکش وسرسخت ونیرومند است وبگمانم که مطیع کردن او مانند باد به دست‌آوردن دشوار است .

۳۵ـ کرشنا درپاسخ فرمود ـ بدون شك نفس بی‌قرار وباطاعت درآوردن‌آن دشوار[4] است ولی میتوان باورزش بی‌انقطاع روانی‌وابراز بیعلاقگی نسبت بخواهشهای نفسانی (سرانجام) منقادش کرد .

۳۶- کامیابی در ورزش روانی از شخصیکه نفس او باختیار در نیامـده ، البته دشوار است ولی شخصیکه مطیعش کرد اگر درست مشق کرده باشد (ادامه‌اش دهد) فکر میکنم که‌آنرا[5] خواهد یافت .

۳۷- ارجن پرسید ای کرشنا، او که‌نتوانست نفس‌خویش‌را مطیع کند و گرچه ایمان دارد و نفس او ار (ورزش) یوگ گریزان است، اگر نا کامیاب ماند او بچه راهی[6] رفته است .

۳۸- آیا از هر دو ره نیافتاده و مانند ابر از هم پراکنده تباه شده بی‌ثبات‌ودر راه برهمای ابدی حیرت زده هست .

۳۹- ای‌کرشنا، این شك مرا کاملا دررکن ریرا حر توکسی نیست‌که بتواند این شك را از (ذهن) من دور کند .

۴۰ - کرشنا پاسخ داد - در این نشاء و در نشاءآینده برای او تباهی نیست زیراکه اوکار نیك میکند و براه بدبختی[7] نمیرود .

۴۱- او بجهان نیکان راه یافته وزمان بیشمار درآنجا مانده ، او که از یوگ افتاده وکامیاب نشده بود، در یك خانواده پاك و با برکت ولادت[8] می‌یابد.

۴۲- آیا ممکن است که او درخانواده یك یوگی داشمند ولادت یابد ولی یافتن چنین ولادت در این جهان بسیار[9] دشوار است.

۴۳- پس اوباز میگیرد خصوصیات (ذهنی ومعنوی) را که درنشاء گذشته‌داشته وباآن (ذخیره) بار دیگرمیکوشدکه کاملتر بشود .

۴۴- بآنچه پیش‌کرده بود بی‌اختیار کشیده[10] میشود تنها خواهش‌داردکه یوگ را بداند بلکه جوینده‌ی یوگ به برتر از جهان برهما میرود .

۴۵- و اما آن یوگی که با قید وپای‌بندی‌میکوشد[11] از خطاها پاك شده واز بسیار زندگیها‌گذشته وکامل شده، او به برترین مقام میرسد .

۴۶ـ ای ارجن ورزندی یوگ از تارك الدنیا برتر بلکه از دانشمندان نیز عالیتر است او حتی بزرگتر از مردانی است که عمل میکنند. بنابراین شما باید یوگی بشوید.

۴۷ـ و از میان یوگیها او که پر از ایمان و باطن او در من جا گرفته و بمن ارادت دارد و مرا میپرستد اورا من کاملترین[۱۲] میشناسم .

* * *

توضیحات :

۱-۱- مراسم دین- چه‌درهندوستان باستان وچه در ایران عصراسلام گروهی‌خودرا تارك‌الدنیا یاقلندر و رند مینامیدند وترك دنیا رادرآزادی ازهمه قیود اعـم از اجتماعی و دینی می پنداشتند ، در این بیت اشاره شده‌که اگر کسی ترك دنیا وآزادی را در بجای نیاوردن رسوم دینی تصورکند وبیعاروولاقید باشداو تـارك‌الدنیا نمیشود بلکه ترك دنیا بـه نداشتن علاقه به‌لذایذ تنی و عمل دنیوی (خود عرضانه) هست عمل دارای دوجنبه است یکی باطنی‌که ازفکر و اراده سر چشمه میگیرد و دیگـر ظاهری‌که از جنبش اعضای تن پدید میگردد .

۲-۲- معطل نیست- کسیکه دست‌وپایش‌کار نمیکند ولی‌مخیله‌ی‌اودرکار است‌ونقشها در عالم خیال میسازدکه چنین وچنان خواهدکرد اویوگی نیست بلکه یوگی‌آن‌کس‌است که ابن‌الوقت باشد وبه‌اقتضای احتیاج ووقت‌کار را به‌نیت وظیفه‌بجای‌آورد وغرض‌شخصی درآن نداشته باشد .

۳-۳- برتخت یوگ نشست سکون‌را-سالك دو مرحله‌درپیش دارد: یکی طریقت‌که درآن‌باید عمل بکند تابرحواس ومحسوسات استیلا یابد ودیگرمعرفت وهرگاه عارف شد و برحواس ومحسوسات تسلط یافت، نتیجه‌آن اطمینان وسکون‌باطن‌است. درمرحله‌ی نخستین وسیله‌ی رسیدن بهدف عمل است ودرمرحله‌ی دوم نتیجه‌ی‌آن سکون میباشد .

۴-۴- سم‌کالپه -مخیله‌که نقشها طرح میکند- دراین بیت مفهوم بیت‌گذشته تأئید

شده یعنی گذشته بر ترك علاقه بعمل و تسلط برحواس ونفس (ذهـن) تارك‌الدنیا کسی است که مخیله‌ی او نقشها برای آینده طرح نمیکند ومیگذارد تاطبیعت نیازمندی بکاری برای او پیداکند یعنی او دنبال کار نیست بلکه‌کار اورا دنبال میکند.

۵-۵- دشمن اوست - دراین بیت پند بسیار عالی گفته شده و عـامل آن یقیناً بمقام بسیار ارحمند میرسد یعنی میفرماید که خوبی‌وبدی ازخودمان است. اگر خواستیم خـوب بشویم بکوشش خودمان میشویم واگر گذاشتیم که نفس اماره برذهن مسلط گردد نیزنقص‌از خودمان است. پس‌اوکه به نیکی میکوشد در انجام بد نمیشود واوکه‌آلوده‌ی بدی است، نیك نخواهد شد. «گندم ازگندم بروید جو زجـو» همچنین اشاره در قرآن مجید و در گاتای اوستا نیز شده. در این بیت اشاره میکند اوکه به نذر ونیاز وگرویـدن باین و آن متوسل میشود وپس‌ازچهل سال بگفته‌ی شیخ‌سعدی میگوید: «هنوزه‌زاج‌توازحال‌طفلی نگشت» بهدف نمیرسد. هرچه هست نتیجه‌ی کوشش خودمان است.

۶-۶- دشمن مخالف میشود -هرگاه نفس حیوانی که‌کار او تنها انگیزش شهوت است، به نفس قـدسی مطیع وهم‌آهنگ شد دوست میشود واگر سرکش گشت مخالف و بر صد است باید هردوهم‌آهنگ وهمکار گردند تااعمال به نظم درآیند و یکسوئی پدید گردد اگرنفس حیوانی تواناشد اعمال بی‌نظم وناستوده میشوند واگر به نفس قدسی مطیع گشت سالك بهدف میرسد.

۷-۷- جنبه‌ی اعلای او- بعقیده (advaita) یا وحدت‌الوحودی روان یگانه‌است ولی دو پهلو دارد: یکی کشترجنه (kshetrajna) که بظاهر جهان تن است و دیگر پرم آتمه (Paramatma) که کاملا مجرد می‌باشد واین دوپهلو یا دوصورت در افراد بشر بنام نفس حیوانی ونفس قدسی گفته میشوند.

۸-۹- بیطرفانه -در نظرپارسا باید دوست ودشمن یگانه‌وبیگانه امتیاز نداشته‌باشند واو بیطرفانه باهمه یکسان رفتارکند و دراو نفرت وکدورت وتمایل زیاد وبی‌تمایلی دور سوند و باطن او بسکون وامن‌درآید.

۹-۱۰-یوگی- دراین‌بیت ودرابیات دیگر، طریق ورزش روانی بنابرآموزش‌فلسفه وگ‌رامختصرنشان میدهدیکی تنهائی وخلوت استودیگر تأمل‌ومراقبه وفعالیت‌ذهن‌ومطالعه در نواقص ذهن وکوشش برفع‌آنها وبرای چنین ورزش استاد وآموزنده لازم است که‌رهنما گردد ولی بهدف رسیدن وابسته بکوشش خود سالك است.

۱۰-۱۱- نشیمن -مرتاضین هند یاممکن است بآنچه طبیعت برای بشرآماده ومهیا ساخته، قانع میشوند. محل مراقبه وتفکر البته باید جای تمیز وصاف باشد ونسیم خوش درآنجا بوزد ونه‌بسیار بلند ونه پست باشد. بجای فرش قیمتی بگیاه‌کوشاآنجا را پوشانده

روی آن پوست آهو وروی پوست آهو پارچه‌ی تمیز گسترده، یوگی باعزم ثابت وتن درست بمراقبه مینشیند ونگاه را به نقطه‌ئی معین میان دوابرو وبرنوك بینی تمرکز میدهد تا در فکر یکسوئی پیدا بشود ونفس به نظم بکشد وبرآورد بدون جنبش وانتشار حواس چندین دقیقه یاساعت به باطن خود متوجه میشود. معلوم است هرفرد بشر بالطبع به نظم و نیکی مایل است ولی درپیچا پیچ گرفتاریهای دنیا یا بسبب نقص اخلاقی یا درست کار نکردن ذهن ، نمیتواند براه راست گامزن بشود بنابرین سرسپردگی برهنمائی سودمند است.

۱۱-۱۲- یوگ- ورزش یوگ که تن وذهن را نیرو میدهد، کار بسیار دشواری است وآنچه لازم دارید اولانیت پاك وعزم ثابت. دوم هدف معین- سوم- رهنمای دانا وبی‌غرض. چهارم- ایمان کامل. پنجم- استقامت وششم- استعداد طبیعی است، حضرت مسیح میفرماید- بابرکت هستند مردمیکه دلشان از آلودگیهای مادی پاك شده وتنها آنان میباشند که خدارا میبینند و درمی‌یابند .

۳-۱۳- تن وسروگردن - ترتیب نشستن حین مراقبه چنین است که ازکمر وناف به بالا مستقیم وعمودی باشد که نفس بآسانی برآورده وفروکشد، گردن برسینه بآرام و طبیعی وراست باشد وسرنیز بدون فشاربر اعصاب آرام برگردن استقرار یابد وهمه اجزای تن ازکمر به بالا طبیعی وراست وبدون جنبش وحواس کاملا آرام وبه نقطه‌ی معین متوجه شود و نگاهش برنوك بینی باشد که گوئی غیرازآن چیزی نمیبیند . بمرور ایام هرگاه در این ورزش کامل گشت ، از اطراف و از آنچه در خارج است بی‌خبر میشود و به حالتی در میآید که ازفعالیت حواس وذهن خود نیز بیگانه میگردد و بهدفی که درنظر داشت میپیوندد.

۱۲-۱۴- درپیمان تجرد - برهما چاریه یاتجرد از مشتهیات که سالك باخود باید پیمان ببندد وبآن پای‌بند گردد واین تجرد مانند تجرد کشیشهای مسیحی تجرد ازازدواج نیست بلکه رهائی از خواهشهای نفسانی است .

۱۳-۱۵- نفس مطیع - بنابرعرفاء مسیحی صفاتی که سالك باید داشته باشد عبارتند از: فقر، عفت ، ایمان واطاعت ولی بنابرآموزش گیتا صفات عارف اولایکسوئی است، دوم استقامت است و سوم ازخودگذشتگی است .

۱۴-۱۶- برای‌اوکه پرخوراست - بنابر یوسته‌یوگ شاستره (Yoga Sbastra) نیمه گرسنگی باید از خوردنی رفع کند وکمی برای آب بگذارد وبیش از ربع اشتها باقی بماند تابتواند بآسانی فکرکند وبآزادی فعالیت تنی نماید .

۱۵-۱۸- افکارمطیع - افکاریکه ازامور تنی دورشده به باطن گرائیده‌اند ودرباطن سکون وآرام پدید شده .

۱۶-۱۹- درذات خود- توجه به باطن .

۱۷-۲۴- ازخیال پدید میشوند - مخیله‌ی بشرچه‌دربیداری‌وچه درخواب نقشهای

گوناگون پدید میسازد واینها دور نمیشوند تاتوجه در نقطه معین متمرکز بشود وحواس باختیار درآیند والبته اینحالت درهمه وقت نیست بلکه حین مراقبه وتأمل است وآنهم برای معدودی که درورزش یوگ ماهرو استاد شده‌اند.

۱۸ـ۲۵ـ درباطن خود ـ درقرآن مجید اطمینان باطن بذکر پروردگار وفکر در آلای اوست چنانکه میفرماید: آنانکه گرویده‌اند دلهاشان بذکر خدا میآرامد والبته بذکر خداآنها میآرامند ۱۳ر۲۸ .

۱۹ـ۲۶ـ نفس بی‌ثبات ـ درقرآن ازسه نوع نفس یاد شده یا بهتراست بگوئیم نفس سه مراتب یاصورت دارد: اولاً نفس اماره که تمایل بمشتهیات دارد. دوم ـ نفس لوامه یاملامت کننده سیوم ـ نفس مطمئنه یاقدسی که درقرآن دربارهٔ آن میفرماید ـ ای نفس آرمیده، بسوی پروردگارت بارگرد درحالیکه توخوشنود وپسندیده هستی . نفس اماره ناراحت و سرکش است ومیکوشد که از فرمان نفس قدسی سرپیچد و بیرون رود وبایدرام وآرام کرد تا ارابهٔ تن وذهن درست کار بکند وبسوی هدف پیش رود کمی غفلت ازآن علت بی‌نظمی میشود واو به بیراهه میرود. درگاتای اوستا بجای سه انفاس دومینیو ذکر شده‌اند ودرگیتا سه گونا یاکیفیات میباشد که قبلا بآنها اشاره شده .

۲۰ـ۳۰ـ همه‌جا میبینید ـ چون همه‌را درخداوخدارادرهمه وهمه‌جا دیدیم، روان‌ها ازمحدودیت بدرآمده و به‌نامحدود میپیوندد وما نیزخودرا درهمه وهمه را درخود می‌یابیم وطبیعتاً درآنصورت بیگانگی و نفرت وکینه و خشم به یگانگی و مودت و شفقت ومهر و سکون مبدل میگردد .

۲۱ـ۳۱ـ دروحدت ـ اوکه محیط بودن پروردگارش را حق‌الیقین دانسته و بآن مؤمن است ظاهراً هرچه بکندباطن او باپروردگار است. مفهوم‌این بیت برغلط دربرخی از متصوفه ایران ویوگیهای هند بشکل لاابالیگری و قلندری و رندی بروزکرده .

۲۲ـ۳۲ـ هم مانند می‌یابد ـ مولوی میفرماید : «مؤمنان آئینهٔ یکدیگرند» .

۲۳ـ۳۳ـ آرام ندارد ـ مقصود نفس حیوانی طبیعتاً آرام ندارد وشما تأکید میکنید که آرام ومطیع گردد .

۲۴ـ۳۵ـ دشواراست ـ بآنچه کار بسیار دشوار است میتوان تشویق کرد ولی بآنچه محال است تشویق سودی ندارد وعاجز نمودن نفس کار دشوار است ولی ناممکن نیست .

۲۵ـ۳۶ـ آنرا خواهد یافت ـ هرکاریکه بدست گیریم درآغاز چون بآن ناآشنا هستیم بادشواریها برمیخوریم وبسااگر اراده‌ضعیف باشد، ناامیدمیگردیم، ولی گفته‌اند کاریکه آغاز شد ، انجامی‌دارد وکامیابی باندازهٔ استعداد و استقامت وکوشش است اگرکاملاً کامیاب‌نشویم کوشیده‌ایم وکوتاهی‌ازما نشده ووجدان ماناراحت‌نگشته.

۲۶ـ۳۷ـ ازچه راهی رفته‌است ـ ارجن میپرسدآنانکه بعقیده‌شان مؤمن هستند و

کوشیده‌اند ولی بسبب نیروی نفس حیوانی وضعف اراده نتوانسته‌اندکامیاب شوند، انجام آنان چگونه خواهد شد. آیا آنان ازنیکان شمرده می‌شوند یا نمیشوند و حیات آینده‌ی آنان چگونه خواهد بود.

۲۷-۴۰- براه بدبختی نمیرود- اوکه نیت پاك دارد ونیکوئی میکند ولی ازآموزش فلسفه‌ی یوگ آگاه نیست پاداش اوسعادت است واگر بسبب بی‌اطلاعی راه‌غلط پیمود، چون نیت او پاك است در انجام، راه‌راست را می‌یابد. پس ناکامیابی یااشتباه اوموقتی است و درعین اشتباه و ناکامیابی دارای‌تجربه میشود» وآن نیز یك‌گونه‌کامیابی است.

۲۸-۴۱ ولادت - بنابرعقیده هندوان برای‌کامل شدن‌درخلقت ودرآمدن ازترکیب بتحرد بشر باید مکرر بجهان تن بیاید وبرود تا ازآلودگی ترکیب‌کاملاآزاد و مجرد گردد وضمناً اگر دریك نشاءکارنیك‌کرده پاداش‌آنرا درنشاء بعد می‌یابد. ولی چون از مادیت پاك نشده، ناگریر استکه بجهان تن‌بازگردد تاپاك شودوآن وابسته باراده‌وعمل است. بعقیده‌ی متصوفه‌ی ایران، بنابرآموزش اسلام، پس‌ازمرگ بجهان‌تن‌بازگشت نیست. ولی‌جهانها وعوالمی هستندکه درآن سیر میکنند تا ازآلودگی‌کاملا بدرآید.

۲۹-۴۲- بسیار دشوار است - مقصود زادن در خانواده دانشمند خصوصیاتی لازم دارد وبسیار دشوار است.

۳۰-۴۴-کشیده میشود- پاداش‌کار نیك ازمیان نمیرود وذخیره میشود ودرزادهای بنده بکامل شدن ومجرد گشتن‌کمك میکند. دانشمندان هریك بنحوی مسأله اینکه افکار بشر مانند اعضای تن پس‌از مرگ نابود میشوند یانمیشوند ،را تشریح‌کرده‌اند. درقرآن میفرماید. اعمال نیك وبد هردونتیجه دارند هرچند مختصر باشند. ازعمل نیك، عامل آرام می‌یابد وازعمل بد بسرای‌آن میرسد. آرام یاسرا را بصورت بهشت ودوزخ مجسم کرده‌اند. تناسخ یاسیر درزادهای بیشمار یکی‌از توضیحات میباشدکه دانشمندان هندبیان کرده‌اند، دربوسته‌های هند علم بردوگونه‌هست: یکی‌تحصیلی ودیگرلدنی‌درسوره‌ی‌کهف نیز اشاره شده میفرماید: «پس موسی (وهمسفراو) یافتند بنده‌ای‌ازبندگان ماکه داده بودیم‌اورا رحمتی ازنزدما وآموخته بودیم ازنرد ما علمی ۶۴ر۱۸.

۳۱-۴۵- میکوشد - اوکه کوشش خود را ادامه میدهد و با ایمان وصمیمیت عمل میکند، در هر نشاءکاملتر میشود تا اینکه درانجام به‌برترین مقام برکت و سعادت ارتقا می‌یابد.

۳۲-۴۷ -کاملترین میشناسم - درابیات ۴۶ و ۴۷ سه‌طریق پاك وکامل شدن را نشان میدهد یکی بوسیله‌ی عبادت‌وریاضت، دوم- فکر ودانش،سیوم- عشق وارادت وطریق سیوم بردیگر طرق ترجیح وآنراکاملترین میشناسد.

خلاصه‌ی مکالمه‌ی ششم

کرشنا فرمود ای ارجن زاهد کسی است که عمل را وظیفه میداند و به نیت وظیفه بجا میآورد و به نتیجه آن علاقه ندارد ؛ نه کسی که ظاهراً گوشه گیر است و عبادت میکند و رسوم دین را بجای میآورد و در باطن آرام ندارد یعنی زهد بر دو نوع است: یکی زهدیکه زاهد مفهوم آنرا نیك میداند و دیگر زهدیکه بدون معرفت بآن یکی زاهد شده و زاهد حقیقی را یوگی مینامند که ورزش یوگ میکند و نفس حیوانی را بوسیله‌ی آن ورزش باختیار درآورده است نفس (حیوانی) دوست و هم دشمن بشر است ، زمانی دوست است که بفرمان نفس قدسی فعالیتی کند و وقتی دشمن میشود که چون شتر بی مهار بهرسوی میتازد پس دوست و دشمن ما درخود ماست و برای فردی که نفس قدسی بر نفس حیوانی اش فرمانرواست ، شادی و رنج گرمی وسردی ، عزت و ذلت یکسان میشوند . درنظر او زر ناب بامشت خاك و کلوخ وسنك درارزش امتیازی ندارند اودوست ودشمن بیگانه و بیگانه و نیك و بد است همه را به نگاه شفقت ببیند نه دراو از نسبت بکسی احساس نفرتی است و نه علاقه‌ای مخصوص چنین یوگی در جای خلوت باطن خود را از کینه‌ها و آرزوها آزاد ساخته و روی زمینی که نه بلند است و نه درپستی قراردارد پوست آهو نهاده و بر پوست آهو پارچه تمیز گسترده و بمراقبه فرو رود درآن حال نگاه او میان دوابرو و بر بن بینی است و در عالم تصور مرا مجسم کرده و توجهش را برمن متمرکز میکند و بجز من کسی یا چیزی نمیبیند . چنین یوگی درانجام بمن میرسد و بامن ابدی و برکت سرمدی سعادتمند میشود .

توضیح

البته همه نمیتوانند یوگی بشوند این گونه ریاضت وتسلط برنفس برای معدودی چند میباشد که دراخلاق ستوده برای افراد جامعه سرمشق میشوند وآنهارا به نیکی رهنما میگردند، همچنانکه همه پزشک ودانشمند نیستند . ازاین است که مولانا بلخی میفرماید:
«هرکسی را بهرکاری ساختند».

هرگاه ذهن آرام یافت چراغ دانش او گوئی ازشیشه‌ای محفوظ شده که بادآنرا خاموش نمیکند و اطراف آن روشن است، باطن اوآرام ودل اوخورسند است وآن خورسندی طبیعی وروانی است پس ای شهزاده دراین آموزش من استوار شده باایمان کامل واعتماد تام، عمل کن که سکون ابدی خواهی یافت .

شخصی که پرخوراست، یادرگرسنگی میماند، پرخواب است، یاشب به بیداری میگذراند زاهد نیست. بلکه زاهد کسی است که بر وقت عبادت میکند و بر وقت میخورد و میخوابد و تفریح مینماید و هرچه میکند باندازه لزوم طبیعی است اگر علاقه بلذایذ دنیوی وتنی بد است همچنان ترك آنها مبنی بر وهم ووسواس بد است .

نفس بشرباوجود ریاضت زبون نمیشود وگاه بیگاه وازحلقهٔ اطاعت درآمده سرگردان میشود پس یوگی به عنان دانش واراده قوی آنرا ازسرکشی بازمیدارد. براستی میگویم: هرکه مرا در همه اشیاء دید وهمه اشیاء را در من یافت ، من هرگز اورا از دست نمیدهم ونه او مرا ازدست میدهد وحاوید درسلسلهٔ محبت من میماند محبتی که گسیختنی نیست وهرکه مرا یگانه دانست و همه را ازمن ومرا درهمه دید وبه من مهرورزید اورا حاوید درخودم

حای میدهم، او ار من‌است ومن‌از اویم واز هم جدا نمیشویم .
یو گی دوئی نمیداند ومیداندکه دو اصداد ازپس پرده اسرارفطرت ازیك سرچشمه درآمده‌اند. ارحن گفت: ای کرشنا افسوس که آموزش گران بهای تـو لفظاً ولساناً شیرین و دلکش، ولی‌در عمل‌دشواروسخت است. باختیار درآوردن نفس‌سرکش‌ونا آرام‌کاری است‌بس مشکل زیراکه سرسخت و تواناست و اگر موقتاً باطاعت درآمـد ، برودی از اطاعت در میرود . بنابرین مطیع نمودن‌آن دشوار و دراطاعت نگهداشتن دشوارتر بلکه مانند بـاد بدست ناممکن است .
کرسنافرمود. درست گفتی‌وشاهد استوارآوردی ولی بورزش یوگ اینکار نـاممکن ممکن میگردد . ارحن گفت. اوکه وررنده یوگ است و ناکامیاب از حهان بگذرد ، آیـا مانند ابرهائیکه گرد میآیند وازبادهای تندومحالف ارهم‌پراکنده میشوند، بی‌نتیحه حواهد بود. کرشنافرمود: هیچ عمل بی‌نتیحه نیست هرکه باراده خالص ورزنده‌یوگ شد. اگر در این نشاء نتوانست بهدف برسد درنشاء های دیگرکـه در پیش دارد در انحام و عمل نیك کوشش‌های او شکوفه وگل و برخواهد داد واگر دراین نشاءکامـل نشد وبمراد نرسید و از حهان درگذست با نیکان هم منرل سده و چون به حهان تـن بارگشت سیر تکامل را ادامه میدهد. ممکن است در حانواده‌ای ولادت یابد و پرورپده بشودکه وسایل بهتر برای کامل‌سدن فراهم گردند و بهرمقامی‌که دراین‌نشاء رسید ،درنشاء دیگر ازهمان‌مقام‌سیرحود را ادامه حواهد داد.
ورزندهٔ یوگ یعنی یوگی‌برتر ارمرتاض (تارك‌الدنیاست) بلکه‌برتراست‌ازدانشمندی که به تفکر و تأمل بـوده و بررگتر ار اوست کـه عـامل اعمال نیك است و از همه برتر او هست‌که عشق‌و ارادت به‌پروردگار دارد. پس ای ارحن- یوگ را اختیارکن و ارآن یوگی شوکه بمن عشق میوررد و تنها مرا میپرستد تا بحقیقت ابدی پیوسته‌گردی محتصراینکه.
اولا ـ کوشنده نباید ناامید گردد و ازکوشس بازایستد .
دوم- باختیار درآوردن نفس حیوانی گرحه بسیار دسوار است ولی‌ناممکن نیست .
سیوم- یوگی‌برتراز مرتاض ودانشمند بافکر وعامل اعمال نیك‌است واز میان‌یوگیها اوکه بآفریدگار صمیمانه ارادت وعشق دارد برتراست، او همه را درمن دیده ومرا درهمه و همه‌حا یافته باهر حه‌هست، دوست هست .

مکالمه‌ی هفتم

هیولاء (ماده) وروان در خداوند یگانه مشوند

کرشنا فرمود :

۱ـ ذهن را بمن پیوسته (متوجد شده) و ورزش یوگ کرده و بمن پناهنده شده،چگونه بدون شك مرا درست خواهی دانست (آن حقیقت را) بشنو .

۲ ـ کاملا بر تو آشکار میکنم این علم نظری و دانش عملی را دانسته هیچ دانش نخواهد ماند که (نیازمند) بداستن آن بشوی .

۳ـ میان هزاران مردم به‌ندرت‌یکی برای‌کامل‌شدن میکوشد واز کوشندگان کامیاب بندرت یکی چنانکه هستم مرا[1] میداند .

۴ـ خاكِ وآب وآتش[2] و باد و اثیر و نفس وعقل و حودی اینها هشت گانه بهره‌های جنبهٔ مادی من میباشند .

۵ـ این جنبهٔ پست من بود (اکنون)جنبهٔ[3] (عالی) دیگر مرا بدان که برتر است وآن دانش (شعور) یاحیات است که ازآن این جهان تن نگه‌داشته شده .

۶ـ بدان که این رحم همه موجودات است ومن سرجشمهٔ درآمدن همه‌جهان

و نیز جای تحلیل رفتن (ناپدید[4] شدن) آن هستم .

۷- چیزی نیست که از من برتر باشد و همه این (جهانها) چون مروارید که در یك سلك میشوند بمن بند شده‌اند .

- تفضیل پیوستگی همه (چون مرواریدهای منسلك دریك رشته) به‌یك‌حقیقت -

۸- درآبها من جوهر[5] (آب) و درماه وخورشید روشنائی و در نوشتهٔ مقدس ویدا کلمهٔ«اوم» و در اثیر آواز و درمردان نیروی مردی هستم .

۹- و در خاك خوشبوی خالص آن و درآتش روشنائی و در همه موجودات حیات و در پارسایان پرهیزکاری .

۱۰- و من هستم تخم ابدی همه موجودات و عقل دردانشمندان وروشنائی در (همه) روشنائیها .

۱۱- ونیرو در نیرومندان آزاد ازآرمان‌و شهوت و در رندگان خواهش که به‌آئین[6] مخالف نیست.

۱۲- کیفیات‌سه گانه: ستورجس‌وتمس‌ازمن‌هستندولی من‌درآنها نیستم.

۱۳- (ولی) همه این‌جهان به‌طبایع (وصورتیکه) ازاین‌سه گانه کیفیات بروز میکند غافل‌شده نمیدانند که من برترازآنهاوجاوید هستم.

۱۴- واین‌مایای ایزدی که بعلت کیفیات سه گانه‌بروز میکند بعمق‌آن‌رسیدن کاربسیاردشوار است. ولی آنانکه‌بسوی من گامزن هستند ازین(پل)مایا میگذرند.

۱۵- بدکاران وغافلان وفرومایه‌ترین مردم‌سوی‌من نمیآیندواینها هستند که شعورآنها از مایا تباه گشته و طبیعت اهریمنی را بخود گرفته‌اند.

۱۶- نیکانی که مرا میپرستند درچهار بهره تقسیم‌میشوند: اولا-او که‌درسختی است ۲- جوینده دانش۳- خواستاردارائی۴ - دانشمند .

۱۷- و ازاین (بهره‌های چهارگانه) دانشمندیکه هماره بارادت یگانه را میپرستد بهترین است . من به(چنین) دانشمند بسیار گرامی و او نیز بمن بسیار عزیز است .

۱۸ـ همه اینها برگزیده[11] میباشند ولی دانشمند گویی خود من هست واوست که به باطن خود پیوسته و بمن کاملامتوجه ومستقر گشته اعلاترین طریق را میپیماید.

۱۹ ـ پس از زندگیهای بسیار در انجام دانائی که پر از دانش است بسوی من میآید وهرچه هست (درنظر او) من هستم و چنین روان بزرگ بسیار[12] مشکل است که پیدا بشود .

۲۰ـ دیگران هستند که عقلشان ازین و از آن خواهش دریده شده بایزدان دیگر رومیآورند و بانواع رسوم ظاهر دین (که عبادت تصور میکنند) بنابر تمایل و فهم متمسك میشوند .

۲۱ـ و هرمؤمنی که به نیت خالص یکی از این[13] وسایل را میجوید من یقیناً بایمان او پاسخ میدهم.

۲۲ـ و او بایمانی که دارد و هدفی که میجوید و میپرستد آرزوی خویش را میابد ودهندهٔ آن آرزومن هستم[14] .

۲۳ـ پاداش کار مـردمیکه دانش آنان ضعیف است محـدود میشود و آنانکه خدایان رامیپرستند بسوی خدایان میروند، ولی او که مرا میجوید بسوی من[15] میآید.

۲۴ـ مردمیکه از عقل بی بهره هستند مرا که ناپدید هستم باندیشه پدید[16] میپندارند و جنبهٔ عالی مرا درك نمی کنند که جاوید و برترین (برترینها) هستم .

۲۵ـ ونه من برهمه پدید میشوم زیرا کـه درپرده یوگامایا[17] نهان میباشم و این جهانها ازآن بحیرت درمانده مرا نمیشناسند که نزاد وجاوید هستم .

۲۶ـ ای ارجن موجوداتی که درگذشته یا دروجـود یاآینده بوجود خواهند آمد آنانرا من میدانم ولی هیچکس مرا نمیداند .

۲۷ـ حیرت (وبهتی) که ازجفت اضداد بسبب وابستگی یا نفـرت پدید میشود همه موجودات کاملا غافل میشوند .

۲۸ـ ولـی مردمیکه نیك هستند وخطا[19] درآنان بهپایانرسیده، آنها از جفت اضداد فریبدهندهآزاد شده، مرا میپرستند و درپیمان استوارمیباشند .

۲۹ـ آنانکه بمن پناهنده میشوند ومیکوشند که از زاد و مرگ آزاد گردند آنان برهمای ابدی را میدانند و علم بذات خویش و همه اعمال دارند .

۳۰ـ وآنانکه مرا چنین میدانند که من علم عناصر [۲۰] وهمچنین ایزدان وهمه نیازها هستم، ذهن آنان بمیزان است وهنگام رفتن از این جهان مرا خواهند دانست (وبحقیقت پس خواهند برد).

☆ ☆ ☆

توضیحات

۱ـ۳ـ چنانکه هستم ـ مقصود خودشناسی وخداشناسی کار آسان نیست از بسیاری که میکوشند کمی کامیاب میشوند و از آن کم نیز معدودی هستندکـه از معرفت ایزد متعال بهره‌مند میگردند .

۲ـ۴ـ آتش دراین بیت بفلسفهٔ سانکهیا اشاره شده، میفرماید: پراکرتی یعنی هیولاء که آنرا سکتی (نیرو) و مـایا نیز مینامند حقیقتی هست ناپدیدومجرد، ولی چـون صفات هشت گانه را برخود میگیرد پدید میشود و این صفات هشت گانـه را تفصیل داده و ۲۳ بهره نموده و از اینها حواس پنجگانه ونفس وعقل وسایل تماس بـاشیاء میگردند و شعور زمانی تجلی میکندکه پروشه یعنی روان برآنها میتابد ودرتابش آن اشیاء ناپدید، پدیـد میگردند آکاش یا اثیر علت آوار است وازآکاش باو پدید میشود وازباد، آتش (Tejas) وازآتش، آب، وازآب خاك بروز میکند درفلسفهٔ هندآواز به‌سنسکرت‌سوون‌وبه انگلیسی (Souna) و بفارسی هوون نعمتی است که ایزدمتعال‌به جهانیان بخشیده وگویاکلمه‌بیان (درسورهٔرحمن) قرآن اشاره‌بآواز باشد .

۳ـ۵ـ جنبهٔ عالی‌ـیا دای‌وی‌پراکرتی (Dai vi Prakriti) یعنی‌هیولای‌ایزدی حقیقتی است مجرد و یگانه‌که بدو صورت شناخته میشود یکی‌پره (Para) جنبهٔ اعلا و دیگراپره (Apara) جنبهٔ ادنی وافراد موجودات دارای هردوجنبه هستند. بنابرآموزش اسلام و مسیحی خـداوند مـوجودات را از نیستی (عدم) بوجود یـا هستی‌آورد و بعقیده افلاطون و ارسطو چیزکی را چیزها ساخت یعنی هیولاء راکه بی‌نظم وصورت بود صورت

بخشید، باین ملاحظه خدای افلاطون وارسطو سازنده هست وخدای اسلام آفریننده و بعقیده حکمای هند حقیقت یگانه هست که بصورت کثرت درمیآید و کثرت توضیح وحدت است در گاتای اوستا حداوند گیوش تشن یعنی سازنده جهان گفته ولی مفهوم این کلمه مرکب واضح نیست.

۴-۶- ناپدید شدن - هستی از او پـدید میشود ودراو نـاپدید میگردد. درقرآن میفرماید: ما ازخدا هستیم و بسوی او باز میگردیم.

۵-۷- حوهر- مقصود هرچه هست اصل وجوهر آن هستم «اوم» کلمهٔ مقدسی است که مانند بسم الله پیش ازخواندن سرود ویدا وادعیهٔ دیگر آنرا برمیگویند.

۶-۱۱- بآئین مخالف نیست- دراین بیت دو کلمه کفته شده اند: یکی کام درسنسکرت بمفهوم آرزوی نیافته و «راگا» بآنچه یافته ودردست دارد.

۷-۱۳- نمیدانند -مردم تأثیر کیفیات سه گانه (ستورحس وتمس) را درموحودات مشاهده کرده ازروی آن میخواهند آفریدگاررا بشناسند درصورتیکه آفریدگار برتر از آنها وبرتر از موحودات وحهانهاست.

۸-۱۴- مایا-کیفیات سه گانه راکه درجهان می بینیم برای ما حقیقت دارند و مارا پریشان میسازند وبه بهت وحیرت میافکنند ولی برای آفریدگار حقیقتی نیستند مانندآنچه درابروزیرابرازرعد وبرق و باران وطوفان هست مارا مضطرب میسازد، ولی او که برتر از ابر است برای او بود ونبود آنها یکسان است وشخصی کـه داناست درپس پرده ایـن منظره دلفریب حقیقت را باندیشه درمیآورد وبرای او نیر فعالیت اشیاء تنی تأثیر ندارد.

۹-۱۵- بسوی من نمیآیند- مقصود اینها به منظره ایکه حقیقت ندارد ولی دلفریب است ومایا نامیده میشود مبهوت گشته وطبیعت اهریمنی بخود گرفته راه وپناه مرانمیحویند فرومایه واحمق آنانی هستند که کیفیت تمس یاتیرگی بر آنها مسلط است ونمیتوانند بامشیت ایزدی هم آهنگ وهمرنگ گردند.

۱۰-۱۶- درچهار بهره- نیکان بچهار بهره هستند: یکی که بسختی وتحمت میگذراندو یك زیست پرامن را میحوید. دوم - حوینده دانش بمفهوم عام. سیوم- اخلاق خویش راستوده مینماید تا ثروتمند روانی بشود وچهارم- مخلص وعاشق به یگانه (Eka ghakci).

۱۱-۱۸- برگزیده میباشند- رسیدن بهدف بچهاروسیله ممکن است: اولا- ریاضت و عبادت که درآن زحمت ومشقت نیز هست. دوم- بتحصیل حکمت و مطالعه در نوشته های مقدس دینی که ویداامیباشند. سیوم-باعمال نیك بامید یافتن ثروت روانی وچهارم- بعشق و ارادت و از این جنانچه دربـالا اشاره شد عشق برترین است. درعاشق خوبیهای سه وسایـل دیگر وجود دارند و خورسندی او در ذکر وفکر و توحه بمحبوب است در ذکر چنان مستغرق گردد که گوئی با محبوب سخن میگوید و میشنود و در فکر باو نزدیك و مأنوس میگردد و درتوحه بوسیلهٔ کار نیك باومیپیوندد وهمه واردات حهانی جه عنایت وشفقت وجه آزمایش

محبوب هستندکه بعاشق مطلوب میباشند وبگفته‌شعراء درآنها نـاز و استغنای محبوب را می بیندومیگوید: هرچه‌ازدوست میرسدنیکوست. همچنانکه مادرازحرکات کودکانه فرزندش به جای آزار لذت میابد و شیرین به‌نظر میآورد وشکفته میشود.عـاشق گوئی خود معشوق هست ،ازاینرودانشمندیکه دراعلاترین طریق‌اخلاص گام زن‌است.کرشنا میفرماید :اوازمن حدا نیست بلکه خود من است .

۱۲-۱۹- بسیارمشکل است- خداشناسی کاری است بس‌دشوار وبسیارکم ازپارسایان هستندکه‌آن نعمت رادرمیابند پارسابابد هفتصد وهفتاد قالب دیده وبارها بجهان تن‌آمده‌و رفته و عوالمی را در نوردیده و ازآلودگیهای ماده منزه و مجردگرددتا اینکه بحقیقت عارف شود .

۱۳-۲۱- ازاین وسایل -کارنیك بی‌پاداش نمیشود ویکی بهرعقیده ودین‌باشدکه به نظر او درست وبهترین است‌گر چه‌آن عقیده چنانکه او اندیشیده عالی نباشد بی پاداش نمیماند، بلکه وسیله‌ای میشودکـه درآینده درست‌تر وکاملترگردد در ایـن بیت نیکی را بمفهوم عام فرموده‌وپیرو هرکیشی را ازیأس وشك‌آزاد ساخته.

۱۴-۲۲- دهندهٔ‌آرزو-اینکه بهرراهی‌کـه رفت و هرایزدی راکـه پرستیدآرزوی خویش را ازآن راه وایزد میابد ولی‌درحقیقت، دهندهٔ‌آرزو من هستم‌که بوسیلهٔ راهی‌که اختیارکرده وایزدیکه پرستیده باو میدهم .

۱۵-۲۳- بسوی من میآید- هرجویندهٔ خوبی بـاندازه فهم وادراك وارادت بهدفـی درنظر دارد میرسد اوکه بجای خداوند یگانه صفتی از صفات اورا ایزد یـاخدا نـامیده میپرستد ،بهمان‌اندازه ارتقای روانی را میابد.ولی اوکه یگانه را درکثرت دید ووحدت گرآئید ومراکه‌آفریدگارهستم بپرستداوبسوی‌من میآید.درعصرگیتا در هند انواع ادیان وحود داشتند و در هرمذهبی ایزدی مورد توحه و پرستش میشد یعنی حقیقت یگانه بانواع اسماء و صور در آمده‌بـود.گفته‌اند پیش رفت بـاندازه دانش و علو حـوصله و عـزم و استقامت است.

۱۶-۲۴-میپندارند -اشاره به بت پرستی است. میفرماید: مراکه غیر مرئی وبسیط هستم،آنهابصورتی بخیال مجسم میکنند.

۱۷-۲۵- یوگامایا - فریب‌آفرینش‌که پیش‌ازآن اشاره شده مقصودکه برپردهٔ مایا صور مختلف پدید وناپدید میشوند وهست ونیست خداوند دانسته نمیشود زیراکه مافوق و ماورای این پرده هست .

۱۸ - ۲۷ - غـافل میشونـد - مقصود صفات اصداد نفرت و محبت علت بهت و حیرت میشوند .

۱۹–۲۸– دخطا – به سنسکرت پایم' یعنی گناه – مقصودافکاربیهوده واعمال خود– غرضانه‌که از وهم وخیال ونفرت و محبت بروزمیکنند. گیتا میفرماید: درجهان موجودات کس‌خودرا جدانباید بیاندیشد. بگفته شیخ‌سعدی: «بنی‌آدم‌اعضای یکدیگرند» بلکه عضوی یاذره‌ای ازجهانهاست واو برای همه وهمه برای وی میباشند.

۲۰–۳۰– عناصر –حقایق شش‌گانه از این قرارند :

اولاآفریدگار. دوم–وجودبشر . سیوم– عمل. جهارم– وجودعناصر: پنجم– ایزدان یامظاهرطبیعت. ششم– نیاز (ایثار نفس) وارادت. کرسنا میفرماید– تنها او هست‌که مفهوم حقیقی حقایق شش‌گانه را میداند .

☆ ☆ ☆

خلاصه‌ی مکالمه‌ی هفتم

کرشنا فرمود: ای ارجن این حقیقت را بتومیآموزم‌که چگونه مرا میتوانی بشناسی‌درصورتیکه‌توجه بمن‌کرده و یوگ را بجا آورده و بمن پناهنده گردی و اگر این حقیقت را دانستی از همه علوم بی‌نیاز خواهی شد ' از میان هزاران مردم یکی بـه نـدرت بـه تکمیل اخلاق ستوده میکوشد و از میان چنین کوشندگان به ندرت یکی چنانکه هستم مرا میشناسد. بدان‌که در جنبه‌ی پست(عادی) من‌خاك وآب و بادو آتش و اثیر و نفس وقوهٔ ممیزه و احساس خودی می‌باشندو گذشته براین هشت (پروشه)جنبه‌ی عالیترهست‌که مایه‌ی حیات است‌ومن‌اصل‌وسرچشمهٔ همه‌اینهاهستم(مقصود جهان تن‌وروان هر دو از من هستند) و همه از من برون آمده و باز در من نا پدید میشوند و همه موجودات چون مروارید دررشته بمن میپیوندند، پس من هستم گوارائی درآب و روشنائی در ماه‌و تاب در خورشید وکلمهٔ مقدس «اوم» که پیش از خواندن هر دعائی گفته میشود و من هستم آواز در اثیر و نیروی مردی در مردان و خوشبوئی‌در خاك و درخشندگی در آتش وزیست در همه موجودات‌و پاکی درنیکان واصل وتخم همه جانداران ودانش در دانشمندانو روشنائی در آنچه‌روشن‌است وتوانائی در نیرومندان و بی آنکـه خواهش داشته باشم خواهشهای وجدانی‌و پاك‌هستم وعلت‌کیفیات سه‌گانه، «ستورجس وتمس»و همه آنچه‌گفته شد از من، ولی من ازآنها نیستم و موجودات

از کیفیات سه‌گانه بهم‌آمیخته، مبهوت‌مانده، بود مرادرك نمی‌کنند زیرا هرکه بسوی من رهسپار است باید از پل کیفیات‌سه‌گانه بگذرد و فریب مایا که از این‌کیفیات بروزمیکند حجاب بزرگی میشود آنانکه(گرفتار) و بدکارند و از درك حقیقت عاجز هستند خوی اهریمنی در بر میگیرند و بمن نمیرسندو بسوی من نمیآیندو آنانکه نیکی راطالب‌میشوند در چهاربهره منقسم میگردند :

بهرهٔ اول - بردبارکه ریاضت اختیارکرده‌اند .

بهرهٔ دوم - آنانکه کتب مقدس و بدا رامطالعه میکنند.

بهرهٔ سوم - آنانکه اعمال نیك را وسیلهٔ یافتن ثروت روانی‌میدانند.

بهرهٔ چهارم - بعشق وارادت بمن‌نزدیك میشوند و بهرهٔ چهارم سه‌بهرهٔ دیگررانیزدارند وبچنین عاشقان خود، من‌عزیز و آنان نیز بمن عزیز هستند و پس از سیر در زادهای بسیار ویافتن تجربه و افزایش دانش در انجام بمن‌که برهمه‌جهانها محیط شده‌ام و همه رادربرگرفته‌ام میرسند ولی رسیدن باین مقام عالی بسیار دشوار است .

آنانکه غافل‌هستند و بسبب خواهشهای نفسانی عقل‌آنان منتشرو‌پریشان است ، برطبق تمایل وتصادف و محیط‌واستعداد بخدایان متوسل میشوند واگربه نیت خالص وپاك چنین‌عقیده بهم میرسانند در همان عقیده‌ایکه‌دارند من یاری‌میکنم وبآنها ایمان میبخشم وآرزوی آنانرا‌بوسیله‌ایکه‌اختیارکرده‌اندمیدهم گرچه درنظرآنها دهندهٔ آرزو خدائی‌هست‌که‌میپرستند وهرکه هرچه را میپرستد بسوی او میرود وارتقای روانی اوباندازه فهم و ادراك اوست من در پرده مایانهان شده‌ام و موجودات غافل مراکه نه‌زاد وجاوید هستم نمیشناسند ولی من همهٔ‌آنها را چه‌آنان که در گذشته‌اند و چه آنانکه وجود دارند و چه آنانکه در آینده موجود خواهند شد میشناسم وهمه باارادهٔ‌من منازل عمررا درمینوردند ولی به سبب بهت‌وغفلت‌که ازکیفیات سه‌گانه واضداد نفرت ومحبت دامنگیرآنهاشده مرا نمیشناسند و آنانکه توجهشان یکسو شده و نقص و گناه در آنها بپایان رسیده و ازکیفیات سه‌گانه واضداد آزادگشته وبمن پناهنده شده و ایمان راسخ بمن دارندو تنها مرا می‌پرستندومی‌کوشند که‌از بندزاد ومرگ‌آزاد گردند و خودرا شناختند ومفهوم‌عمل را نیك دانسته‌اند بمن‌که اصل‌ورشتهٔ همه‌موجودات و خدایان‌و نیازها هستم عارف می‌شوند وهرگاه از جهان تن در گذشتند بمن می‌رسند .

مکالمه‌ی هشتم

یوگ یعنی فلسفه برهمای ابدی و نابود نشدنی

۱ـ ارجن پرسید برهما کیست[1]. دانش بخود چیست. عمل چه میباشد. واز علم بعناصر چه اعلام شده و از علم به‌ایزدان چه گفته میشود ؟

۲ـ وحقیقت نیاز در زندگی تنی و چگونه پس از مرگ با آنانکه نفس را باختیار درآورده‌اند تو دانسته میشوی ؟

۳ـ کرشنا فرمود: برهمااوهست که برترین و ابدی است[2] و او از خود او هست خصوصیت برجستهٔ او دانا به ذات خود است و (تعیین) او که علت پدید شدن موجودات است وآن عمل او هست .

۴ـ (واما) علم[3] نسبت بعناصر متعلق بجنبهٔ فانی شدن من است و علم به‌ایزدان تعلق به نیروی زیست دهنده دارد علم به نیاز جنبه تنی مرا گوید .

۵ـ او که هنگام مرگ تن را دور کرده (ازجهان) میگذرد ودرآنوقت بمن توجه دارد (وبفکرمن است) اودر من میآید و دراین هیچ شکی نیست .

۶ـ او که درآخر(ساعت) که تن را رها میکند بهر که فکر او تمرکزیابد باو میپیوندد وپس با او هست که زادش بآن همرنگ وثابت است .

۷ـ بنابرین همه وقت مرا بخاطرداشته ،رزم نما[5] وچون ذهن و عقل تو درمن تمرکز یابند بدون شك بسوی من خواهی‌آمد .

۸ـ با ذهنی که پی (مشتهیات)آواره نیست و به (ورزش) یوگ همواره پیوسته و همرنگ شده ودرمراقبه بوده اوبه برترین وجود (که‌آفریدگاراست)خواهدرسید.

۹ـ او که میاندیشد.دانائی است قدیم (ابدی) همه‌دان و برهمه‌فرمانروا ریزه‌ترین ذرات برهمه دادار دارندهٔپیکری‌که باندیشه (و ادراك) در نیاید ازخود چون خورشید روشن وآنسوی‌تاریکی (مایا) .

۱۰ـ او که هنگام‌مرگ با ذهنی بی‌تزلزل (وشك) در ارادت ثابت وبه‌نیروی یوگ دم زندگی را بهم در کشیده(ونگاه را) میان دو ابرو(جا داده) است او بسوی روانی میرودکه برترین وایزدی است.

۱۱ـ آنکه دانندگان‌وید اگفته‌اند که‌نابود نشدنی‌استوآنکه ضبط کنندگان نفس وآزاد ازخواهشهای نفسانی در او درمیآیند و آنکه برای یافتنش پیمان برهما چاریه(یعنی تجرد) با خود میبندندآن راه را اینك باختصار برتوآشکار[1] میکنم .

۱۲ـ همه درهای تن را بسته و ذهن بدل (باطن) تمرکز یافته و دم زندگی را رو بسرثابت کرده در یوگ مستغرق[2] میشود .

۱۳ـ «اوم» یك سیلابی ابدی‌را برخوانده و مراباندیشه درآورده او میرود[3] . و تن را میگذارد او به برترین راه رهسپار میشود .

۱۴ـ او که همواره مرا میاندیشد وهیچ وجود دیگر را به نظر نمیآورد و او که همواره به‌یوگ پیوسته بمن‌بآسانی میرسد .

۱۵ـ وبمن رسیده این روانهای بزرگ بزاد بارنمیگردند بجای درد وناپایدار (زیرا) که‌آنان به بلندترین (مقام) سعادت رسیده‌اند .

۱۶ـ جهانها که ازجهان برهما آغازشده‌اند میآیند ومیروند،ولی او که بسوی من‌میآید او دیگرزاد (دراین جهانها) نمیداند[4] .

۱۷ـ مردمیکه میدانند که روز برهما در طول هزار قرن است وشب‌آن در

هزار قرن به‌پایان میرسدآنان (مفهوم) روز وشب را میدانند .

۱۸ــ از ناپدیدآنچه پدید است بآمدن روز روان میشود و برسیدن شب در او که ناپدید است به‌تحلیل میرود[۵] .

۱۹ــ و این گروه موجودات (علی‌رغم‌خودشان) مکرر بوجود میآیند و برسیدن سب‌بنابر ارادهٔ(ایزدی) به تحلیل‌میروندو باز بآمدن روز(آفرینش) موحودمیگردند.

۲۰ - پس بنابرین برتوارآنچه‌ناپدیداست، ناپدیددیگروجوددارد که‌ابدی‌است وبه‌نابودشدن‌موجوداتاو نابودنمیگردند.

۲۱ ــ آنکه ناپدید و جاویداست، گفته‌شده‌که‌او برترین هدف‌است و هر که‌باو رسید برنمیگردد و آن برترین مقام است .

۲۲ ــ و بآن برترین‌روان‌دراو که‌موجودات‌جادارندواو که‌برهمه‌جهانهامحیط است هر که بدون انحراف باو ارادت‌منداست ممکن است که‌برسد .

۲۳ــزمانیکه یوگی (از جهان) رفت باز نمیگردد ورمانیکه رفت وبازمیگردد آن زمانهارا بتو فراگیریم .

۲۴ ــ آتش روز روسنائی جهارده سب روشن شش،ماه‌راه شمال (از حورسید) در این زمان برهما را شناخته (آنانکه ازجهان رفتند) سوی برهما[۱] میروند .

۲۵ــ دودهنگام‌شب‌وچهارده‌شب‌تاریك وشش‌ماه راه‌جنوب(خورشید) درآنوقت یوگی شب ماهتاب را یافته بر[۲]میگردد .

۲۶ ــ روشنائی تاریکی همیشه پاینده راههای جهان تصور میشوند ازیکی‌او میرود که باز نمیگردد و از دیگری میرود که باز گردد[۳] .

۲۷ــیوگی که‌ازآن‌راهها آگاه‌هست‌پریشان‌نمیشود، بنابراین همواره‌دریوگ ثابت باش .

۲۸ ــ ثمر اعمال نیك که‌در ویداها به‌پرستش وریاضت و بخشش‌نسبت‌داده‌اند یوگی[٤] که این‌آموزش مرا می‌پذیرد ، از همه‌آنها درگذشته به‌برترین مکان‌ابدی میرود .

درابنجا مکالمه‌ی هشتم به‌پایان میرسد

توضیحات

۱ـ۱ـ برهماکیست ـ در این بیت و ابیات بعدحقایق شش‌گانه توصیح میشوندبرهما بمفهوم آفریدگاراست، ارجن میخواهد بداندکدام نیروست که بشروقوای طبیعت (ایزدان) را فعال میکند ؟

۲ـ۳ـ برترین و ابدی است ـ آفریدگار حقیقت ابدی است علم بدات دارد و عمل‌او آفرینش‌جهانهاست، وجود اوازخود اوست، آفریننده هست ولی‌آفریده شده نیست .

۳ـ ۴ـ علم نسبت بـه عناصر ـ وحدت را بصورت‌کثرت نشان میدهد یعنی مدارج تعینات و جنبه‌های مختلف حقیقت‌یگانه‌راباندیشه درمیآوریم‌ویگانه‌را بمفهوم جداگانه‌مییابیم مثلا اورا هرگاه بنام‌رهنما میخوانیم‌حقیقتی‌است‌یگانه، تعبیر نشدنی، ابدی، ازلی وهرگاه اورا بنام ایشور یعنی رب خطاب‌میکنیم شخصیت‌پیدا میکند وهرگاه او را «هرن‌یه گربه» مینامیم بمفهوم هیولاء درمیآیدکه ازاوصورگوناگون پدید میشوند و درجهان مایاگرفتار میشویم .

۴ـ ۶ ـفکر او ـ مقصود شخصیکه بچیزی یاکسی دلداده وهنگام مرگ بفکراوست در نشاء آینده بهمان چیز یا وجود زنـدگی خـواهد یافت و اگر بیاد آفریدگار جان سپرد البته قرب ایزدی‌مییابد. مختصر اینکه درآنچه مستغرق بود همان میشود.

۵ـ۷ـرزم‌نما ـ بدو مفهوم گرفته‌میشود: یکی ـ بادشمنان ظاهر ودیگرـ بانفس‌حیوانی میفرماید درکشمکش با نفس حیوانی همواره درحالت‌آماده باش بمان ونگذارکه سرکش گردد وهمواره مشیت‌آفریدگار را درنظرداشته، عمل‌کن‌که درآنصورت اعمال صحیح ودر نفوذ نفس حیوانی نخواهندشد .

۱ـ۱۱ـ آشکار میکنم ـ برهما چاریه ـ پیمان تسلط بر نفس یا تجرد از مادیات ـ برای یافتن حقیقت که پارسایان باخود میبندند .

۲ـ۱۲ـ در یوگ مستغرق ـ نه‌در تن، عبارت از دو راه بینائی و دو راه بوئیدن و دو راه شنیدن و یکراه خوردن و آشامیدن و دو راه خارج نمودن کثافت اندرونی که (Sarva dvarani) همه درها باشند را بسته یعنی ازآنها کار نگیرد و ذهن او کاملا بدل باطن که بعربی فؤاد گویند متمرکز شده، دم زندگی را‌درسر جادهد ومقصود ازآن‌رو بسر متوحه شود، بعقیدهٔ هندوان، روان هنگام مرك ازسرپرواز میکند وتمرکز نیز روبسر باید بشود وگویا از همین است که حین مراقبه نگاه را میان دو ابرو متوحه میسازند و این طریق مراقبه ونشست تاکنون میان مرتاضین‌هند دیده میشود .

۳ـ۱۳ـ اوم ـ این کلمه نرد هندوان بسیار مقدس و مرموز تصور میشود هرگاه بمراقبه مینشینند بی صدا این کلمه را برمیگویند وآفریدگار را میاندیشند، و عقیده دارند در چنان حال اگر از حهان بگذرند‌بسوی پروردگارش می‌روندماحصل این زندگی باید معرفت وقرب ایزدی باشد واعمال همه باید مبنی برداشتن بحقیقت باشد درآنصورت‌زندگی یك سلسله‌کوشش بسعادت میگردد.

۴ـ۱۶ـ نمیدانند ـ نباید تصورکرد که زندگی منحصر بهمین سالهاست که بگردش زمین معین میشوند، بلکه‌روز و شب ، آمد ورفت موحودات ازکتم عدم بوحود ووحود بعدم روز وشب ایزدی هستندکه طول رمان‌آنها از ادراك بشر حارج است و در این زمان بی‌نهایت موحودات‌هزاران هزار مراحل زندگی‌را بانواع اشکال در مینوردند و درانحام پاك و محرد شده‌باصل میپیوندند، ولی بطاهر هرشیئی‌عمرمعین دارد، همچنین افراد بشر وکروات آسمانی و حهان تن مقدار برحی معلوم و مقدار بعضی نامعلوم و دراین بیت و بیت بعد اندازه‌ای ار روزوشب حهان تن‌داده ومقصود طول‌آن‌ها نامعلوم است و هیچ‌چیزتا آخر معدوم نمیگردد .

۵ـ۱۸ـ تحلیلی میرود ـ بنابرعقیدهٔ‌حکماء هند ـ وحود وعدم یا رور وشب پشت ـ سرهم میآیند ومیروند، آمدن یـا پدید شدن را روز برهما و رفتن یاناپدید شدن را شب برهما گفته‌اند .

۵ـ۲۰ـ نابود نمیگردد اوکه بالذات وحوددارد، فوق ادراك بشر وشرح وبیان‌است واز پدید یا ناپدید شدن یاوحود وعدم موحودات متأثر نیست. وحود وعدم دوحنبه‌آفرینش برهما هستند ولی او نیستند .

۱ـ۲۴ـ برهماهف‌عالی (توأم‌بااعمال نیك‌واندیشه صحیح‌وروشن) تشبیه‌شده‌بروشنائی و شش‌ماه شمال که خورشید درعروج است .

۲ـ۲۵ ـ برمیگردد ـ پارسائیکه کامل‌نشده بحهان بازمیگردد. بعقیدهٔ‌هندوان، روان

نیاکان نیك پس‌از مرگ چندی در جهان قبر میمانند وبجهان تن باز میگردند.

۳-۲۶- بازگردد -دوراه میباشند: یکی‌روشن ودیگر تاریك ازیکی که رفتیدبازگشت ندارید ولی ازراه دوم بازگشت هست.

۴-۲۸- یوگی‌کـه برای نجات وآزادی ازقیود تن‌آنچه در ویداها گفته شده؛اولا عبادت ونیاز.دوم-ریاضت‌یعنی‌ورزش‌روانی‌وضبط نفس.سیوم-خیرات‌وبخشش، کرشنامیفرماید اینها همه درست ولی اوکه این‌آموزش مرا فراگرفت وعمل‌کرد همه خوبیهای نامبرده‌را دارا میشود و به اعلاترین مقام روانی‌که درآن برکت وسعادت ابدی است میرسد.

خلاصه‌ی مکالمه‌ی هشتم

ارجن پرسید که مفهوم حقایق شش گانهٔ زیر چیست ؟

۱ ـ دانش بـه برهمن ۲ ـ دانش بذات خود ۳ـ عمل ۴ـ دانش به عناصر ۵ـ دانش بایزدان ٦ـ پرستش و تقدیم نیاز.

کرشنا پاسخ داد :

۱ـ برهمن حقیقتی است برترین وجاوید .

۲ـ دانش بذات خود ـ دانش بحقیقت اوست .

۳ـ عمل ـ عمل آفرینش است.

۴ـ دانش بعناصر ـ دانش بمظاهر است که پدیدو ناپدید میشوند .

۵ـ دانش بایزدان ـ دانش به نیروی زندگی دهنده است

٦ـ پرستش و تقدیم نیاز ـ جنبه‌ی مادی و تنی من (یعنی کرشنا مظهر ایزدی).

هر که تنها مرا در نظر داشت و از تن جدا شد بدون شك بسوی من میآید و هر که هنگام مرك چیز دیگر را در نظر داشت بسوی آنچیز رهسپار میشود زیرا کـه جنس بهم جنس نزدیك میشود، اگر ذهن و هوش خودرا برمن تمرکز دهی و مانند قلم بدست نویسنده باراده من تسلیم محض گردی البته بسوی من خواهی آمد راهیکه نیکان پیموده‌اند و از آنچه نابود نشدنی است ودر نوشتهٔ ویداها مییابیم اکنون باختصار برتو آشکار میکنم که همه درهای (تن) وخواهشهای نفسانی را استوار بسته و ذهن را به باطن خود متوجه کرده ودم زندگی بخش را میان دو ابرو

جادادههرکه‌درمن بیاندیشد،او یوگی‌است وهرکه کلمه‌مقدس‌اوم (oum) راکه نام بزرك است درزمان مراقبه درذهن‌تکرار کند و بیاد من‌مستغرق گردد وازماسوای من‌دست کشیده تنها بمن رو آورد من بآسانی باو نزدیك میشوم واو که بمن‌پیوست، دیگر بجهان تن‌که جای‌درد است‌بازنگردد. این‌جهانهاکه زیست ومرك دارندمیآیند ومیروندولی آنانکه بمن پیوسته‌اند از زنجیرزاد ومرك‌رسته‌اند. گفته‌اندکه‌روز برهماهزارقرن وشب‌او نیز هزار قرن‌است،اینهاحساب روزوشب (دنیارا) کرده‌اندوآغازوانجامی باندیشه درآورده‌اندیعنی ازناپدیدآنچه پدیدمی‌شودازسرچشمه زیست چون قطره‌های رود پشت‌سرهم‌جاری‌شده جهان‌راصورت میدهند وماآنراروز برهمامینامیم واین انبوه موجودات‌بدون ایست درزمانیکه روززندگی میگوئیم پدیدودرشب‌مرك ناپدید میگردند واعلاترین حقیقتی‌کـــه فوق‌ادراك‌است و علت پدیدو ناپدیدشدن‌اینهاست‌نهان وابدی‌وجاویداست، هرگاه‌همه نابود گردند آن‌یگانه پاینده‌است.رفتن بسوی‌اواعلاترین‌طریق است وهرکه باورسید بازگشت ندارد واین است برترین‌مکان‌من‌تنها بارادت‌باوکه دراوهمه موجودات جادارند واو برهمه جهانها محیط است میتوان‌رسید.اکنون شمه‌ای ازآن‌زمان‌که‌چون‌یوگی جهان‌را بدرودکرد.میرود و بازگشت‌نداردوازآن‌زمان‌که‌بازگشت دارد برتوآشکار میکنم آتش روشنائی روز و نخستین‌چهارده شب‌ماه‌وشش‌ماهی‌که خورشید روبشمال آسمان‌پیماست ،هرگاه یوگی ازجهان‌رفت او آفریدگار را شناخته بسوی آفریدگار میرود وبجهان بازگشت ندارد ودود وتاریکـی‌شب و چهارده شب‌های تاریك‌وشش‌ماهی‌که خورشید روبجنوب است. یوگی ماهتاب‌را یافته بجهان بازمی‌گردد روشنائی‌وتـــاریکی بگفته‌ٔ دانشمندان دوراه میباشند درراه روشن‌کسی‌که گامزن است‌باز- نمی‌گردد وکسی‌که نیك ولی هنوز نقصی در اومانده در جهان قبر چندی‌گذرانده وازثمراعمال نیك خودبهره‌مندشده‌بجهان باز می‌گردد. وای ارجن این دوراه‌را درست سنجیده‌وآنرا که حقیقت دارد اختیارکن ودرآن استوار بـــاش و درآنچه من آموخته‌ام‌نیك تأمل‌کن تابمقام عالی وابدی برسی، ثمر اعمال نیك‌که‌درویداها عبارت ازپرستش‌وتقدیم‌نیازوریاضت و بخشش است ازآنها نیزگذشته به برترین مقام روانی و ابدی عروج خواهی کرد .

مکالمه‌ی نهم

دانش واسرار شاهی

کرشنا فرمود :

۱ـ این نهان‌ترین راز که با دانش توأم است برتو که خرده‌گیری نمیکنی وراگویم وآنرادانسته ،ازبدی نجات حواهی یافت .

۲ ـ این دانش راز شاهانه است و برترین پاك کننده‌و به کشف (الهام[1]) است بموجب وظیفه بسیارآسان درعمل ونابود نشدنی .

۳ـ وبدون ایمان[2] باین دین (دهرمه) هیچ مردبمن نمیرسد وبزندگی (مادی) و عیال باری و مرگ‌برمیگردد.

۴ـ این جهان از حنبه[3] ناپدید من پر شده است و موجودات در من جادارند ولی من درآنهاجا ندارم .

۵ـ باوجودیکه موجودات درمن نیستند،این‌رازمرا بین که‌آورنده‌ونگهدارندهٔ موجودات هستم و در آنها جا ندارم ولی ذات من سرچشمهٔ وجودآنهاست .

۶ـ چنانچه در فضا (اکاش)ریشه بادهای نیروبخش هست که در حرکت میباشند ،همچنان‌بدان که موجودات درمن‌ریشه دارند (وپراکنده‌شده‌اند) بدون‌اینکه

بمن پیوسته شده باشند .

۷– موجودات به پراکرتی (که جنبه ادنای من میباشد[۵]) در میآیند درآخر یك زمان (دوره) جهان و باز در دورهٔ دیگر برمیگردند و من آنان را میفرست (پدید میکنم) .

۸– در پراکرتی که ازخودم هست نهان‌مانده من باربار همه گروه موجودات را در میآورم (و پدید و متحرك میسازم) و اینها به نیروی پراکرتی چار[۶] و ناچار (از نهانخانه عدم درآیند و پدید گردند) .

۹– ولی این‌کار (پدید وناپدید کردن) مرا مقید نمیسازد (زیرا که من) بایز اعمال مستغنی (و در مقام کبریائی) نشسته‌ام[۷] .

۱۰– بدستور (آئین) من‌پراکرتی همه موجودات را پدید میکند چه‌جنبنده و چه ناجنبنده و باین ترتیب[۸] جهان (تن) بگردش در میآید .

۱۱– مردم نادان مرا در پیکر تن به بی‌اعتنائی مینگرند وازجنبهٔ اعلای من که خداوند موجودات هستم آگاه[۱] نیستند.

۱۲– بی‌بهره از امید عاری از عمل بیدانش و بی‌حس هستند، آنانکه نهاد و صفات فریبنده راکششان[۲] وآسوران را داشته ازقضاوت (صحیح) بهره ندارند.

۱۳– دانشمندان بزرگ[۳] (مهاتما) که جنبهٔ ایزدی واعلای مرا میدانند مر نابود نشدنی وسرچشمهٔموجودات دانسته، بدون‌شك و تذبذب میپرستند .

۱۴– و همواره مرا بزرگ[۴] داشته باذوق و درپیمان استوار بارادت مرا نماز میبرند ومیپرستند و(همواره) ثابت و به نظم میباشند .

۱۵– و (دیگران هستند) که بمن نیاز میدهند بنیاز دانش ومرا بحیث یگانه بسیار[۵] وهمه‌جاموجود میپرستند.

۱۶– من هستم اعمالیکه در عبادت بجاآورده میشوند ومن نیاز ونیازیکه بـه (روان) نیاکان میدهند وگیاهیکه حرارت میدهد و کلمهٔ «من» و نیز روغنی کـه (کره) درآتش مقدس میریزند وخودآتش مقدس وآنچه‌از نیاز درآن‌ریخته میشود[۶] .

۱۷– ومن هستم‌پدر این جهان ونیز مادر ونگهدارنده وپدر بزرگ ومن‌هستم

مقصود ازدانش وپاك كننده ومن هستم كلمهٔ «اوم» ومنم چهارویداها یعنی رگ‌وساما ویجور وغیره .

۱۸ ــ و من هستم هدف همه وبردارندهٔ (همه) و خداوند وشاهد و تکیه گاه و پناهگاه و عاشق و اصل ونیز فصل و اساس و زمینه و جای آرام و تخمی که نابود نشدنی است .

۱۹ــ ومن هستم چون خورشید حرارت دهنده ومنم که‌آب باران رابازمیدارم و فرومیفرستم و منم «امرت» (یعنی نمیرندگی) ومرگ وست(حقیقت ـ راست)واست (غیر حقیقت ـ ناراست ـ عدم)[۷]

۲۰ ــ آنانکه دانا ـه سه (ویداها) میباشند و فشردهٔ سوما را مینوشند و از گناهان پاك شده‌اند و مرا با نیاز میپرستند وبوسیلهٔ من راه بهشت را میجویندا ینها به بهشت اندرا درمیآیند و درآنجا غذای‌ایزدان میخورند.

۲۱ ــ آنها (پس ازآنکه پاداش اعمال نیك) می‌یابند واز جهان گستردهٔ بهشت بهره‌مند میگردند بجهان تن بازمیآیند جونکه (پاداش‌کارشان) بانجام رسیده وآنچه از (پیروی بدستور) سه (ویدا بایستی بکنند) کرده‌اند و خواهشهائی که خواستند یافته‌اند (یعنی‌آنچه از رفت وبازگشت[۱] باید، بیابند، یافته‌اند) .

۲۲ ــ به‌آنانکه مرا باندیشه دارند وتنها مرا میپرستند و برای‌آنانکه همواره هم‌آهنگ (وذهنشان بمیزان میباشد) من امن کامل میآورم .

۲۳ ــ بلکه‌آنانکه ازارادتمندان ایزدان دیگر میباشند و بایمان کامل آنانرا میپرستند درحقیقت مرا می‌پرستند گرچه برخلاف‌آئین پیشین میروند[۲] .

۲۴ ــ زیرا لذت برنده وخداوند همه نیازها (دراصل) منم ولی (برخی) از مردم ذات مرا نمیشناسند و از اینرو ازراه راست منحرف میگردند (در این جهان باز میآیند[۳])

۲۵ ــ آنانکه (دیگر) ایزدان را میپرستند به (سوی) آن ایزدان میروند و

آنانکه نیاکان را میپرستند بهسوی نیاکان میروند وآنانکه بهنیروهای طبیعت نیاز میدهند بهنیروهای طبیعت میرسند،ولیآنانکه مرا میپرستند بمن میپیوندند .

۲۶ـ او که (بهصمیمیت) وارادت برگی[٤] یاگلی یامیوهای یاآبی (نیاز بمن) میدهدآنرا از جوینده من میپذیرم (گرچه بظاهر حقیر است)ولی بارادت (وعشق) بمن تقدیم شده است .

۲۷ـ هرچه میکنی و هرخوردنی که میخوری و هر نیازیکه میدهی (بلکه) آنچه (بمیل) پیشمیکنی وهر(عبادت) و ریاضت که متحمل میشوی باید آن نیاز (بهنیت) برای من باشد .

۲۸ـ پس ازنتیجه نیك و بد (هر دو) که بندهای عمل میباشند یکسان آزاد شده و (بورزش) یوگ ترك (خواهشهای نفسانی) نموده و بمیزان (وسکون) درآمده هرگاه نجات یافتی بسوی من خواهیآمد.

۲۹ ـ برای من موجودات یکسان[٥] میباشند، نه دشمن کسی هستمو نه دوست ولیآنانکه مرا بارادت میپرستندآنها درمنومن درآنهاهستم .

۳۰ـ بلکه (یکتن) سودر (ازطبقهٔ پست جامعه) هرگاه مرا بدون دل پراکنده بپرستد او نیز ازنیکان شمرده میشودزیراکه عزم[٦] او درست بوده .

۳۱ـ بسرعت او پابند وظیفه شده بهامنابدی میرسیدوبآن بهیقین کهارادتمند من هرگز نابود نمیشود[٧].

۳۲ـ ایارجنآنانکهبمن پناهنده شدهاند گر چه از رحمگناه (بوجود آمده) باشند چه زنان[٨] و چه از طبقهٔ ویش بلکه سودر آنان (از ارادت و پرستش بمن) عالیترین طریق را خواهند پیمود .

۳۳ـ (پس هرگاه) افراد پستترین طبقه جامعه بهپرستش وارادت مرا میبابند چه اندازه بیشتر یك برهمن (که از اعلاترین طبقه شمرده میشود) ویك شاه پارسا

دراین جهان ناپایدار و ناخورسند درآمده (میتواند) مرا بیابد، بنابراین مرا پرستش کن [۹].

۳۴ ـ(پس) ذهنت را بمن تمرکز ده وارادتمندمن باش‌ومرا بیرست ومرامحترم باین‌ترتیب درمن ثابت شده ومرا هدف (آمال) خود قرارداده بسوی من‌خواهی آمد.

باین ترتیب مکالمه‌ی نهم‌که یوگ دانش و راز شاهی نامیده شده بپایان میرسد

توضیحات

۱ ـ۲ـ الهام ـ دانشیکه به الهام میبابیم علم لدنی نامیده میشود که به مطالعه و آزمایش نیست ، بلکه بخشش ایردی وسعادت سرمدی و نیروی طبیعی است و هر که ازآن بهره‌مند گشت ، البته خوشبخت است آنچه فضلاء وعلماء بمطالعه و تجربه درك میکنندومیسنجند او بدون مطالعه درمییابد و میبیند و میشنود و چنین استعداد یکنوع نیست، بلکه بانواع است و هر کسی دررسته محصوص باندازه کم یا زیاد از چنین سعادت برخوردار میشود ،ازاین است که مولانا بلحی فرموده . «هر کسی را بهر کاری ساختند میل‌طبعش را درآن انداختند»

۲ـ۳ ـ ایمان ـ مومن باید اعمال خود را بآفریدگار نیازبکند و نیروئیکه برای اعمال باو داده شده آنرا بخشش ایردی بداند وسپاسگدار باشد در قرآن میفرماید:ـ«اگر خدا را دوست میدارید پس مرا (که فرمان او بشما میرسانم) پیروی بکنید تا خدا شمارا دوست بدارد».

۳ـ ۴ ـ حنبه ـ آفریدگار از حنبه ناپدید اوبرحهانها محیطاست ودرهمه‌میباشدولی چیزی در او حا ندارد .

۴ـ۵ ـ سرچشمه ـ آفریدگار واحب‌الوحود وموحودات‌ممکن‌الوجودمیباشنددراین بیت نشان میدهدکه‌همه خدا نیست ولی خدادر همه هست وهرچه هست، از فیض اوست‌واو باندازه‌ای برتر و منره‌تر است‌که هیچ شیئی باو ارتباط ندارد .

۵ـ۷ـ درمیآیند ـ بعقیدهٔ هندوان آفرینش‌دوره دارد ، ولی‌آغازوانجام‌نداردموجودات در هر دوره پدید و نا پدید میشوند ، ولی نابود نمیگردنددرپدید مرکب‌ودرحالت‌ناپدید

مجرد و بسیط میشوند وزمان هر دوری البته نامعلوم وطولانی است ومیتوان آنرا مانند بعد ستارگان بلکه میلیونها بار از آن بیشتر تصور کرد وهر دوری اختصاص دارد بلکه هر قرنی از زمان و سال عادی خصوصیتی پیدا میکند، و این سلسله جاری است و نهایت ندارد باستثنای اینکه روانهای پاك شده و مجرد گشته که بآفریدگار معرفت یافته‌اند از چنین سلسله و زنجیر آزاد میشود .

۶ ـ ۸ ـ چار و ناچار ـ به نیروی پراکرتی (ماده یا گوهر تنی) انفاسیکه در زنجیرهای مایا یعنی عالم وهم وخیال پابند شده‌اند چاروناچار در جهان تن پدید گردند .

۷ـ ۹ـ نشسته‌ام ـ بندش در عالم شهود است که روز ایزدی است، ولی در شب ایزدی موجودات به کتم عدم آرام گیرند و باز بنا بر آمال قیود زاد گذشته و بنا بر طبیعت پراکرتی متحرك میگردند ولی این آمد وشد وجمود و حرکت آفریدگار منزه و برتر است گرچه اصلی همه تغییرات اوست .

۸ ـ ۱۰ـ تربیت تدریجی از خصوصیات طبیعت است چنانچه سنائی میفرماید «سالها باید که تا یك سنگ اصلی ز آفتاب لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن» و بنا بر همین خصوصیت طبیعت عرفاء مسئله ارتقاء را بر نظر آورده‌اندو ترتیب آموختن حکمت در هند باستان نیز همچنین بود یعنی از مطالب سطحی وزودفهم و آسان تدریجاً دانشجورا به نکات عمیق و پر اهمیت متوجه میگردند واین گونه ترتیب آموزش را (Arundhati-nyaya) مینامیدند و این دوکلمه از رسمی است که در ازدواج بجا میآورند یعنی داماد بینائی عروس را میآزماید و باواولا چیزیکه نزدیك و بزرگ باشد نشان داده نام و خصوصیات آنرا میپرسد و بعد چیزی دورتر نشان میدهد ، تا اینکه او را بآسمان متوجه کرده، برخی از ستارگان مینماید وبالاخره بستاره (Arundhati) یعنی سها که میان ستارگان هفت اورنگ (بنات النعش) ستاره بسیار کوچکی هست نشان داده میپرسد که آیا آنرا میبینی واگر بگوید میبیند قوت بینائی او ثابت میگشت .

آنچه رو به تکامل میرود یکبارگی کامل نمیگردد همچنین روان بشریکه در جهان ترکیب و فساد آلوده شده تدریجاً در هر زادبو باندازه استعداد از آلودگی و نقص درمیآید تا اینکه در انجام کاملا مجرد و بی نقص گشته بمبدأ می پیوندد .

۱ـ ۱۱ـ آگاه نیستند ـ دانشمندان بزرگ وپیغمبران را مردم در پیکر بشر دیده و مانند خود یافته ، بعظمت باطنی آنان پی نمیبرند ، چنانچه درقرآن میفرماید : «چیست این پیغمبر (که مانندما) غذا میخورد و درکوچه و بازار راه میرود ۸ر۲۵» ونیز گویا اشاره به بت پرستی باشد که صفات ایزدی را تجسم کرده و میکنند . یا اشاره به تصوری هست که آفریدگار را شخصیت میدهند و او را بصفات مخلوق میستایند و تقاضائی از او میکنند که

سبت بآن‌حقیقت عظیم پست وبیهوده هست.میفرماید که خداوندرا بایدخالق همه‌موجودات ماورای جهان تن به نظرآورد و اورا اصل همه هستی بلکه ازهستی و نیستی برتردانسته و پرستند .

۲-۱۲- راکششان- یعنی غول بیابانی وآسوران درایران دیوان .

۳-۱۳- دانشمندان بزرگ - مهاتما (نفس بزرگ) پارسایانیکه نهادشان یعنی خلقتاً نیك ومایل‌بخوبی‌و راستی میباشند ورو به حقیقت‌گامزن هستند به پروردگار مؤمن‌و اخلاص و صمیمیت باو توحه‌دارند ودرعقیده‌آنان هیچ‌گونه شك وتردید پیدا نمیشود .

۴-۱۴- بزرگ داشته -قرب‌به‌پروردگارحهارحیزلازم‌دارد: اولا تجلیل‌یابزرگوار ساختن‌او.دوم-ذوق واشتیاق‌به نردیکی باو.سیوم-ایمان وچهارم-عشق وارادت .

۵-۱۵- یگانه وبسیار-وحدت وکثرت- مقصود برخی‌خداوند یگانه راازموحودات ممتاز دیده اورا منفرداً میپرستند و بعضی او را در همه موحودات میدانند یکی معتقد بوحدت شهودی ودیگری‌مؤمن‌بوحدت‌الوحود است .

۶-۱۶- ریحته میشود- حین عبادت و بحاآوردن رسوم دین ،را باید در نطرداشته باشند ترتیب عبادت‌روزانه هندوان حنین بوده‌وهست:

درزمین تمیزباگل پاك حائی بلندکرده ،روی‌آن‌شاخهای حوب صندل یاچوب‌دیگر نهاده روشن میکنند· پس‌ازآن حند تن دورآن نشسته ،ابیاتی‌از سرود ویدا ودیگر ادعیه میخوانند و یکی هست‌که پیوسته روغن روی‌آتش میریردکه مشتعل بماند و نیر برخی از اشیاء دیگر ازحمله‌گیاهی بنام (Ausadha) که سمبول خوراك حانداران‌است ودرآخر از خوردنی‌که به‌نیت نیاز درست میکنند،همه اندك میخورند و غیر از این رسوم دیگر نیز دارند .

۷-۱۹- عدم-هرگاه حهانیان‌که در پردهٔ عدم رفته‌اند بمشیت ایزدی در حهان‌تن پدید میشوندآن حنبه را (Asat) یعنی ناراست‌گویندکه معدوم و بظاهرموحوداست، بنا- برعقیده دانشمندان هند عدم بمفهوم نیستی نیست زیراکه نیست، هست‌نمیشود ولی ناپدید چون‌آن نا معلوم است وآنچه میبینیم و درك میکنیم جهان علل و معلول است و علت اصلی آن را نمیدانیم .

۱-۲۱- رفت وبازگشت -گتاگتم -رفتن وبازگشتن -آنانکه اعمال نیك‌کرده‌اند ولی‌کامل نشده‌اند از حهان میروند وباز میگردند تاکامل شوند ونواقص‌آنان دورگردد.

۲-۲۳-آئین پیشین میروند- بایمان‌کامل و اخلاص‌اگر شخصی‌آئین و دین دیگر پرستد، درحقیقت او پروردگار یگانه را میپرستد ودرانحام راه راست‌را مییابد.

۳-۲۴- باین حهان بازمیآیند-تا اینکه بحقیقت پی‌برند .

۴-۲۶- برگی- تاکنون هندوان درحین عبادت گل به‌ایزدتقدیم میکنند .

۵-۲۹- موجودات یکسان میباشند- مقصود پروردگار یکی را عزیز ودیگری را ذلیل‌نمیسازد. باران رحمت اوبرهمه یکسان میبارد و هرکس باندازهٔ استعداد و فهم ازآن بهره‌مند میگردد ،قطره‌های‌آب باران اگر برسنگ رسیدند از سنك سبزه نمیروید و اگر برخاك‌باریدکه زیرآن شن باشدگیاه سر درآورده‌ونه بالیده خشك میشود واگر برخاك‌نرم باریدکه‌ته‌آن‌رطوبت‌باشد، تخم‌بصورت سبزه سردر میآورد و بعد درخت میشود ،وبرمیدهد و شیرینی‌وتلخی وخوش ذایقه شدن میوه وابسته بچگونگی زمین وآبی است که بآن میرسد.

۶-۳۰- عزم او درست بوده - چنانچه پیش اشاره شد جامعه در چهارصنف یا طبقه منقسم میشود: اولا برهمن یا صنف روانی ودانشجو ودوم-کشتری یا چتری صنف لشکری و سیوم -ویش یا گروه بازرگان‌وکشاورز وچهارم-سودرکه کارشان چاکری است تا چندی پیش سودر را برهمن چنان نحس میدانست که ازسایهٔ او فرار میکرد وسودر درمعابدراهی نداشت وکلمه سودر بمفهوم گنه‌کار وبدکردار است. در این بیت مقصود این است که‌پست‌ترین فرد جامعه اگر صمیمانه پروردگارش را بپرستد،رتبه اوکه در نظر دیگر طبقه‌های جامعه پست میباشد درپیشگاه پروردگار برعکس بلند واخلاص اورا پروردگار میپذیرد و رحمت و سعادت برای اوهمچنان است که برای یکتن عابد صنف اعلای جامعه میباشد در قرآن میفرماید: «گرامیترین ازشما نزد خدا اوست که میان شما پرهیزکارتراست۱۳ر۴۹ پس برتری وپستی ازنژاد وثروت نیست بلکه ازعمل است وهرچند یکی بظاهر پست‌باشد درنجات برای‌گشوده شده و بدترین گنه‌کارچون از اعمال خود پشیمان گفت و خواست بسوی خوبی وپروردگار خود برگردد مانعی درپیش نیست بشرطیکه بازگشت اوصمیمانه و با عزم ثابت باشد .

درجامعه هندقوانین طبقه‌بندی‌بسیارسخت بودندزن‌عموما ومردها خصوصاً نمیتوانستند سرودهای وی را مطالعه‌کنند وبخوانند حتی طبقه ویش در نظر برهمن پست بودآموزش گیتا طبقه‌بندی‌را از میان برداشت وفرمود هرکه‌هرچه باشد اوکه صمیمانه به‌پروردگارش رو آورد بهدف میرسد وخداشناسی وقرب ایزدی محصوص به برهمن نیست ولی کامیاب گشت واکنون‌سیلاب فرهنگ اروپاکه بسوی خاورشدت سرازیر شده امید است‌طبقه‌بندی کم‌کم ازمیان برود یاسست گردد ولی اروپائیها به‌جای طبقه‌بندی وتبعیض‌نژادی دارند که آن نیز تا نیم قرن دیگر شاید ناپدیدگردد .

۷-۳۱ هرگز نابود نمیشود - تائید فکری است که دربیت ۳۰ گفته شده .

۸-۳۲- رحم‌گناه - زنان - زن نیز نمیتوانست ویداها را بخواند - مقصود از رحم

گناه ـ نطفه‌ایکه ازدوصنف مختلف یکی اعلا و دیگرپست منعقد بشود با نطفه‌ایکه از فسق قرار گیرد .

۹ـ۳۳ـ پرستش کن ـ درصورتیکه درنجات برای‌پست‌ترین صنف جامعه بازاست‌برای شخص برهمن‌که خلقتاً وظیفه او مطالعه نامه مقدس دینی و عبادت و ریاضت است وبرای بزرگان و شاهان که همه وسایل مطالعه را دارند آسانتر خواهد بود پس حطاب بارجن میفرماید : توکه شاهزاده هستی‌اینکار را بخوبی توانی‌کرد ، بنابراین مرا پرستش‌کن‌تا رستگار گردی ونجات بیابی .

خلاصه‌ی مکالمه‌ی نهم

این مکالمه توضیح و تفسیر مکالمه‌ی گذشته است، کرشنا میفرماید: رازیکه ترا بحقیقت عارف کند، اینک آشکار میکنم. این علم را دانش واسرار شاهانه گویند و هرکه باین دانش مؤمن نیست بمن نمیپیوندد و باین جهان مرگ بازمیگردد. بدانکه همه جهانها ازمن که ناپدیدم پر و «من» همه‌را فراگرفته‌ام. ریشه موجودات درمن استومن دو جنبه دارم : یکی- اعلا ودیگر - ادنی و همه موجودات در جنبه‌ی ادنی یعنی تعینات من که عالم شهود است و در انجام هر دوره‌ای از زیست، تنی درمن درآمده ودرآغاز دیگر ازمن برون میشوندو این عمل آفرینش هیچگونه مرا پابند نمیسازد، ومن بآن‌مقید نیستم ودر نظارت من پراکرتی (هیولاء) موجودات را پدید میسازد وچرخ جهان بگردش درمیآید ، اشخاص نادان مرا در عالم شهود مجویند و از حقیقت اعلای منکه تجرد محض است غافل میمانند و درداش. از دانش صحیح بی‌بهره مانده و فاسدگشته، صفات مکروفریب‌اهریمنی درآنان پیدا میشود. واما مردمیکه باطنشان پاکاست، بجنبه اعلای‌من متوجه‌شده و مرا سرچشمه‌ی هستی‌دانسته میپرستند.

اوکه داناست نیاز دانش را درراه عشق بمن نثار میکند در حقیقت نیازش منم و نیازیکه بنام نیاکان میدهند نیز بمن میرسد وهمچنین چوبیکه هنگام عبادت روی‌آتش میگذارند و

سرودهائیکه میخوانندوروغنی که پوسته بر آتش عبادت میریزند ومن هستم پدر ومادرهمه جهانیان وروزی دهنده ونگهدارنده وکلمه ی مقدس ویداهای سه گانه وراه حق وشوهر وآقا وگواه وملجاء وپناهگاه وعاشق واصل و تحلیل کننده همه ی اشیاء و تخمی که نابود نشدنی است ودهنده ی گرم وسرد وفرودآورنده و بازدارنده ی باران و بی مرگی ومرگ ووجود وعدم ودانا بر کیفیات سه گانه (پراکرتی) .

آنانکه سومای مقدس را مینوشند وازگناه پاك شده اند بوسیله ی من بهشت را میجویند و به جهان پاك ایزدان صعود کرده از نعمت های بهشت برخوردار مشوند وچنین نیکان هرگاه کاملا پاداش اعمال نکشان را یافتند بجهان تن باز میگردند ولی آنانکه تنها مرا خواستند و بمن روی آوردند وماسوای مرا در نظر نداشتند آنانرا من حفظ میکنم ولی آنانکه ایزدان دیگر را خواستند و پرستیدند، آنان نیزدرحقیقت مرا پرستیده اند و درهمه صورت گیرنده وپذیرنده (حقیقی) همه نیازها منم وهر کس بمیزان پاکی واستعداد مقامی میابد وبمن نزدیك مشود.

آنانکه پرستنده ی (بتان) ایزدان هستند، بسوی ایزدان میروند و اوکه نیاکان را میخواهد بجانب نیاکان رهسپاراست و اوکه بعناصر دلبستگی دارد بعناصر میپیوندد واوکه مستقیماً مرا میخواهد مرا میابد واگر ازارادت واخلاص برگ سبزی یاگلی یامیوه ای یاجرعه ی آبی بمن تقدیم کند آنرا میپذیرم، زیرا از دلی رسیده که پر از مهر وصداقت است. بنابرین هرچه ازروی ارادت بیاده ی من کرد نیازی است که بمن خواهد رسید واین طریق عمل رازهد ازخواهشها مینامند، موجودات همه درنظرم یکسان هستند، نه دوست کسی هستم و نه دشمن کسی، ولی هرکه مرا خواست او در من است و من دراو هستم وگرچه اوگنه کارترین باشد چونکه عشق من در دل دارد سرانجام براه راست گامزن شده سکون جاوید خواهد یافت. ای ارجن عاشق من تباه ونابود نمیشودو درانجام حقیقت را مییابد پس ازشادیهای این جهان (که درحقیقت شادی نیست) درگذشته مرا بخواه وبمن پناهنده شو ونیازت را بمن تقدیم کن ومرا اصل و مقصود وهدف خویش قرار ده تا بسوی من بیائی .

مکالمه‌ی دهم

سلسله‌سخن‌را جاری داشته کرشنا فرمود:

۱ــ به‌اعلاترین سخن گوش ده، چونکه بهبودی ترا میخواهم وبرتو که ارادت من هستی‌آشکار میکنم.

۲ــ نه گروه ایزدان ونه دانشمندان بزرگ حقیقت مرا نمیتوانند درك کنند زیرا که من‌آغار (وسرچشمه) همه ایزدان ودانشمندان‌هستم.

۳ــ (ولی) او که مرانازاد و بدون‌آغاز و خداوند جهانهاعقیده دارد، اوبدون غفلت ونادانی میان میرندگان هست وارهمه گناهان‌آزاد است.

۴ــ عقل ودانش، ببودن حیرت ووهم ودر گذشت وراستی وخبط‌حواس ظاهر و سکون دل وشادی ودرد زیست وعدم‌ترسی ونه ترس.

۵ــ بی‌آزاری و یکسوئی (دراندیشه) وقناعت و ریاضت و بخشش و شهرت و گمنامی انواع حصوصیات افراد بشر (موجودات) میباشند که ازمن درآمده‌اند.

۶ــ هفت دانشمندان بزرگ و نیزچهار تن[1] باستانی ومنوها برطبق طبیعت و نفس من‌پدید شدند وازآنها این‌نژاد (بشر) تولید گشت.

۷ــ او که‌بدرستی فرونیروی‌مرا دانست‌دراین[2] یوگ‌تزلزل ناپذیربمن‌میپیوندد

و دراین هیچ گونه‌شکی نیست .

۸ـ اصل همه من میباشم وهمه ازمن درآمده‌اند واین حقیقت‌را دانسنده‌دانشمندان با توجه کامل مرا می‌پرستند .

۹ـ باانديشه‌آنان که برمن (تمرکزیافته) و زیست‌آنان‌که در من نهان گشته (فکر) همدیگر را روشن کرده و همواره سخن از مـن گویند اینها خـورسند و قانع[3] میباشند .

۱۰ـ وباینها که همواره (بـه یاد) مـن (فکرشان) پیوسته شده وبارادت مرا میپرستند، من عقل[4] ودانش میدهم که بوسیله‌ی‌آن بسوی من میآیند .

۱۱ـ ومحض شفقت تاریکی راکه از نادانی پدید شده (درآنها) نابودساخته و ذهن‌آنان درباطن (استوار) نموده وبچراغ روشن دانش (برمیافروزم).

۱۲ ـارجن گفت :

تو برترین برهما هستی[5] وبرترین مسکن وبرترین پـاك کننده و قدیم‌ترین و نخستین از ایزدان نازاده وبرخداوند .

۱۳ ـ تو را همه پـارسایان ورشی (دانشمندان) ایزدی چـون نارده[6] واسیتاو دیولاوویاسه‌چنین خطاب کرده‌اند واکنون خودت نیز بمن‌آشکار کردی .

۱۴ـ من‌آنچه ازخود فرمودی، راست عقیده دارم، ظهورترا نـه ایزدان ونـه دانواها[7] ادراك نکرده‌اند .

۱۵ـ البته خودت ذات خودرا میدانی که سرچشمه موجودات وخداوندوجودو ایزد ایزدان وخداوند جهانهاهستی.

۱۶ـ ای کرشنا؛ بمن برگو، بدون‌اینکه استثنائی گداری‌ازصفات[8] ایزدی خود که‌بآن براین جهان محیط شده‌ای ودرآن هستی وبیرون ازآن جاداری .

۱۷ـ چگونه‌تورا بدانم وهمواره باندیشه‌ی‌توباشم وبچه‌صور (پدید) میشوی که باندیشه‌ی من درآئی .

۱۸ـ به تفصیل یوگ وفر (مظهریت[9] خودرا) بمن‌بازگو، زیرا که هیچ‌سخنی مانند سخن حیات دهنده‌ی تو برای من نمیباشد ومن ازشنیدن‌آن سیر نمیشوم .

۱۹- کرشنا فرمود :

با برکت باشی، جنبه‌های ایزدی خودم را خـواهم گفت، اما تنها برای آنانکه برجسته (دانشمند) میباشند زیرا که در تفصیل (صفات من) نهایت ندارند[۱۰] .

۲۰- ای ارجن؛

مـن نفس (حقیقی) هستم که دردل موجودات قرار گرفته‌ام ومن آغـاز ومیان و انتهای موجودات میباشم .

۲۱ - از میان آدتیان[۱] (ایزدان) من وشنو هستم و ازروشنائی خوررخشنده و از ایزدان باد (Marichi) من مروت واراختران من ماه میباشم .

۲۲ - از نامه‌های (مقدس) ویدا من ساما ویـدا[۲] و از ایزدان آسمانی واسوه (Vasavah) و از حـواس پنجگانـه مـرکز انـدیشه[۳] واز افـراد بشر چیتن (یعنی آگاهی) .

۲۳- وازردراها (یعنی گروه آسمانی) من شنکراو ازیکش وراکش من کبیره واز وسوس من اگنی (آتش) وازقله‌های کوه من مرو[۳] هستم.

۲۴- وازپروهمت (مؤبد خانواده) من برهسپتی[٤] وازسالار لشکر من اسکنده واز دریاچه من دریای (بیکرانه) هستم .

۲۵- و ازپارسایان بزرگ مـن بهرگو (Bhrgo) و از سخن کلمه «اوم» و از نیازها نیاز ذکر یا سکوت و (فکر) و از اشیاء نه جنبیدنی (کوه) هیمالیا[۵] .

۲۶- و از درختان درخت اسوتته[٦] (Asvattah) و ازپارسایان ایزدی نارده و ازگندروان چتره‌زنه واز برگزیدگان پارسا کبیله .

۲۷- ازاسبان مرا اجای‌سروش[۷] بدان که ازامرتازاده واز فیلان پیل شاهی ایراد ته و از مردان نرادیپم (شاه مردان) هستم .

۲۸- واز افزار رزم صاعقه وازگاوان کامه‌دك[۸] (Kama dhuk) و از تـولید کنندگان کندرپه واز ماران داسوکی هستم .

۲۹- واز(ماره) ناگاانن‌ته (Ananta) وازمردم درياورونه وازنیاکان درگذشته آریامه (Aryama) وازآئین دهندگان یما[۹] میباشم .

۳۰ـ و از گروه دایتیه (Daitya) پرهلاده (prahladas) و از شمار کنندگان زمانه هستم و از میان درندگان درنده شاهی (یعنی شیر) و از پرندگان پورویتتا (vinata)

۳۱ـ ازپاك کنندگان باد هستم و ازبردارندگان افزار جنگ راما[1] وازماهیان نهنگ وازرودها رودگنگ .

۳۲ـ ازآفرینش من‌آغاز وانجام ومیان و ازعلوم دانش خودشناسی[2] و از کلام استدلال میباشم .

۳۳ـ ازحروف تهجی نخستین حرف ـ الف ـ ونیز تکرارآواز[3] واز زمانه زمان بیکرانه و من‌آفریننده‌ای هستم که روی او بهمه سو برمیگردد .

۳۴ـ ومن مرگ هستم که همه‌را فرومیبرد و اصل‌آنانکه (درآینده)سعادتمند خواهند شد وازصفات زنانه من شهرت ونیز من پیش رفت وسخن وحافظه وهوش و ثبات وشکیبائی هستم .

۳۵ـ واز سرودها برهت ساما[4] (Brhat Sama) و از ابیات مقدس گایتری و از ماه‌های سال مارگه شیرسه و از فصل‌های سال من فصل برآورندهٔ گلها (یعنی بهار).

۳۶ـ و ازکار فریبنده بازی قمار و از چیزهای‌رخشنده تشعشع ومنم پیروزی[5] و کوشش واستقامت وخوبی درآنچه خوب است .

۳۷ـ و از ورشنبی (خانواده) من (خانواده) واسودیو[6] و از پاندوان من ارجن (دهننجی) و از پارسایان ویاسه واز شعراء اشان میباشم .

۳۸ـ وازآئین (که‌قضاوت میکند وسزا میدهد) من‌تازیانه (داد) وازجویندگان پیروزی من سیاست دانشمندانه وازآنچه نهانی است من‌خاموشی واز دانایان‌دانش من (خود) دانش هستم .

۳۹ـ وآنچه‌اصل‌موجودات هست‌منم وجنبنده ونجنبنده بدون من‌وجودندارند.

۴۰ـ نیروهای من نهایت ندارند وآنچه‌آشکار شد (وگفتم شمه‌ای از بسیار) و مثال واندکی ازآن است که پایان ندارد .

۴۱ـ وآنچه با جلال[۷] وراست وجمیل وتواناست، بدانکه از من پدید میشود و بهره‌ای ازروشنائی شکوه وجلال می‌میباشد .

۴۲ـ ولی دانش به‌تفصیل چه‌سودی به‌تو دارد (مختصر اینکه) بدان همه‌جهانها به بهره‌ای از من محیط شده‌اند[۸] و من پاینده هستم .

توضیحات

۱-۶- چهارتن باستانی- مقصود ازچهار جوانان عذب (Kumara) که‌درمراتب روانی ومرموز این جهان برترین مقام را دارند.

۲-۷- دراین یوگ- مقصود یوگ (ورزش‌روانی) که رسیها ومنوها دارند وآن دره نمونه‌ای ازنیروی نامحدود من است.

۳-۹- قانع میباشند مقصود از قناعت و خـورسندی یا رضایـت نمودن آز برای مشتهیات است.

۴-۱۰- عقل‌وداش (Budahi-yogam) وابستگی بدانشی است که‌لدنی‌والهامی و ازتفکر ومراقبه هست.

۵-۱۲- برترین‌هستی برهما-ازعبارت این بیت معلوم میشود که گوینده گیتاپرستنده صمیمی ایزد وشنو بوده زیرا صفاتی‌که از اوذکرکرده صفات ایزد و شنو میباشند ومظهر آن ایزد راکرشنا قرارداده درعصر ویدائی اندره ازایزدان محبوب‌آریای هندبود وپس‌از او اگنی وورونا ومترا واشون‌بودند وبعداز میان‌آنان‌سه‌ایزد برگزیده‌شدند: یکی- برهما یعنی آفریننده ودوم- و شنو علت پایندگی وسیوم- شیوا یعنی نابودکننده و پس از زمانی برهما از میان رفت و مذهب هندوان میان پرستش وشنو و شیوا قرار یافت‌که تـاکنون پاینده است.

۶-۱۳- نارده-یکی ازپارسایان بزرگ افسانه‌ای‌که‌مانند او درایران سروش‌میباشد.

۷–۱۴– دانه‌واها – بانگلیسی (Demi - God) یا نیمه خدا .

۸–۱۶– صفات ایزدی خـود– مظاهر یـا صفات (Vibhutaya) تقریبا بمفهوم (Idea) یا اعیان افلاطون یا فره‌وشی‌اوستا بمعنی فره‌ایردی یا مطهرایزدی گرفته شده‌که موحودات را فراگرفته و برهمه حهانها محیط است.

۹–۱۸– مطهریت خودرا– بشرذات ایردی‌را بهیچ وحه‌نمیتواندد‌رك کند، ولی‌فعالیت اورا در حهان تن‌بوسیله‌ی مطاهرایزدی میتواند بداند وآن نیز تنها به‌صفای باطن و چشم بصیرت ممکن است. ارحن خواهش میکند فعالیت ایردی‌راکرشنا شرح دهد.

۱۰–۱۹– نهایت ندارند– در قرآن میفرماید «اگر در یامدادی بشود و بآن‌کلمات (فعالیت) پروردگار من نوشته بشوند آب دریا به پایان خواهد رسید پیش از آنکه‌کلمات پروردگار همه نوسته بشوندگرچه بیاری (آب) دریاهای دیگربیاورند ۹ ، ۱ ر۱۹».

۱–۲۱ –آدتیان – ایزدان عصرویدائی ارجمله وشنوکـه‌گوینده‌ی‌گیتا اورا برهمه برتری داده اینها درشماره دوارده بودند مروت –۴۹۰ ایردان بادشمرده‌شده‌اند و یکی‌از آن‌که باید برتر باسد مروت است اختربربان سنسکرت نخشتر (Nakshatra) مقصود پروردگار بصورت هستی درهمه موحودات وحود دارد. در برحی نارزتر ودربعضی‌ظهورش کمتراست، نسبت بحمادات در نباتات‌آثارزیست بیشتر و فعالیت ایردی‌آشکارتر ونسبت به نباتات در حیوان روشنتر ونسبت بحیوان در بشرکاملتر ومیان افراد بشر در پـارسایان و دانشمندان و پیغمبران نیرومندتر است ودرهمه میباسد، از اینرو دراین مکالمه ازانواع اشیاء وحاندار بهترومعروف‌تر را برگزیده میگوید خداوند دراوآشکارترپدید شده .

۲–۲۲– ساماویدا –ازجهارنامه ویداها، یکی ساما ویداست‌که حنبه شعروموسیقی‌آن بیشتر است.

۳– مرکز اندیشه – بانگلیسی (mind) بفارسی باستانی (manangh) و بـه سنسکرت منه (manah) یادهن یا نفس. حیتس نام یکی‌از پارسایان نررك بمفهوم شعور وآگاهی وعقل.

۳ – ۲۳ – مرو – کوه افسانه‌ای نطیر آن در اوستا کـوه هـرابرزایتی است [Hera berezati] مقصود – زیبائی وحلال و خوبی محض از پروردگار است وهر-چه زیبا و شایسته هست ازپرتو اوست .

۴–۲۴– برهسپتی–بفارسی باستان برزبر پایتی وبفارسی‌کنونی برحیس (سیاره‌مشتری نماینده‌ی سعادت) اسکنده یاسکنده نام افسانه‌ای‌از سپه‌سالار سپاه‌ایردان وگویا در ایران نطیر اورستم باشد ولی او تهمتن و پهلوان ایرانیان است وممکن است‌که داستان‌گوحود آسمانی را بصورت بشربرزمین‌آورده است .

۵–۲۵– هیمالیا–کوهستان شمال هنداین‌کلمه از،هـم بفارسی وزم بمعنی‌سرد وآلیا بفارسی‌اله‌بمعنی مکان یالانه ومعنی ترکیبی‌آن مکان‌سرماست و بلندترین سلسله‌ی‌کوههای زمین است وهمواره ، قله‌ی‌آن ازبرف‌پوشیده شده .

۶–۲۶– اسوتته (Asvattah) ونام درخت مقدس نارده –نـام پارسائی‌که میان

ایزدان و بشرواسطه میباشد-گندهروا- بفارسی باستان‌کندریوا در افسانه‌های هند مطرب و خوانندگان‌آسمانی چتره‌رته (Chitra rotha) بمعنی ارابه پرنگار کپیله که‌ذکرش در جای دیگر این نامه اشاره شد مؤسس وآموزنده فلسفه سانکهیاست .مونی-دانشمند .

۷-۲۷- احای سروش - نام اسبی‌که ازامرتا یعنی نمیرندگی‌زاد ومقدس شمرده میشود درایران وهند باستان نامهائی ازکلمه سروس (Saravas) ترکیب شده‌اند چون هوسروس‌که اکنون خسرو تلفظ میشود (airavata) فیل‌شاهی ومقدس‌آسمانی، نره‌دیهم- بمفهوم شاه مردان ونظیرآن در ایران نام خشایارشاست‌که از خشا وارشا بمفهوم‌شاه‌مردان ترکیب شده .

۸-۲۸-کامه‌دك- دهنده‌ی‌کام -کندرپه بمعنی ایزد عشق و شهوت و اسوکی - مار آسمانی خیالی .

۹-۲۹- یما- بفارسی جم-پادشاه‌پیشدادی درایران،ولی‌درهنداوایزدی است‌که‌ارواح را قبض میکند نظیر او بعربی عزرائیل است .

۱-۳۱- راما- نام پادشاه داستانی هندکـه بدادوکشورداری و دیگرصفات برجسته معروف ومورد پرستش هندوان است مانند او درایران فریدون میباشد .

۲-۳۲- دانش خود شناسی کلام - تاخودرا بشناسیم دیگران رانیز بخواهیم‌شناخت واگر چیزی از دیگران بشناسیم البته ناقص‌خواهد بود، خودشناسی هراندازه‌که واضح و قوی باشد اعتماد به نفس بیرقویتر گردد وکلام یا منطق واستدلال بزبان سنسکرت پرودتم (Pravadatam) واده (Vada) بحث برسه نوع میشود: یکی‌آنکه دوتن بحث‌میکنند و میکوشندکه بصحت وحقیقت مسئله پی‌برند و دیگرکه ویتانده (Vitanda) گویند در آن یکی از دوتن بجای بحث انتقاد و نکته‌گیری بردیگری میکند بدون اینکه بخواهـد حقیقت مسئله را بداند وبه نتیجه برسد وسیوم حلپه (Golpa) کوشش یکی براین است‌که خودرا دربحث برحریف‌برتری دهد خواه دلایل معقول بیاورد یا بیهوده وغیرمنطقی .

۳-۳۳- تکرارآوار مرکب سدن درآواز در یك حرف‌که درزبان فـارسی‌کنونی نمیباشد چون حرف «دها» یا «گها»که باید به یك نفس تلفظ‌کرد یعنی حرف دوك‌درآواز (ه) حذب میشود و یك‌آواز میگردد .

۴-۳۵- برهت‌ساما -گایتری -مارگه شیرسه- برآورنـده‌گلها - برهت‌ساما نـام سرودی است‌که ازسرودهای ساما ویدا-گایتری بیتی است ازسرودیکه در ستایش خورشید گفته شده وبسیار پرمعنی ومقدس شمرده‌میشود، هندوان درحین عبادت‌آنرا مکررمیخوانند مارگه شیرسه -ماهی ازسال هندوان‌که بحساب تقویم اروپائی درماه نوامبر ودسامبرواقع میشود -ازآورنده‌گلها مقصود ازفصل بهار است .

۵-۳۶- منم پیروری- مقصود من قوه پیروزی هستم درآنانکه پیروز میشوند .

۶-۳۷- واسودیو - نام خانواده کرشنا و نیز لقب او- پاندوان - پنج شاهزادگان فرزندان پادشاهی بنام پاند، بنابرین نام خانوادگی آنان پاندو بود. دهنن‌حی- بمفهوم برندهٔ ثروت یکی ازالقاب ارحن-ویاسه یکی ازپارسایان ودانشمندان عصرداستانی همنام ونظیر او درایران ویسه‌پدرپیران است. اشان- بمفهوم روشنائی روز نام‌یکی ازشاهان کیانی کی-کاوس بودکه مرکب ازکی+کوا+ اش میباشد و در این نام‌کلمه‌کی‌که اصل آن کـوی یاکوا بمفهوم شاعر ودانشمند است تکرار شده، نام‌کوی اشان یااشن درنوشته‌های باستانی هند نیز ذکر شده وازاین معلوم میشودکه صاحب این نام از قهرمانان مشترك آریای هند وایران بود.

۷-۴۱- باحلال- بربان سنسکرت‌ویوتی‌مت (Vivhutimat) بمعنی‌باحلال‌دراین بیت‌سه‌صفات برگریده‌شده‌اند یکی‌راستی. دوم‌زیبائی‌سیوم -نیرو ودرهرکه‌این‌صفات‌ایزدی تجلی‌کنند اوسعادتمند است.

۸-۴۲- بهره‌ای ازمن محیط شده‌اند- مقصود تحلی ایزدی برحهان تن‌کامل نیست زیراکه تحلی‌کامل راکه حلال‌نامیده میشود حهان تن‌نمیتواند تحمل‌کند ونابود میگردد.

مکالمه‌ی دهم در اینجا به پایان میرسد

خلاصه‌ی مکالمه‌ی دهم

کرشنا فرمودکه ای ارجن سخنانم را مکرر بر تو آشکار میکنم پس گوش ده‌که من اصل گروه ایزدان ودانشمندان هستم و اوکه مرا نه زاده بدون آغاز خداوند بزرك جهانها میداند و نیز اوکه میان میرندگان بخواب غفلت نیست واوآزاد است از نقص دانش وعقل و بیداری وغفلت وعفووراستی وبردباری و سکون وشادی ودرد وزندگی تنی ومرك وترس و نه ترسی و بی‌آزاری وتوازن وزهد وبخشش وآوازه وگمنامی صفات مختلف هستندکه درافراد بشردیده میشوند واز من پدیدگشته‌اند و اوکه مرا پدیدکننده‌ی همه میداند اراوشك و تذبذب دور میشودهمه‌اشیاء ازمن بجنبش وگردش درمی‌آیند ودانشمندیکه این حقیقت را دانست درخلوت وجلوت مرا میجوید و دریاد من سرور باطنی واطمینان قلب مییابد من باطن اورا روشن میسازم وغفلت راکه زائیده ازتاریکی است بچراغ دانش در او نابود میکنم.ارجن گفت‌که ای ذات ابدی واعلاترین پناه و ای روح اعظم و نخستین ایزد درست است‌که هیچ‌کس حقیقت ترا درك نمیکند وهمه دانشمندان‌ترا ندانسته‌اند اگرکسی تو را شناخته آن‌کس خودت هستی ای سرچشمه زندگی و ای خداوند برتر از همه جهانها وای ایزد ایزدان و فرمانروای آنچه بود و هست و خواهد بود استدعا میکنم‌که مرا آگاه فرمائی چگونه باوجودیکه همه‌کاینات را فراگرفته‌ای یگانه و

مجرد مباشی وچگونه تورا باندیشه درآورم من تشنه‌ی سخنان تو هستم که جان بخش میباشند .

کرشنا فرمود - بر تو برکت وسعادت برسد وایك مجملا تورا از فر ایزدی خودآگاه میسازم :

من روحی هستم که در دلهای همه موجـودات مستقر است ومن آغاز ومیان وانجام موجودات هستم واز ایزدان من وشنو و از روشنائیها درخشنده‌ترین خـورشید و از بادهـا (نیرومندترین باد) مروت و از ستارگان (دلکش‌ترین سیاره) ماه و از نوشته‌ها (برگزیده‌تریـن ویداها یعنی) ساماویدا و از نیکان واسوا واز حواس ذهن یانفس اصل همه اصلهاومیان الفاظ مقدس‌ترین لفظ اوم (Oum) ومیان‌کوهها بلندترین‌کوه وازاسبها قویترین اسب(ایزدی) واز افزار رزم مـن تازیانه‌ی (ایزدی)که بصورت صاعقه پدید میشود و از مهر ورزندگان من‌عشق (خالص) و ازمارهاانانته اژدهائیکه بی‌هدایت‌ونهایت است مختصر اینکه جوهر همه هستی من هستم وهرچـه پدید میشود بهرصورتیکه باشد از من است وبی‌من وجودی موجود نمیشود و نیروی ایزدی من نهایت نـدارد وآنچه شرح دادم اندکی ازبسیاراست. مختصر بدان‌که‌آنچه با فروزیبائی‌وراستی و توانائی است یك ذره از تجلی من است وبفراگرفتن تفصیل و جزئیات صفات من ترا لازم نباشد ولی این اندازه بدان‌کـه این جهانها همه ذره‌ای از فرونیروی نامحدود من میباشندو گرچه‌آفریننده منم ولی هیچ‌گونه بانها مقیدنیستم .

باین‌ترتیب‌مکالمه‌ی دهم‌که تسلسل مکالمه‌ی نهم‌میباشدو بنام‌دانش سلطانی یاتوصیف همه‌گیری خداوند برجهانهاست بپایان میرسد ودرمکالمه‌ی یازدهم سلسله‌ی‌سخن بازجاری است آنچه ازمکالمه‌ی دهم‌گفته‌شده ازاشیاء ونامهائی است‌که‌درنظر مردم‌آنعصر بسیار معروف وگرامی بودند ومقصودگوینده‌این است‌که‌گوهر واصل‌آنچه ازخوبی وزیبائی ونمرو ودانش در موجودات دیده میشود ذره‌ای از تجلی خداوند است

مکالمه‌ی یازدهم

در این مکالمه‌ی عظمت وقدرت واحاطه‌ی پروردگاررا تجسم نموده است وتفصیلی ازآن پیکرعظیم داده البته لازم نبود، ولی مقصود گوینده عام فهم کردن وتوضیح کامل است وبنظرمترجم (این نامه) تقریبا همین فکردرقرآن مجید با کمال اختصار بعبارت فصیح وبلیغ اشاره شده است والبته مفسرین ترجمه وتفسیرآنرا نوع دیگر کرده‌اند ونگارنده‌ی این نامه چنانچه بنظرم رسید میکنم وفکرمیکنم وآنچه در گیتا در این مکالمه میبابیم باآنچه درقرآن فرموده درمقصود اختلافی نباشد .

در قرآن درسوره هفتم (آیه‌های ۱۳۹ر۴۰)میفرماید:

وهرگاه‌آمد موسی بجای مقرر ما وسخن کرد باپروردگارش گفت پروردگارا بنما (حودت‌را) که بنگرم (پروردگار) فرمود که هرگزنخواهی دید مرا ولی بر کوه (جهان تن) بنگرپس اگر(مقابل عظمت من حرمن‌جیری موجود دیده شد) وبرقرار ماند درجایش پس (گویا) دیده باشی مرا و هرگاه (بر کوه جهان تـن) تجلی کرد پروردگارش‌آنرا مانند غبار (در نظر بصیرت اوریز ریز کرد) و موسی (ازهیبت‌عظمت پروردگار) بیهوش افتاد وهرگاه‌بهوش‌آمد گفت پاك هستی تو ومن بسوی توباز گشتم‌و از نخستین گروندگانم .

این مختصر در گیتا مفصل بیان شده‌ومیفرماید:

ارجن‌عرض کرد:

۱ـ این سخن که برترین راز متعلق بخودت وجزاز خودت هست ازمـرحمت بمن گفتی وازآن‌آنچه (علت) حیرت (و غفلت) بود ازمن‌دورشد[1] .

۲ـ بـود و نبود موجودات از تـو به تفصیل از مـن شنیده شد و نیز عظمت جاوید تو .

۳ـ وچنانکه توصیف نمودی خودت را همچنان است (ومن بآن مؤمن هستم) ولی میخواهم این حقیقت را معاینه کنم و به بینم[2] هیکل ترا.

۴ـ اگرمیاندیشی که از من (ممکن است) دیده بشود پس هیکل جاویدخود را بمن بنما .

۵ـ خداوند فرمود به بین هیکل مرا درصد بلکه هزارها انواع‌مختلف‌ایزدی در انواع رنگها وصوز .

۶ـ بنگرادت یها[3] ووسوس ورداراها و دواشون و مروت و بسیاری ازعجائب که هیچ وقت پیش ازین ندیده‌ای.

۷ـهمه‌ی‌جهان‌تن(وموجودات)رابه‌بین جنبنده وناجنبنده که‌همه‌درمن‌جادارند و نیزآنچه دیگر(که‌آرزوداری) و میخواهی ببینی .

۸ـ ولی با این چشم[4] (تن) نمیتوانی دید پس من بتو حشم ایزدی خواهم‌داد آنگاه یوگ ایزدی مرا ببین .

۹ـ پس سنجا یاچُگونگی هیکل ایزدی را بدهری تراشتره چنین شرح‌داد : چنین گفته خداوند بزرگ (یعنی) هری‌هیکل عظیم ایزدی خودرا (بارجن) نشان داد .

۱۰ـ(وجودی‌بودبا)انواع‌دهنهاوچشمهاودیده‌های‌عجیب وانواع‌زیورهای‌ایزدی وبسیاری ازافزاررزم که (برای حمله) بلند شده‌آماده بودند .

۱۱ـ با رشته (گل) ایزدی وجـامه وخـوشبو وروغن (معطر) و همه عجایب ایزد نامحدود بارخیکه همه سو باشدو (همه‌را به‌بیند).

۱۲ــ باروشنائی هزاران خورشید که یکایک زبانه کشند ممکن است شباهتی (بروشنائی فر) وجلال آن ذات بزرگ داشته باشند .

۱۳ــ ارجن همه جهانها را دید[1] که در بهره‌های بسیار منقسم گشته و همه در یگانه تن ایزد ایزدان جادارند (وبراو متکی هستند) .

۱۴ــ پس بحیرت فرورفت وموها برتن او راست[2] شدند (بنمار) سرفروآورد و هردو دست را جفت کرد وبخداوند (کرشنا) چنین گفت :

۱۵ــ همه ایزدان را می‌بینم که در هیکل تو میباشند و نیزانواع موجودات با خصوصیات‌شان و نیز ایزد برهما که بر تخت نیلوفر نشسته و همه پارسایان و ماران آسمانی .

۱۶ــ انواع دهنها وافزار رزم و سینه‌ها می‌بینم که همه سودرهیکل نامحدود تو که نه‌آغاز دارد و نه میان و نه پایان میباشدای خداوند همه وای دارنده‌ی هیاکل نامحدود .

۱۷ــ گویا ازفرتو همه جا روشن شده باشمشیر[3] رزم وگرز و تاج می‌بینم که (آن‌روشنائی) بلند شده چون «زبانه»ی آتش یاچون خورشید تابنده‌که (نگاه‌را) خیره میکند ازهرسو درآسمان اندازه نشدنی و نه پیمودنی.

۱۸ــ توفنا ناپدیر برتر از ادراك اعلاترین گنج مکان‌آرام نگهبان تغییر نشدنی دهرما (یعنی دین وآئین ووظیفه) وترا من حقیقت قدیم میدانم.

۱۹ــ وتورا بدون‌آغاز و میان و پایان می‌بینم‌ای نیروی نامحدود با افزارهای رزم بیشمارماه‌وخورشید (گویا) دوچشم‌تومیباشندوچهره‌ی‌تورا چون‌آتش کد(حرارت) و درخشندگی همه جهانها را میسوزاند میبینم .

۲۰ــ آسمان و زمین ازتو پرشده‌اند و همه جهات که میان‌آنها میباشند و این جهانهای سه‌گانه[4] غرق (نابود) میگردند مقابل هیکل عجیب ومهیب‌تو .

۲۱ــ درتو سپاه سورا (یعنی ایزدان) در میآیند وبرخی با دودست جفت شده و مرعوب گشته شاد باش میگویند ونیز گروه مهارشی (پارسایان بزرگ) وسدها همه تورا میستایند .

۲۲ــ ردراها و آدت یاووسوس وسادهیا وهمه ایزدان ودواشون و مروت‌واشمه[۵] پاس و گروه گندروا و یکش وآسورس ومدس همه بحیرت، و رعب، برتومینگرند .

۲۳ــ هیکل نامحدود (بزرگ)ترا با بسیاری دهنها وچشمها وبانیروی بزرگ بابسیاری ازبازوها ورانها وپاها وشکمها با بسیاری ازدندانهای‌هیبت ناك دیده جهانها ازتو بترس افتاده‌اند وهمچنین من «مرعوب گشته‌ام[۶]»

۲۴ ــ آسمان حراش درخشنده با انواع رنگ و دهنهای باز وچشمهای‌رخشان و بزرگ تورا دیده و شنو از ته روان من از ترس میلرزد و من در خود استقامت و امن نمی‌یابم .

۲۵ــ دهن تورا بادندانهائی مانند زبانه‌های تباه کننده زمانه می‌بینم که‌ایستاده وگسترده شده‌اند میان‌آرواره گشاده و من حس دانستن جهات راگم کرده سکونی در خود نمییابم‌ای خداوند و پناهگاه همه جهانها برمن رحم کن[۷].

۲۶ــ همه فرزندان دهری‌تراشتره وهمه شاهان چه‌بهشما وچه ورونه وچه‌پور-سوته وهمه باجلال‌ترین رزم جویان سپاه ما .

۲۷ ــ (می‌بینم) که در دهن پرهیبت توکه از دندانهای ترساننده پراست ریخته‌اندوبرخی میان دندانها گیر کرده‌اندیده میشوند که سرهاشان چون گردخورد وخمیرشده است .

۲۸ ــ چنانچه جریان بسیار رودهاآب را بآغوش دریا میبرد همچنان این قهرمانان جهان‌آدمیزاد درآتش دهان (تو) که سخت مشتعل است خویش‌را میافکنند.

۲۹ ــ و چنانحه پروانه‌ها بشتاب درآتش زبانه گرفته خودرا میافکنند و نابود میشوندهمچنان همه‌این‌مردم‌بدهن‌توسراسیمه بشتاب به‌تباهی‌خودشان هجوم‌آورده‌اند.

۳۰ــ درهمه سوهمه‌را فروبرنده‌ای وشنو بازبان‌های آتشین تونوع‌بشررالیسیده فرومیبری فرتو برفضاپراست وجهانها میسوزندازاشعه‌ی درخشنده تو.

۳۱ــ پدید کن خودرا چه‌هیکل پرهیبت‌هستی‌تورا میپرستم رحم کن‌ای‌خداوند بزرگ حقیقت باطن[۸] را تو را نیز میخواهم بدانم این هیکل پدید تو مرا بحیرت (وپریشانی) فروبرده (کارهای ترا درك نمیکنم) .

۳۲ـ خداوند فرمود (فعالیت ناپدید ایزدی که مشیت نامیده میشود)
من زمان هستم[۹] که جهان را (بود) و نابود میکند که اکنون (پدید) شده‌ام (زمان) همه‌را نابود میکند (وبنابرین) هیچ یك‌از این رزمجویان که صف کشیده‌اند از مرك رهائی نخواهند یافت تنها تو زنده خواهی ماند.

۳۳ـ بنابرین برخیز‌فر(پیروزی) بدست‌آور ودشمنان را مقهور کن و ازشاهی پر ثروت بهره‌مند شوآنان ازمن مقهورشده‌اند و توعلت ظاهر آن شو[۱].

۳۴ـ درونا و بهشما وجه یدرتا و کرنا و دیگر پهلوانان را مـن برای تباهی آماده کرده‌ام (ارآنان) مترس وررم نما و(یقینا) تو براین‌ها که هم رزم شده‌اندپیروز خواهی شد.

۳۵ـ (نقل کننده این مکالمه که سنجایا باشد به پادشاه دهرت تراشتره چنین سلسله‌ی سخن را جاری داشت و گفت) :

چنین سخن از کرشنا شنیده دارنده تاج «یعنی ارجن» هردو دست بهم جفت کرد و باخشوع نماز بردو (مانند شخص) ترسناك سرفروآورد وچنین گفت :

۳۶ ـ جهان به فرتو خورسند[۲] است ومیستاید راکسها رو بهمه جهات ازترس میگریزند و گروه سدها تورا سجده میکنند.

۳۷ـ وچراآنان نماز نبرند؟ زیرا تو برترار برهما هستی و نخستین‌آفریدگار و وجود ابدی و نامحدود ایزد ایزدان پناهگاه کاینات فنا ناپذیر برتر از وجـود و عدم جاوید.

۳۸ـ نخستین ازایزدان مرد قدیم (ابدی) برترین پناهگاه جهانیان داناباآنچه بایددانسته شود، برترین هدف و ای هیکل‌نا محدود ودرهیکل فراخ تو همه جهانها گسترده شده‌اند.

۳۹ـ (از عناصر) تو هستی باد و توهستی یما واگنی و ماه و ورونه و پدر و پـدر بزرگ همه آفرین، آفرین برتـو هزار بار آفرین و باربار آفرین بر تو (و نماز برتو).

۴۰ ـ نماز ازپیش نماز از پس نماز ازهمه سو ای تو که همه هستی نامحدود

در نیرو و نا اندازه شدنی در توانائی تو همه را در بر گرفته‌ای پس همه توهستی.

۴۱ ـ اگر دوستی دانسته نسبت به تو جسارت کرده‌ام[۱] ای دوست از نادانی عظمت تورا ندانستم و بسبب علاقه ومحبت بی‌اعتنا وغافل بودم .

۴۲ـ واگر بشوخی نسبت بتو بی‌ادب[۲] بودم یا دربازی یا در خواب یا نشست یا هنگام خوردن غذا زمانیکه تنها بودی یا بادوستان ای کرشنای معصوم مرا ببخش ای تو که نااندازه شدنی هستی .

۴۳ ـ تو پدر همه جهانها ازآنچه جنبنده یا ناجنبنده هست سزاوار پرستش بیش‌ازپیش گرامی بزرگتراز همه بزرگ، هیچ وجودی باتو مساوی نیست چه برسد که در سه عالم از تو بزرگتر باشد. ای که در عظمت با هیچ کسی ترا به توان موازنه نمود .

۴۴ـ بنابرین خم شده وتن خویش‌را درحضور بسجده درآورده ای‌خداوند از تو بخشش استدعا میکنم چنانچه پدر پسر را و دوست دوست را و معشوق عاشق[۳] را میبخشد تونیز مرا ببخش‌ای ایزدیکه سزاوار پرستش هستی .

۴۵ـ دیدم‌آنچه را که هیچ کس تا کنون‌ندیده بود و گرچه دلم (ازاین‌دیدار) خوش است ولی چنان مرعوب شده که‌آرام ندارد (بنابرین استدعا میکنم) که‌هیکل (جنبه)ی دیگر خود را بمن بنما و ای خداوند خداوندان و پناهگاه جهانها برمن رحم کن .

۴۶ ـ تاج و گرزوچرخ « که همه سوی‌آن مانند اژدهست» میخواهم باز بدست تو ببینم از اینرو بهیکلی[۴] چهار دست خود برگردای‌دارنده‌ی هزاران بازو وهیکل جهانها (ازهمه‌سو).

۴۷ ـ کرشنا فـرمود :

ای ارجن بسعادتی رسیدی واین‌جنبه‌ی اعلای درخشنده وهمگانی و نامحدودو قدیم مرا که هیچ کس ندید مشاهده کردی .

۴۸ ـ نه بمطالعه‌ی ویداها ونه به نیاز ونه به بخشش و نه ازکارهـای نیك و نه‌بریاضت و نه‌بمطالعه‌ی عمیق (نامه‌های دیگر) مرا دراین صورتیکه یافتی بجز تودر

این جهان بشر کسی نیافت .

۴۹ ـ پریشان مشو و بیمناك مباش زیرا که این هیکل پرهیبت مرا که بـا ترس منظر آوردی اکنون بادل خوش بار دیگر چهره‌ی من که بآن مأنوس بودی ببین .

۵۰ـ وچنین‌سخن بارجن‌فرموده: کرشنا بصورت بشری خود درآمد و دل‌هیبت زده‌ی ارجن‌آرام گرفت وکرشنا بار دیگر قیافه‌ی‌آرام خودرا اختیار نمود.

۵۱ـ ارجن گفت این‌چهره‌ی پرمهر بشری تورا دیده اکنون‌حواس من جمع‌شد (ودلم‌آرام گرفت) و من نیز بحالت طبیعی بازآمدم .

۵۲ـ دیدن هیکل (ایزدی) من که تو معاینه کردی بسیارسخت است و ایزدان آرزودارند که‌آنرا به بینند (وبآن معرفت پیداکنند).

۵۳ـ نه‌بمطالعه‌ی ویداها و نه از ریاضت و نه از بخشش ونه از نیاز من‌دراین هیکل دانسته ودیده نمیشوم ولی تو مرا دیدی[5] .

۵۴ـ اما بارادت ویکسوئی ممکن است که من چنین دانسته شوم و حقیقت‌من دانسته ودیده شود و کسی بمن درآید .

۵۵ ـاو که (بعشق من) درعمل است و برای او کـه اعلاترین هدف خـوبی[6] ـمن هستم، ارادتمند من آزاد از علاقه و بدون نفرت به یکی از موجودات بسوی من میآید .

توضیحات

۱-۱- حیرت ارمن دورسد- مقصود- ارجن میگوید اینکه فکرمیکردم آفریدگارو آفریده‌شده جداگانه و مستقل میباشند ودراین فکر فرو رفته بودم آن فکرازمن دور شدو اکنون دانستم که جهانها ازخود بوجود نیامده‌اند وخودرا نمیتوانند نگهدارند و نیروئی وجود داردکه در آنهاست، ولی ازآنها نیست وآنها را بصورت در آورده و پاینده نگه داشته .

۲-۳- این حقیقت را میخواهم ببینم -عشق وصال میخواهد وعاشق تاوصل نیابد و بمطلوب ومحبوب نرسد وبآن تماس پیدا نکندآرام ندارد و ارجن آنچه ازکرشنا شنید بآن ایمان آورد، ولی آرزوداشت که آنچه‌شنیده به بیند، زیرا شنیدن کی بودمانند دیدن حقیقت نامحدود را بهیکل محدود ومجسم معاینه کند .

۳-۶- ادتیها وغیره-(Aditya) نازاد -ازلی - دوازده‌تن از ایردان میباشند که قبل‌ازاین اشاره‌شد ، اینها روان‌واصل روشنائی هستند وغیر ازدوازده تن‌نیز نام‌شش تن‌باین ترتیب میباشد:

۱- آریا من- مترا- بهاسا -ورونه -دکشا -انسا

وسوس- یاوسون -هشت تن ازایزدان زیر :

آپه -آبه -آب

دهرووه - ستاره‌ی قطب

سوما -هوم -ماه

دهرا ـ زمین

انیلا ـ باد

انهلا ـ آتش

پربهاسا ـ هنگام سحر

پرت یوشا ـ روشنائی

ردره ـ نام یازده تن ازگروه آسمانی

اشون ـ دوتن مقصود سبگیرصادق وکاذب وبمعانی دیگرنیز گرفته میشود.

مروت ـ ایردان باد وتوفان .

۴ـ۸ـ بااین چشم ـ بچشم تن محرردرا نمیتوان دید ودرك کرد، بنابرین کرشنا بارحن چشم روانی ومعنوی داددانش بدووسیله تحصیل میشود: یکی بوسیلهٔ حواس پنجگانه وحس مشترك ونیروی تمیز وبمطالعه وآرمایش وآنچه شنیده شده. ودیگردانش لدنی وایردی که بدون کوشش و مطالعه بسبب صفای باطن ناگهان بحقیقتی برمیخوریم وبآن آشنامی گردیم. دانش لدنی راوحی والهام نیز گویند .

۱ـ۱۳ـ جهانها را دید ـ ارحن بچشم بصیرت وحـدت را درکثرت وکثرت را در وحدت درك کرد .

۲ـ۱۴ـ مو بر تن راست شدند ـ درقرآن میفرماید: بتحلی ایردی موسی چنان مرعوب گشت که ازهوش رفت، ولی درگیتا بهسبك وسلیقهٔ هندیها میگوید موهایش برتن راست شدند.

۳ـ۱۷ـ شمشه ـ صفحه آهن که بشکل چرخ است و همه سوی آن چـون اره میباشد و سلاح مخصوص وشنو (یاکرشنا) است .

۴ـ۲۰ـ جهانهای سه گانه ـ زمین وآسمان ومیان زمین وآسمان .

۵ـ۲۲ـ اشمه پاس ـ (ushmapas) روان نیاکان .

۶ـ۲۳ ـ مرعوب گشته‌ام ـ مقصود ازین توصیف شاعرانه این است کـه آنچه در جهانهاست درآن قدرت پروردگار نمایان است ونیرومندترین نیرو درمقابل ارادهٔ ایردی هیچ است.

۷ـ۲۵ـ برمن رحم کن ـ همه ابیات بالا شاعرانه گفته شده‌اند و مقصود نشان‌دادن احاطهٔ قدرت و عظمت پروردگار است والبته سبك توصیف بسلیقهٔ شعرای هند میباشد.

۸ـ۳۱ـ حقیقت باطن را ـ ارحن آرزو دارد که گذشته برفعالیت پروردگاردرجهانها تن از جنبهٔ باطن وتجرد نیز آگاه گردد .

۹ـ۳۲ـ من زمان هستم ـ بنابرین عقیده فرقه‌ای درهند، ودرایران باستان «زمان» که درایران زروان اکرانه یازمان بیکرانه گفته میشدزمان پدیدکننده وآورنده وناپدیدکننده وبرنده همه اشیاست وبنابرآموزش گیتا پروردگاریگانه فوق زمانه میباشد و انسان کامل نیز

حون ازآلودگی تنی کاملا پاك گردد برتر ارتأثیرزمانه میگردد.

۱۰-۲۳- تنها تو زنده خواهی ماند- اگر تورزم نکنی‌زندگی‌این رزمحویان بپایان رسیده و نابود حـواهند شد و من بصورت زمانه تباه‌کننده‌ی همه هستم و آنها را تباه خواهم نمود .

۱-۳۳- طاهرآن شو- مقصود اینکه فاعل حقیقی پروردگار است وآنچه حز اوست افزاری میباسند که مشیت اورا احراء میکنند، پس ارحن حویش‌را فاعل بداند بلکه خودرا افزاری برای یك فاعل پندارد .

۲-۳۶- حورسند است- پس‌ازآنکه حنبه‌ی‌هیبت وعظمت وفعالیت‌ایرد رادرحهان‌تن دید، ارحن‌حنبه‌ی مهررا وحمال را مشاهده میکند وآنرا میستاید ومتوحه میشود که‌باحلال وباهیبت مهروبا عقاب ثواب ورحم وبحشش بیزهست .

۳-۴۱- حسارت کرده‌ام - عرفاء اسلام ویوگیهـای هند درحالت وحد و استغراق حطاب بحداوند سخنانی می‌گویند که ظاهراً دور ار ادب است، ولی حون بحال عادی و طبیعی برمیگردند ارآنچه گفته‌اند سرمسارند .

۴-۴۲- بی‌ادب بودم - بسیاری ارافراد دانا وبادان بشوحی یا درپریشانی‌سخنانی نسبت به پروردگار میگویند که دور از ادب است .

۵-۴۴- معشوق به‌عاشق یاعاسق بمعشوق-درگاتا(اوستا) یسنای ۴۶ قطعه۲میفرماید:
(حداوندا) من طالب سعادتی هستم که معسوق بعاسق میبحشد.

۶-۴۶- حهاردست - درنقش ایزدان هند - ایزد بحای دوحهار دست دارد و پای او زمین را نمیساید و ار سطح زمین اندك بلنداست اساره بتحرد ایزد ار مادیات است و حونکه کرشنا مظهروشنوووسنو ایزدبزرگ‌بویژه‌بعقیده‌ی گوینده‌ی گیتایگانه‌ایزداست.دراین بیت‌اشاره سده که بصورت ایزد وسنودرآید، وسنو مظهر حمال ایزدی است

۷-۵۳- مرا دیدی - مفهوم این بیت دربیت ۴۸ نیز دیده میشود .

۸-۵۵- هدف حونی -آموزش گیتادرمفهوم این بیت است - یعنی‌آفریدگارراهدف و محبوب خود سازد وهرحه میکند برای اوبکندکلاه تقوی برسرگدارد یارسته‌ی‌زناردر بر، خواه‌ازطبقه‌ی اعلی باشد یا پست ، اوبرای خدا وحدابرای اوست عمرخویش‌واعمال خویش‌را براه حدا وقف‌کند وزندگی برای او نباسد بلکه برای خداوند باشد درگاتای اوستا هرحـه بشر میکند و بحواهد به‌اهورامزدا برسد،باید بوسیله‌ی «اسا» یعنی نیکی و راستی باشد .

باین ترتیب مکالمه‌ی یازدهم‌که مبنی برظهورکثرت در وحدت است به پایان میرسد

خلاصه‌ی مکالمه‌ی یازدهم

در این مکالمه تجسیم افکار مکالمه‌ی دهم است. ارجن بکرشنا گفت آنچه شرح دادی دانستم اکنون استدعا دارم که آنرا به نظرم مجسم نمائی و مظهریت خــود راکه همه جهانها را فراگرفته بمن بنمائی. کرشنا فرمود: «ای ارجــن، التماس تورا میپذیرم اینك بمن بنگر ولی دیدار هیکل من چنانکه جهانهارا فراگرفته، بچشم نمی نتوانی دید. بنابرین بتو چشم روانی و بصیرت معنوی خواهم بخشید تاوحدت را بصورت کثرت ببینی بـاین چشم خواهی دیدکه درعالم کثرت میلیونها صورو میلیونها اشکال پدید و ناپدیدمیشوند.» پس ارجن دید بصیرت یافته نگاه کرد حقیقت مجرد و منزه را در جامه‌ی هیولاء یافت که میلیونها چشم او بهمه سونگران و میلیونها دهن و هرگونه افزار تباه کننده درهزاران دست و مقابل درخشندگی آن هیکل میلیونها خورشید زرد و بی نورشده بــودند. جهانهای بیشمار درهیکل ایزدی یگانه شده؛ ارجن ازاین دیدار باندازه‌ای مرعوب ومبهوت گشت که موهای تن او چون نوك خارها ایستادند، هردودست را از روی فروتنی جفت کرد و سرنیاز ونماز فرودآورد و عرض کرد: ای خداوند دراین هیکل تو ایزدان بزرك وکوچك راباهمه موجودات میبینم. این است ایزد برهما آفریننده واینها هستند موجودات بیشمار آسمانی وارباب سیارگان و شاهان و بسیاری از دانشمندان و پارسایان که اندیشه‌ی آنانرا در بیداری که سهل

است، درخواب نیز نمیکنم . ارجن در وحدت عجایب کثرت را
معاینه کرد که بمشیت ایزدی پدید و ناپدید میشوند، بلکه همه
امیدها و آرمانها و خواهشها و تخیل خود را چنانکه شخص چهره‌ی
خویش را در آینه میبیند. در آن هیکل ایزدی یافت و با وجود
کثرت آغاز و میان و پایان آن هیکل پدید نبود . ارجن در حالیکه
پرده‌ی غفلت از نگاه دور شده بصیرت روانی یافته بود، اشعه‌ی نور
ایزدی را دید که بهمه سو پخش شده و درخشندگی آنها از قوه‌ی
بیان خارج و نگاه او از چنین دیدار خیره گشته بود . گفت: «ای
خداوند نگهدارنده و روزی دهنده‌ی موجودات و سرچشمه‌ی دانش
تو قدیم تر از همه دانشهای قدیم است . آری ، تو روان روانها
و جان جانها هستی که نه آغاز ترا می‌توان درک کرد و نه میان
و نه به انتهایت پی برد آسمانها و زمین و ملا و خلا همه از تو پر
و جائی نیست که در آنجا نباشی همه بتو پناهنده هستند و بسوی
تو میروند و می بینم که گروه آسمانی از روی نماز دست جمع
کرده به بندگی تو ایستاده‌اند و همه‌سوی تو مانند آب رود
روان هستند و بر تو می‌نگرند و از کمال هیبت تو دست و پایم
میلرزند و سکون از دلم دور شده نمیدانم کجا و چگونه از
احاطه‌ی نیروی تو فرار کنم ، پس ای خداوند مرا ببخش اگر
در جهان تنی و عالم صورت نسبت بتو جسارتی کرده‌ام اکنون
طالب بخشش هستم و به یقین میدانم که فرزندان «دهری تراشتر»
با همه همراهان پیروان چه از شاهان و چه از قهرمانان در
حقیقت لقمه‌ای در دهن تو هستند و دهن تو که دهن مرگ است
آنها را دارد فرو می‌برد و بسیاری را می‌بینم که میان دندانها
گیر کرده و بسیاری جویده شده‌اند، جهان موجودات چون
فیضان آب رود بشتاب سوی اجل که دهن تو میباشد ، روان شده
و در دریای عظمت و کبریائی تو غرق میگردد و موجودات
بدست خویش مرگ خویش را فراهم میسازند یا چون پروانه
سراسیمه خود را بر روشنائی افکنده ، میسوزند. ترا با زبانهای
آتشین می بینم که از هرسو در آمده و زبانه کشنده نه در یك
رنك بلکه در انواع رنگها خداوندا، تو پدیدکننده و نا پدید
سازنده‌ی موجودات هستی از اینرو بتو نماز
میبرم و به کمال فروتنی استدعا میکنم بفرمائی این چه شگفتی
است واین چه کثرت است که در وحدت مشاهده میکنم، تو چیستی
وکجائی ؟ » کرشنا فرمود: «ای ارجن ، این هیکل کثرت را جز
تو هیچ یك از مردان که در این رزمگاه گرد آمدند، ندیده‌اند

واینها ازمرگ رهائی نخواهند یافت پاینده‌ی حقیقی آنها من هستم و تو افزار ظاهر برای کشتن آن شده کمر همت را استوار بسته و فرمان مرا پذیرفته ؛ وظیفه‌ی امروز را بجا آور . آنچه خواهی کرد در حقیقت ازمن خواهد بود . ارجن سجده افتاد وعرض کرد: «ای کرشنا» جهانها از کبریائی و عظمت تو مملو است وهمه موجودات بسجده افتاده‌اند، توئی که کاینات را در برگرفته‌ای وجود و عدم هر دو از تودر میآیند ، روح همه ارواح، جوهر همه دانشها و ملجاء و مأوای همه، خواه ایزد باد باشد یا ایزد یما (جم) که قابض ارواح است یا ایزد آتش یا آب، ای کرشنا هزاران بار نماز میبرم ، بلکه میلیونها بار وهر سوکه روی تو هست به آنسوی رو میکنم. ای بر همه توانا و بر همه ناظر ودرهمه حاضر و بهمه موجودات دانا ، افسوس بر آن ساعتهای غفلت که تو را ندانستم و دوستی پنداشته شوخی و جسارت کردم و تو راکرشنا خطاب مینمودم و تو نیز با من بسادگی و دوستی رفتار میکردی، اکنون بر آن جسارت پشیمان و طالب عفو هستم تو سزاوار ستایش و نمایش هستی تـرا مانندی نیست؛ نه در این جهانهای تنی نه درجهانهای تجرد وآسمانی .خوشا به سعادت من که ترا یافتم بلکه بچشمی که بمن بخشیدی دیدم . این هیکـل عظیم کثرت راهرگاه می بینم دلم میطپد و با وجـود هیبت ورعبی که مرا فراگرفته ، شگفتی در این است که سخن میگویم و تورا مستایم . اکنون استدعا دارم به آن صورتیکـه مأنوس وآشنا بودم ،جلوه فرمائی «کرشنا گفت» ای ارجن، بسبب مهروشفقتی که نسبت بتو دارم صورت کبریائی و جهان کثرت خویش رابر تو به تجلی در آوردم و مشاهده کردی و این صورت من نه از مطالعه‌ی نامه‌های مقدس ویداها و نه ازعبادت و نه ازریاضت و نه از نماز و نیایش و نه از دانش و سخاوت و ایثار نفس و اعمال ستوده و زهد بلکه بوسیله‌ی عشق وارادت میسر میشود اینك تکرار میکنم و میگویم هرکه محض خوشنودی و عشق بمن زیست و اعمال را برای من بجای آورد و از همـه وابستگیها آزاد گشت ، او سوی من می آید »

باین ترتیب مکالمه‌ی یازدهم مبنی بر تجلی کثرت در وحدت به پایان میرسد.

مکالمه‌ی دوازدهم

در این مکالمه چگونگی آفریدگار بنابر فلسفه‌ی سانکهیا بیان شده ، افکار و مکالمه‌ی یازدهم تکرار شده‌اند و ماحصل آن تأکید بعشق و ارادت است و زندگی بی‌غرض که امن و سکون میآورد .

۱ـ ارجن گفت : « ازآن ارادتمندان که همواره براستی توأم شده ، ترا می‌پرستند و نیز آنانکه حقیقت جاوید (دانسته) و ناپدید (و بیرون از ادراك پنداشته) پرستش میکنند کدامیك از این دو [۱] در یوگ بیشتر داناست .

۲ـ خداوند فرمود : « آنانکه توجه خود را [۲] در من تمرکز داده و همواره با سکون باطن مرا میپرستند و ایمان کامل دارند بنظر من [۴] اینها در یوگ بهترین میباشند .

۳ـ (ونیز) آنانکه او را جاوید و توصیف نشدنی و دور از ادراك (ناپدید) همه جا حاضر تصور نشدنی تغییرناپذیر ، نه جنبنده وابدی دانسته ، میپرستند [۳] .

۴ـ و نیز (او که) حواس را باختیار خود درآورده و درهمه احوال یکسان میباشد (یعنی درد و شادی و ناگوار و گوارا هردورا یکسان میپذیرد) و در بهبود موجودات خورسند است ، چنین (ارادتمند) نیز بسوی من [٤] میآید .

۵ـ آنانکه فکرشان بیک حقیقت ناپدید (تصورنشدنی) تمرکزیافته، دشوارتر است (تاآنانکه آفریدگار را بشخص درآورده میپرستند) زیرا که برای وجود تنی پرستش (و تصور) حقیقت ناپدید دشوار[۵] است (و ازاینرو بهدف رسیدن مشکل).

۶ـ وآنانکه (ثمرهٔ) اعمالشان را بمن واگذار میکنند و هدفشان من هستم و مرا میپرستند و بر من بمراقبه فرو میروند وارادتآنان نسبت بمن صمیمی است.

۷ ـ آنانکه فکرشان در من تمرکز یافته من آنانرا از دریای زندگی با[۶] مرگ برآورده ، نجات خواهم داد .

۸ـ بنابرین تنها درمن ذهن را استقرار داده و در من عقل خود را درآور . پس شکی نیست که تنها در من خواهی زیست .

۹ـ و اگر نتوانی «چت» یعنی ذهنترا در من مستقر سازیپس بورزشیوگ، قرب مرا بخواه .

۱۰ـ و اگر ورزش یوگ و تمرکز فکر[۷] را نیز نمیتوانی بجایآوری ، پس بخدمت و عبادت من بکوشی و هرچه میکنی برای من بکن . درآنصورت نیزکامیاب خواهی شد (و بمن خواهی رسید) .

۱۱ـ و اگر باین نیز توانا نیستی ، پس بهیوگ (یعنی نیروی) من پناهنده شو وآنچه میکنی از ثمرآن دست بردار و اتما یعنی نفس را باختیار خود درآور .

۱۲ـ دانش نسبت بورزش کورکورانهٔروحانی بهتراستوفکر با دانشممتازتر است و دست برداشتن از ثمرهٔ عمل (از فکر ودانش) برتراست وهرگاه بآنمقام رسیدی (به من میرسی) و بامن درمیآئی .

۱۳ـ او که بدخواه هیچ فردی ازافراد وموجودات نیست و او کهنسبت (بهمه) دوست و مهربان است ، بدون وابستگی (مخصوص) و بدون خودخواهی و در رنج و شادی یکسان است وشکیبائی میورزد و میبخشد .

۱۴ـ همواره قانع (خورسند) و رفتار خود را بهنظم درآورده وبدون تذبذب وهمواره با وجدان تصمیم میگیرد وهوش (و دانائی) را بمن سپرده، چنین ارادتمند بمن گرامی[۹] است .

۱۵ــ و او که نه از (کارهای) دنیوی دست میکشد و نه از دنیا روی‌گردان است ،آزاد از نگرانیهای شادی و خشم و ترس میزید ، او نیز بمن گرامی است .

۱۶ــ او که هیچ نمیخواهد پاك است (در عمل) چالاك ، بدون شهوت . بی‌اضطراب و نسبت به‌ثمرهٔ همه‌کارها (که‌بدست‌گرفته) بی‌علاقه‌است، چنین ارادتمندمن نیز بنزدم گرامی است .

۱۷ــ او که بمردم نه‌دلبستگی مخصوص دارد و نه ازآنها نفرت ، نه غم دارد و نه«چیزی» میخواهد، شادی و رنج هر دو راترك‌کرده بمن ارادت‌میورزد ، او نیزدر نزد من عزیز است .

۱۸ــ او که سلوکش نسبت بدوست و دشمن یکسان است وهمچنین درشهرت وگمنامی و در سرما وگرما و رنج وشادی از (همه) وابستگی‌ها آزاداست[۱۰] .

۱۹ــ اوکه در شنیدن نکوهش یا ستایش به یك حالت است ، او که ساکت (در سخن مقتصد) و بآنچه می‌یابد خورسند است ، او که بی‌خانمان[۱۱] و در اراده استوار است .

۲۰ــ (آری) آنانکه باین‌آموزش جاوید ، مؤمن هستند و مرا برترین هدف میدانند ، چنین ارادتمندان در نزد من بسیار گرامی‌اند .

توضیحات

۱-۱- ازین دو- مقصود خداوند متعال‌را بدوصورت میتوان بـذهن درآورد، یکی اورا فوق ادراك بشر، نامعلوم وناپدید دانسته بپرستندودیگراورا بعنوان نزدیکتر بذهن‌در آورند یعنی صفات برای او قراردهند وفعالیت اورا در جهان تن مطالعه‌کنند واورا باندیشه درآورند وباین قصدهندوان برای اوکـه دانسته نمیشود ، مظاهری در پیکر بشرپذیرفته آنانرا(اوتار) یاهبوط آفریدگارمیدانندوبوسیله‌ی آنها بآفریدگار نزدیك میشوندیاآفریدگار رابخودنزدیك‌میکنند. ارحن‌میخواهد بداند ازاین دونوع‌وسایل‌کدام یك بهتراست.عقیده‌ی دوم تدریجاً به بت پرستی وبشرپرستی میانجامد .

۲-۳- توجه خودرا برمن تمرکز دهد- مقصود اینکه پروردگار را بمفهوم خالق‌و خودرا مخلوق او دانسته و باین وسیله بـاو نزدیکترشده واورا درعالم خیال شخص تصور کرده بپرستند زیرا برای پرستش‌که در حقیقت ستایش است ، باید شخصیت پدید شود تا اورا بستایند .

۳-۳ دانسته میپرستند -مراقبه وتوجه‌کامل -عرفای اسلام این نوع نماز و پرستش را ذکر وفکر گویند یعنی درآنچه ازستایش میگوید تأمل وتفکرنیز بنماید تابه‌پروردگار نزدیکتر گردد .

۴-۴- بسوی من میآید -دراین بیت تأکید شده‌که برای قرب بدرگاه ایزدی دو چیز لازم‌است: یکی- باختیاردرآوردن حواس پنجگانه ودوم- همدردی وشفقت بموجودات بدون استثناء حواس را نباید معطل وتباه‌کرد بلکه باید به نظم و اختیار درآورد و بجای

اینکه بمیل نفس حیوانی برقصد ، اورا باراده خود برقص درآورد .

۵-۵- دشوار است- بدیهی است مجرد را تا بصورت مادی در نیاوریم ، نمیتوانیم آنرا درك بکنیم، بنابرین حقیقت راکه مجرد محض است بذهن ماکه ازمادیات میباشددر آوردن بسیار دشوار است . از اینرو ناچاریم اورا به صفاتی در ذهن مجسم نموده قرب اورا بجوئیم .

۶-۷- زندگی بامرگ -زندگی بردو نوع‌است: یکی-آمیخته بمرگ یامرگ‌زیست نما.دوم-زیست بی‌مرگ؛ وبشردرآرزوی زیست بی‌مرگ است. دراین بیت میفرماید:این آرزوی بشر وقتی عملی میشودکه او به‌پروردگارش نزدیك بشود و درپرتو حیات ایزدی حیات ابدی یابد .

۷-۱۰- تمرکز فکر - ذهن را از اشیاء مادی بازگردانیده برنقطه‌ای معین‌تمرکز دهد وازآلاء به‌پروردگار متوجه شود .

۸-۱۲ - مقصودگرچه ورزش روحانی و اخلاق ستوده، وسیله‌ی سعادت‌است، ولی خداشناسی ازآن بهترمیباشد واز فکر بااستغراق‌کامل، پروردگاررا در باطن خودمی‌یابد و اگر بامور دنیا بی‌اعتنا شده و عمل را محض‌رضا و خوشنودی خدا بجای‌آورد ، البته ناراحتی اندرونی از او دورگشته بآرامش وسکون دست خواهد یافت.

۹-۱۴- بمن‌گرامی است- چهار صفات میباشدکه صمیمیت‌سالك را ثابت میکنند اول‌آزادی‌روان. دوم- همدردی ومهربموجودات. سیوم-شکیبائی درشدائد. چهارم‌آرامش‌و سکون درافکار .

۱۰-۱۸- از وابستگی آزاد است - سالك باید چون تابش خورشید یا فرودآمدن باران همگانی باشد و برهمه بتابد و برهمه جاببارد وبگذارد هرکس‌باندازه‌ی‌استعدادخود از او بهره‌مندگردد و به‌یکی علاقه‌ی مخصوص به‌دیگری‌کینه نداشته باشد.

۱۱-۱۹- بی‌خانمان- یعنی بجای‌مخصوص‌علاقه ندارد، زیراعلاقه‌ی‌مفرط بگروهی‌یاجائی یا بخویش‌ونزدیکان دراواغراض‌شخصی پیدامیکندودرانجام‌میکوشدکه دنیائی‌نثارآنجایاآن کس بشودکه باوعلاقه دارد وبسیاری ازمصائب بشرچه درزمان پیش بعنوان‌کیش یاقهرمانی و اکنون بعنوان ملیت وحزب‌معین و برتری بردیگران ، دنیائی تباه میشود . این‌گونه احساس چون نباشد خود ودیگران راآرام میگذارد .

دراینجامکالمه‌ی‌دوازدهم بنام یوگ مهر وارادت به پایان میرسد

خلاصه‌ی مکالمه‌ی دوازدهم

ارجن پرسید که‌ای کرشنا آیا آنانکه‌وجودمطلق را بدون‌صفات و فوق ادراك بشرو ناپدید پنداشته اورا میپرستند بهتر است‌یا اینکه تصور اورا بصفاتی ستوده درآورده یا مظهری برای‌او قائل شده و او را مجسم نموده به پرستندزودتر بهدف خواهند رسید؟ کرشنا فرمودآنانکه فکرشان را بر من (که مظهرایزدی هستم) تمرکز داده اند و همواره به یك حالت با ایمان‌کامل بیاد من‌هستند ، در یوگ (روانی) بهترین میباشند و آنانکه او را نابود نشدنی و توصیف نشدنی و فوق ادراك و همه‌جا موجود و تغییر ناپذیر و تصور نشدنی و بی جنبش و ابدی میدانند و ضمناً حواس خود را باختیار دارند وهمه اشیاءرا یکسان میگیرند و در سود و خوبی‌همه خوش می‌شوند ،آنان نیز بسوی من‌می‌آیند،ولی‌تمرکزذهن‌دراوکه ناپدید است،البته بسیار دشوار است زیراکه‌اندیشه‌ی نامعلوم ونا محدود رابرای بشرکه فکراو محدود است . بسیار سخت میباشد .

آنانکه از ثمرهٔ اعمال دست‌کشیده‌و بمن متوجه هستند من آنانراازدریای‌مرگ‌وزیست ، نجات میدهم . پس ای ارجن اندیشه‌ات را برمن تمرکزده‌ودر من استوار بمان و اگر چنان ممکن نیست به تربیت نفس بکوش‌واگر آنهم میسر نشود ،پس عمل را برای خوشنودی‌من بجای‌آور واگرآنهم دشوار است

ار لذایذمادی پرهیزکن و بمن پناهنده شو والبته دانش برتر از ورزش روانی است، ولی فکر بهتر از دانش است وزهد از ثمرهٔ اعمال اعلاتر از فکر است زیراکه بآن وسیله امن باطنی می یابی واینگونه زاهد بمن گرامی است و او که بدی کسی را نمی خواهد و با همه دوست ومهربان و با هیچ کس دشمن نیست ، بدون تمایل و علاقه ی مخصوص به شخصی و یا بچیزی، بدون انانیت و در رنج و شادی به یک حالت عفو کننده، قانع و در پیمان ثابت و بمن متوجه است چنین کسی در نزدم گرامی است ؛ و نیز او که از سختیهای دنیا نمیگریزد و نه از سختی او مردم ازاو گریزان میشوند واز آرمانها و خشم و ترس آزاد است ، او نیز نزدم گرامی است؛ و نیز او که بچیزی نیازمند نیست، پاک و آگاه و منزه از شهوات و اضطراب و آزاد از پریشانی حواس و زاهد به آنچه از اعمال تن بجای میآورد ، نه دراو نفرت هست و نه وابستگی، نه بغم چیزی مبتلاست و نه ترس از نیافتن یا توقع به یافتن و نه خواهشی بچیزی دارد و نه علاقه به خوبی یا بدی و بمن ارادت دارد ، او نیز در نزدم گرامی است؛ و نیز او که دوست ودشمن هردو را یکسان میبیند و همچنین آوازه و گمنامی و سرما و گرما و شادی و رنج همه را یکسان میپذیرد؛ نه از ستایش میبالد و نه از نکوهش متأثر میشود ، خاموش و همواره باطن او آرام و مرا در همه جا میبیند و میجوید چنین فرد سعادتمند نیز نزدم گرامی است؛ آری آنانکه آب حیات دانش را نوشیده اند ، این آموزش مرا دانسته و با ایمان و صداقت بآن عمل میکنند و من هدف آنها هستم ؛ براستی میگویم که در نزد من بسیار گرامی هستند .

مکالمه‌ی سیزدهم در یوگ و امتیاز میان کشت و داننده‌ی کشت

ارجن گفت : « ۱ــ هیولاء (پراکرتی) و روان (پروشه) یا زمین کشت وداننده کشت. دانش وآنچه باید دانست، این حقیقت دوگانه‌را میخواهم از شما بیاموزم.

۲ــ کرشنا فرمود : این تن ما کشت نامیده [1] میشود و او که (از راز این کشت) آگاه است او را پارسایان، داننده‌ی کشت گویند .

۳ــ داننده‌ی کشت [2] درهمه زمینهای کشت‌مرا بدان‌ودانش بزمین کشت وداننده زمین کشت بفکر من دانش حقیقی است .

۴ــ این کشت زار (زمین کشت) چیست و از چه نوع است و چگونه تعدیل میشود و از کجاست و او (داننده) کیست و نیروی او چه میباشد، اکنون مختصراً از من بشنو .

۵ــ پارسایان این حقیقت را بانواع عبارت سروده‌اند و تصریح کرده‌اند و در نوشته‌ی «برهما [3] سوترا» نیز با دلایل واضح بیان‌شده.

۶ــ عناصر بزرگ [4] اهنکار (شخصیت) نیروی دلیل و نیز ناپدید و ده حواس و یك (نفس) و پنج مرتع حواس .

۷ ــ خواهش و نفرت و شادی و درد و مجموع (آنهاکه تن باشد) و عقل و

استقامت ، اینها را به‌اختصار میتوان گفت که کشت و تعدیل (جزئیات)آن میباشند.

۸ـ تواضع تمامیت (یعنی نبودن فریب) بی‌آزاری و راستی و خدمت باستاد و پاکی (تن وذهن) استواری و ضبط نفس .

۹ـ بی‌علاقگی به‌مشتهیات [۵] ونبودن منیت (اهنکار) و تفکر و تأمل در زاد و مرگ و پیری و بیماری و درد.

۱۰ـ نداشتن وابستگی (بیش ازحد طبیعی) بفرزند و همسر و بخانه وهمواره میزان بودن ذهن درپیش‌آمدهای گوارا و ناگوار (وخونسردی در همه احوال) .

۱۱ ـ ارادت بـدون شکست بمن بوسیله و بیعلاقگی بآنچه جـز من است و روی‌آوردن بخلوت [۶] و زندگی تجرد و دوری از جلوت و لذت بردن میان مردم .

۱۲ـ مطالعه و ثبات در مطالعه به‌باطن خود وفهم‌آن شیئی‌که (به‌یافتن) دانش لازم [۷] است ، دانش گفته‌اند وآنچه غیر ازآن است نادانی است .

۱۳ـ دانشی که باید دانسته بشود اینك بر میگویم و از دانستن آن زندگی جاوید حاصل میشود وآن از حقیقت ناآغاز و برترین است که اورا نه‌موجود میتوان گفت و نه ناموجود .

۱۴ـ همه جا او دستها دارد و پاها و همه‌جا او چشمها دارد و سرها و دهنها بهمه شنوائی و در همه جهانها ساکن و همه را در بر گرفته [۸] است .

۱۵ ـ بدون داشتن [۹] حواس او همه نیروی همه حواس را دارد ، رخشنده و (درحالیکه بهمه ناپیوست است) همه اشیاء را میپروراند ، آزاد ازهمه صفات، ولی از همه صفات تمتع دارد .

۱۶ـ بیرون و اندرون همه موجودات ناجنبنده ونیز جنبنده و چندان لطیف که بادراك در نیاید و دور و با وجودآن بسیار نزدیك .

۱۷ـ بهره نشدنی میان موجودات (وبا وجودآن) بهره شده در همه جا دارد و او را باید پروردگار موجودات دانست و او هست که (موجودات‌را) تولیدمیکند [۱۰] .

۱۸ـ گفته میشود که روشنائی همه‌روشنائیها ، آنسوی تاریکی است دانش و هدف دانش که‌بوسیله‌ی دانش میتوان باو رسید (همچنین) در دل همه نشیمن دارد.

۱۹ـ باین ترتیب زمین کشت دانش و هدف داش مختصراً توضیح داده شد و ارادتمند من چنین دانسته درمن درمیآید .

۲۰ ـ بدان که پراکرتی (هیولاء) و پروشه (روان) هر دوآغاز ندارند و نیز بدان که صور و کیفیات همه از پراکرتی بوجود میآیند [۱۱] .

۲۱ـ سلسله تولید وعلت و معلولرا ازپراکرتی گفتهاند و پروشه علت شادی و درد[۱] است .

۲۲ـ پروشه برپراکرتی محیط است و صفات و کیفیات پراکرتی را استعمال میکند و علاقه بآنها سبب می‌شود که در رحم نیك و بد (بار بار) درآمده ولادت یـابـد .

۲۳ـ نظارت کننده (ناظر) و دستوردهنده و نگهدارنده ولذت برنده خداوند بزرك و نیز برترین ذات چنین‌روان بزرك در این ملقب میگردد .

۲۴ـواوکه باین حصوصیات پروشه‌رامی‌شناسد و پراکرتی را باصفات مخصوص آن میداند در هر حالیکه باشد ، او زاد ندارد (و بجهان تن بازنمیگردد[۳]).

۲۵ـبرخی بمراقبه حودرا درخود میشناسند و دیگران (بمطالعه) در یوگ سانکهیاودیگران بوسیله‌ی‌فلسفه‌ی‌یوگ (عمل) بآن پی‌می برند[٤] .

۲۶ـ و برخی نیز هستند که بدون دانش‌آنچه ازدیگران شنیده‌اند (بآن عمل کرده) میپرستند و (اگرمؤمن باشند) آنان نیز آن‌سوی مرك بسبب صمیمیت بآنچه شنیده‌اند دارند میگذرند[۵] .

۲۷ ـ هر(وجودی) که موجودشد خواه جنبنده‌یانا جنبنده‌بدانکه‌ازپیوستگی بزمین کشت ودانندهی کشت صورت گرفته است.

۲۸ـ یکسان درهمه‌موجوداتجاگرفته‌خداوندبزرك نمیرنده میان میرندگان اوکه چنین (اورا) دید و (دانست) درست دیده(دانسته[٦]).

۲۹ ـ یکسان همه‌جا پروردگار را بالسویه مستقر دیده . او نفس خویش را تباه نمیسازد و به برترین طریق گام زن‌می‌شود .

۳۰ـ او میبیند که در حقیقت پراکرتی (هیولاء) همه اعمال تنی را بجا می-

آورد و نفس (روان) کاری نمیکند، او درست دیده (و حقیقت را نیك دانسته[7]) .

۳۱ـ و هر گاه درك کرد که ریشه زیست پر تنوع در موجودات از یگانه ای هست که از او پخش میگردد؛ پس او به برهما میرسد.

۳۲ـ بدون آغاز بدون صفات روح عالی فانی نشدنی گرچه در تن مکان دارد ولی نه کار تنی میکند و نه از آن متأثر میشود .

۳۳ـ چنانکه اثیر با اینکه در همه چیز محیط است ولی به سبب لطافت از آن متأثر نیست ، همچنان روانیکه در تن وجود دارد (از کار تنی) متأثر نمیشود .

۳۴ ـ و چنانکه خورشید یگانه این جهان را روشن میسازد همچنین خداوند زمین کشت را روشن میکند.

۳۵ ـ آنانکه در زمین کشت و دانندهٔ آنرا بچشم بصیرت (میبینند) و امتیاز میدهند موجودات را از پراکرتی آزاد دانسته بسوی برترین (آفریدگار) میروند.

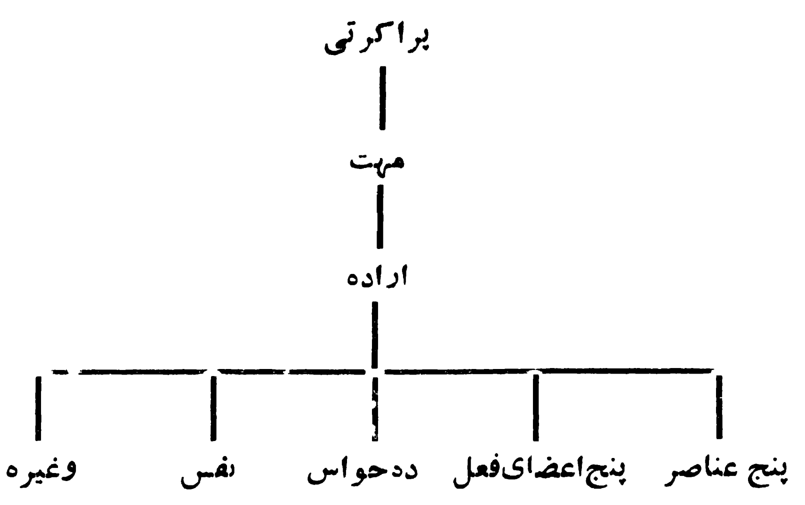
توضیحات

۱ـ۲ـ کشت نامیده میشود ـ مقصود کشت تن است اراده تخم، عمل درخت ونتیجه‌ی عمل‌میوه‌ی آن‌درخت‌است. داننده‌ی حقیقی‌ار کشت روح‌الارواح یعنی آفریدگار است .

۲ـ۳ـ داننده زمین کشت ـ بنابر آموزش مسیحی مقصود از هبوط بشردرآمدن از تجرد وآزادی وافتادن بچاه مادیات است که جای قیود و نیازمندیهاست . بنابر گیتا حقیقت بشرپاك ومجرد وفوق طبیعت (پراکرتی) است وازاین است که همواره میکوشد زمین‌طبیعت را شکسته و شکافته و بـه بلندیهای تجرد پروازکند. گویا این‌اندیشه در سنگ نوشتهای باستانی بصورتی مردی نقش شده‌که از میان حلقه جهان تن‌بال درآورده میخواهدبآسمان تجرد پروازکند.

۳ـ۵ـ برهماسوترا ـ مقصود گوینده‌ی گیتا این‌است که‌این تمثیل‌واندیشه یعنی‌زمین کشت وداننده‌آنرا پیش‌از وی درویداها واپانی شدها وبرهما سوترا بـادلایل واضح وقطعی بیان شده . چند (Chanbas) چامه یاشعر.

۴ـ۶ـ عناصر بزرگ ـ پراکرتی یا هیولاء نیروئی‌است قدیم و ازلی کـه در رشته‌ی علت و معلول پدید می‌شود و در ۲۴ صور زیر مجسم میگردد :



۵-۹- وسایل مشتهیات -آواز - سودن - حشیدن - بوئیدن و عیره مطالعه‌درزاد ومرگ . دردهای زندگی درحقیقت درد بیستند ولی درد نمامیشوند وهرگاه درآنهافکر و تأمل بکنیم ، حقیقت آنها را درك مینمائیم و به‌حای اینکه دشوار بگیریم آسان میکنیم و هرگاه آسان گرفتیم و بی‌اعتناء سدیم میتوانیم به‌باطن حود متوحه سویم .

۶-۱۱- خلوت - زمان ورزش روحانی و عبادت و مطالعه به‌باطن خود بایدحلوت اختیار بکند و از معاشرت بامردم بویره محیط فاسد دوری حوید و باشحاص پاك نردیك گردد و ازآنان استفاده نماید

۷-۱۲- دانش لازم است - دانش بردونوع‌است: یکی باشیاء تغییرپذیر کـه پدید و ناپدید میشوند و به‌یك حالت بیستند ، البته بچنین اشیاء کـه درحهان تن میباشند دانش ناقص است زیرا از ماهیت‌آنان‌که تعییرپذیر نیست‌آگاه نمیشویم و دانش دیگرازمحردات است‌که‌به‌یك حالت‌هستند یکی‌را بانگلیسی (Objective) ودیگری‌را (Subjective) گویند .

۸-۱۴- همه را دربرگرفته - قدرت ایردی همه حهانها را دربرگرفته و هرگاه اورا به‌پیوستگی بحهانها نسبت‌دهیم اورا (Kshatrajna) یادانندهٔ زمین‌کشت‌خوانیم وچون ازدات او سخن‌گوئیم اورا (Paramatma) یا برترین دات (روان) مینامیم.

۹-۱۵- بدون داشتن حواس - بشر بوسیلهٔ اعضای معین از غیرخودآگاه میشود ولی‌آفریدگار نیازمند بوسیله نیست . اونه حشمی ، نه‌دستی، نه‌دهنی، نه جسمی ونه‌کیفیتی مانند مادارد ؛ نه‌هم بآنها نیازمند است . نه‌حنبنده هست و نه ناحنبنده. فعال ولی ساکن و از همه دور وبهمه نزدیك و همه‌چیررا میشنود ومیبیند ومیداند.

۱۰-۱۷- موحودات‌را تولید میکند- همه از او بوحود میآیند وهمه بسوی‌او باز-

میگردند . در قرآن میفرماید :

ما برای الله هستیم و بسوی الله باز میگردیم . «انالله وانا الیه راجعون»

۱۱ـ ۲۰ درفلسفه‌ی سانکهیا ماده و روان دوگوهرمستقل ابدی وازلی هستند واگر سپنتا ماینیو وانگره ماینیورا (که‌درگاتا ذکر شده‌اند) باین مفهوم بگیریم، عقیده‌زرتشت نیز همچنان بود ولی گیتا میآموزکه هردو از یك اصل میباشند و چونکه آن اصل آغاز و انجام ندارد اینهانیز ندارند، صورت‌وکیفیات سه‌گانه که‌بزبان سنسکرت «گونا» گفته شده اند ازخصوصیات پراکرتی یا ماده میباشند . پروشه یعنی روان ازآنهامنزه است زیراکه مجرد و بسیط میباشد واگر سپنتا ماینیو وانگره‌ماینیورا بمفهوم «گونا» بگیریم ،آموزش زرتشت وگیتا یکسان میشود .

۱ـ۲۱ـ شادی ودرد است ـ شادی ودرد درخود پروشه نیست بلکه تابش‌آن برتن‌و اعضای تن‌سبب میشودکه درآنها احساس رنج وشادی پدید میگردد .

۲ـ۲۳ـ ملقب میگردد ـ این‌القاب پروشه یاآفریدگار درصورتی استکه اورادر زمین‌کشت فعال تصورکنیم .

۳ـ۲۴ـ بجهان تن باز نمیگردد ـ بازگشت بجهان تن درصورت‌آلودگی و توجه پروشه به‌پراکرتی است وهرگاه‌او ازغفلت درآمد وخودرا دانست برای‌وی بازگشت‌نیست.

۴ـ۲۵ـ بآن پی‌میبرند‌ـخودشناسی بچند طرق ممکن است: اول‌ـ به تفکروتأمل در خودودوم‌ـ بوسیله‌ی‌نامه‌های‌حکمت ازجمله‌فلسفه‌ی سانکهیاوسیوم‌ـفلسفه‌ی‌یوگ .

۵ـ۲۶ـ میگذرند‌ـ ونیز کسیکه مطالعه‌ی‌کتب فلسفه و دین رانکرده ونیروی تفکرو اجتهاد نیز ندارد ولی آنچه از پارسایان و نیکان شنیده ، بآن مؤمن‌گشته صمیمانه‌کارنیك میکند وبراه راست‌گامزن است ، اونیز نجات می‌یابد .

۶ـ۲۸ـ درست دیده و دانسته ـ یعنی اوکه آفریدگار را در همه موجودات میبیند درست دیده .

۷ـ۳۰ـ حقیقت‌را نیك دانسته ـ روان مجرد وبی‌نیازاست ومستقیماً عامل هیچ‌عملی نیست ـعمل از نفس حیوانی و حواس پنجگانه و اعضای تن استکه بنا برنیازمندی تـن بفعالیت درمیآیند وروان تنها ناظربرحرکات‌آنهاست واگربه نظارت پاینده بماندوخودرا یکی ازآنها نشمارد ، اوآزاد است وبجهان تن‌بازگشت ندارد .

خلاصه‌ی مکالمه‌ی سیزدهم

زمین کشت وداننده‌ی آن

پراکرتی یا هیولاء شعور بذات خود ندارد و بالطبع متحرك یعنی مضطرب‌است و پروشه یا روان، دانش محض‌است و ازاینرو بی نیاز و فعال نیست یعنی بجای اضطراب، سکون دارد ؛ یکی همه نیازمندیست‌که او را مضطرب یعنی فعال‌ساخته و دیگر همه بی‌نیازیست که در او سکـــون و اطمینان است . پراکرتی یا هیولاء (که بصورت جهان تن پدید میشود) بمفهوم زمین کشت‌گرفته شده‌کـــه در آن بسبب اضطـــراب تغییـــرات بلندی و پستی وکاهش و فزونی و ترقـی و تنزل و تنوع و افتادگی و زمـــان پیری و فرسودگی و جـــوانی وکـــودکی ومرگ و غیره دیده میشوند . پـــروشه بـــراین تغییرات یا جنبشهای بازی مانند پراکرتی ناظر است و او (kshatrjna) یا داننده (بیننده)ی کشت نامیده شده وروح‌الارواح‌یا بیننده بزرگ و حقیقی‌آفریدگار است دانش او بر موجودات محیط است . اگرچه نیازمند بوسائل دانش‌که عقل و حواس و نفس باشند ، نیست اوآفریدگار همه هست و سرتاسر زمین‌کشت‌یعنی کاینات‌را فرا گرفته، ولی او از زمین کشت نیست . افراد بشر دوجنبه دارند : یکی‌آزاد و دیگری پای‌بند . در جنبه‌ی‌آزاد پرتوی از صفات ایزدی میباشند وبه‌نقطه نظر پای‌بند بزنجیر

عناصر وخواهشها و ترس و اندیشه بسته شده‌اند و اگر این جنبه‌ی بشررا به‌بینیم یعنی‌زاد و زمان کهولت و پیری وصورت اجتماعی اورا یك وجود تنی و طبیعی میبابیم ولی به‌نقطه‌ی نظر دیگر او جوهری مجرد و از حدود عناصر و بندشهای تنی بیرون است و این جنبه‌که پروشه (روان) مینامیم ، جوهری است نهان و درخود عالمی است نه‌اورا میتوان بهره‌ای از عالم تنی گفت و نه‌هم همه‌ی عالم بلکه عالمی است در خود مستقل‌که بصورت شخص تصور میشود و بنابراین او را پروشه یعنی مرد نامیده‌اند، لذا درگیتا بزبان‌کرشنا (که مظهر ایزدیست) چنین میفرماید :

«ای ارجن‌مرادانننده‌ی زمین‌کشت بدان وباین ملاحظه دانش بزمین‌کشت و ممتاز نمودن‌آن، داننده‌ی‌آن در حقیقت دانش است و این دانش‌که دانش حقیقی و برترین دانش‌است به‌پاکی ذهن و زندگی بی‌آلایش که پر از شفقت و همدردی بموجودات و ارادت بآفریدگار است ، میسر میشود.» از این‌رو دراین مکالمه به‌زمین‌کشت و داننده‌ٔ آن مختصر اشاره‌کرده صفات پروردگار وخصوصیات‌آفریدگان را شرح داده است و البته چونکه بشعر گفته مفصل را مختصر نموده که خواننده‌ی آن، مختصررا باید مفصل نماید و درآن فکر و تأمل‌کند.

دراین زمین‌کشت داننده‌ی‌کشت بدون‌ایست‌تخم موجودات را میکارد و ازکتم عدم‌آنانرا ببرون میآورد و ناپدیدمیکند.

ارجن عرض‌کرد :

«ای‌کرشنا بفرماآنکه ظاهر است چیست وآنکه درباطن پیوسته «من» میگویدکیست؟ وبفرما ، عالم که هست و معلوم چه میباشد ؟»

کرشنا فرمود :

«این تن را میدان علم و اوکه از حقیقت آن‌آگاه شد داننده‌ی میدان (کشت) تن است و او هست‌که «من» میگوید و بدان‌که عالم حقیقی بحقیقت تنها و همه اشیاء معلوم من هستم دانشمند اوست‌که میان معلوم (کشت) وعالم (داننده‌ی زمین کشت)امتیاز دهد و بداند معلوم(زمین‌کشت) چگونه تغییرپذیر استوعالم(داننده‌ی‌کشت)چه‌نیروئی‌داردکه‌درمعلوم تأثیر میکند و اکنون مجملاً این حقیقت‌را از من بشنو :

اولاً- عناصریا مجردات.دوم- خودی یاشخصیت. سیوم عقل و نیزآنکه‌ناپدیداست. چهارم-یازده‌حواس.پنجم-خواهش ششم- نفرت ودرد و شادی و ادراك و تحمل. اینها هستندکه وجود تنی را تشکیل میدهند و معلوم نامیده میشوند .

دوم- تواضع یا نبودن عجب و نبودن خودنمائی و بی-
آزاری و عفو و راستی و گرامی داشتن استادان و پاکی و
بردباری و تسلط بر نفس حیوانی و نداشتن وابستگی باشیاء
دنیوی و نبودن انانیت (اغراض شخصی) و آگاهی از درد و
بدیهای زاد و مرگ و بیماری و نبودن وابستگی مفرط
بهمسر و فرزند و خانه و توازن باطن در آنچه دارد میشود
خواه‌گوارا و یا ناگوار وارادت بمن (که‌آفریدگار هستم) و
نداشتن‌علاقه و انس حقیقی بصحبت مردم واجتماع واستقامت
و شعور بذات خود و از وسایلیکه چنین دانش‌را می‌یابد واز
چنان دانش ذوق روانی می‌یابد و بروان‌کل مهر میورزد ودر
حقیقت دانش تفکر میکند .

من ترا آگاه میکنم از دانشیکه ازآن زیست جاوید می-
یابی وآن‌معرفت به‌یگانه‌ی ابدی‌است‌که نه اورا موجود توان
گفت و نه‌معدوم و تنها از این دانش بشر، خورسندی و امن
می‌یابد و اوکه برکاینات محیط است . فوق ادراك بشر است ،
ازهمه‌ی قیودآزاد و اگرچه همه را درخود دارد ، شبیه و
نظیر ندارد و اندرون است و هم بیرون، پدید وهم نهان
محرك و هم بی‌حرکت، نامحدود وناپدید ، اورا نتوان‌ادراك
کرد و اگرچه بسیار نزدیك است (از ادراك ما) بسیار دور
است . بهره‌نشدنی ولی به‌بهره‌های نامحدود دیده میشود . او
ریشه و رحم همه هست . از او جهانها پدید شده و در او
ناپدید میگردند . او سرچشمه‌ی نور است و فوق تاریکی
است ، او عین دانش و هدف دانشمندان است در همه‌ی دل‌ها
وجود دارد .

چنین است توضیح زمین‌کشت‌یا فضای دانش واین‌است
دانش ومطمح نظر دانشمندان بآن که پراکرتی (هیولاء) و
پروشه (روان) هر دوآغاز ندارند وکیفیات (گونای) سه‌گانه
مخصوص به‌پراکرتی وازاوپدید میشوند وپراکرتی، علت‌العلل
و روان،وسیله‌ی‌تلذذ ازاحساس خوشی و دردمیباشد،پراکرتی
نقش‌پذیر است‌که ازروان باو میرسد وسبب زندگی و جنبش
تنی میشود و درد را تولید میکند و هرکه خصوصیات پروشه
و پراکرتی را دانست ، برای او درآینده زاد نیست و در
زنجیرهای زیست تنی اسیر نمیگردد . برخی باجتهاد بتفکر
و تأمل خویش را میشناسند و بعضی بمطالعه‌ی حکمت‌سانکهیا
بمقصودمیرسند ودیگران بفلسفه‌ی یوگ‌یعنی ریاضت وتذکیه‌ی

باطن رجــوع میکنند و بعضی بدون اینکه بدانند برهنمائی نیکان عبادت میکنند و فـرایض دینی را بجــای میآورند و هرگاه ازجهان تن درگذشتند ، بهدفیکه برای آن اعمال نیك کرده‌اند میرسند و اینگونه تمایل در نتیجه پیوستگی معلــوم بعالم یا هیولاء بـروان است . اوکه ایمان دارد هیولاء یــا معلوم در عمل و عالم یا روان ناظر براعمال اوست. حقیقت را دانسته و انواع زندگیها را از یك سرچشمه مشاهده‌کرده ؛ به‌یگانه‌ی ابدی‌میرسدکه نه‌آغاز دارد و نه‌انجام، بدون صفات ولی درهمه تنها جای‌گــرفته ؛ هم جان است‌که اثیر در فضا همه را احاطه دارد، ولی‌از هیچ چیز متأثر نیست .آنچه‌نقش و اشکال درجهان تن میبینیم ، در یك نفس‌کل ریشه دارند و ازآن بشکل رود روان جاری یا شاخ وبرگ یك درخت می- باشند، ولی‌پروشه یا روان از توفان اعمال وتغییرات تن‌منزه است و مانند خورشیدکه دنیائی را روشن کــرده و خود از تاریکی متأثر نمیشود ، همچنان پروشه بر جهان تنها میتابد و زنده نما میسازد ، ولی ازانقلاب تنها متأثر نمیشودو عالم اوهست‌که چنین امتیاز را حق‌الیقین دانسته و عالم و معلوم را نیك شناخته است واوالبته در انجام، بحق واصل میشود.

باین‌ترتیب مکالمه‌ی سیزدهم در توصف زمین‌کشت وداننده‌ی‌کشت، یاهیولاء و روان به پایان میرسد.

مکالمه‌ی چهاردهم

گونا یا صفات و کیفیات سه‌گانه

۱ـ کرشنا فرمود : برترین دانش را (مکرر) بتو میگویم و آنرا مونی یعنی پارسایان دانسته به‌بلندترین مقام روانی رسیده‌اند .

۲ـ و در این دانش پناهنده شده و بمن پیوسته [۱] ولادت نمییابند نه هنگام پدید شدن (دوره‌ی نو) ازجهان، نه وقت انحلال آن مضطرب وناراحت نمیگردند.

۳ـ برهمای بزرگ (هیولاء) رحم من است و در آن نطفه میگذارم و ازآن موجودات وجود [۲] می‌یابند .

۴ـ در هر رحمی از هرنوع میرندگانی‌که بوجودمیآیند درحقیقت‌آن ازرحم برهمای بزرگ است و من تخم دهنده‌ی [۳] آن هستم .

۵ـ ست [٤] و رجس‌وتمس سه‌گانه ، صفاتی میباشند که ازپراکرتی پدیدمیشوند و درتن استوار شده او را که نمیرنده هست و در تن جای گرفته ، پابند میسازند .

۶ـ ازآنان «ست» (Sat) چونکه پاك است علت روشنی (فکر) و تندرستی میشود و بخورسندی و دانش علاقه دارد (و جوینده را) بآن مقید [۵] میکند .

۷ــ رجس (Rajas)ـ طبیعت آن فعالیت و وسیله‌ی علاقه وتشنگی بزندگی است و او را که در تن بعمل علاقه‌مند میکند .

۸ـ و بدان که[۷] تمس (Tamas) از جهل پدید شده و او را کــه در تن جا دارد مبهوت (و نادان) و احمق میسازد و به تــن پروری و بی دردی و غفلت وا ـ میدارد .

۹ـ ست بخوشی و سعادت رهنماست و رجس بفعالیت و تمس به غفلت وسستی که دانش را میپوشاند و بی‌پروائی (ومسامحه) ارتباط دارد .

۱۰ـ و در بشر گاهی ست و زمانی رجس[۸] و گاهی تمس فزونی می‌یابد (وبر ذهن او چیره میگردد) بنا برین زمانی «ست» افزون است و در دیگر اوقات رجس یا تمس افزون میشوند .

۱۱ـ (و هر گاه) از همه درهای تن، روشنی دانش بدرخشد ، (از فزونی) گونای «ست» می‌باشد .

۱۲ ـ و صفات زیــاد حواستن و فعالیت و ناراحتی و آرمان از فزونی گونای رجس[۱] میشوند .

۱۳ـ و نبودن روشنی و بودن سستی و تن‌پروری و غفلت و بی‌پروائی وحیرت وبهت از فزون تمس است .

۱۴ـ هر گاه گونای‌ست (برذهن) نفوذ داشته باشد، میرنده‌هنگام انحلال‌روان (یعنی مرگ) بجهان پاك (بی‌لکه) پارسایان میرود .

۱۵ـ و اگر گونای رجس هنگام مرگ (برذهن) چیره باشدآن شخص‌میان مردمی ولادت‌می‌یابد که‌بفعالیت علاقه دارند واگر گونای تمس غالب باشد،آن‌شخص از رحم مبهوت و حیرت زده پدید میگردد .

۱۶ـ نتیجه‌ی عمل ست نیك و ثمر عمل رجس زحمت ودرد وانجام عمل‌تمسی نادانی است .

۱۷ـ از ست ، دانش میــزاید و از رجس سود و از تمس بی قیدی و حیــرت و نادانی[۲] .

۱۸ـ آنانکه در گونای «ست»[۳] استقرار یافته‌اند (بمقام برتر روحانی) عروج میکنند وآنانکه در رجس میمانند ، جای میانه را میگیرند وآنانکه در(چاه)تمس سرنگون شده‌اند رو به‌پستی میروند و به‌بدترین عیوب درمیمانند .

۱۹ـ مرد پارسا[٤] هرگاه درك کرد عاملی غیر از گونا وجود ندارد و نیز بآن که برتر از گوناست پی‌میبرد، آنگاه اوبمن درمیآید (و هم‌طبیعت من میشود .)

۲۰ـ از گونای سه گانه باین طریق روان[۵] برتر شده و از آنجائیکه آنان پدید میشوند درگذشته از زاد و مرگ وپیری وفرسودگی‌آزادگشته (شربت)زیست «جاوید را» مینوشد .

۲۱ـ ارجن گفت : ای خداوند چگونه میباشد نشان[٦] او که از گونای سه‌ـ گانه برتر شده و چگونه باشد رفتار او و چگونه او فوق صفات سه گانه میشود .

۲۲ـ او که از روشنی[۷] واز فعالیت واز غفلت هرگاه در اوپدید شدندکراهت نمیکند و نه‌رمانیکه نیستند در پی‌آنها میرود (یعنی نه طالب آنهاست و نه از آنها گریزان است .)

۲۳ـ او(روان) بیطرف (ایمن) نشسته و از تأثیر گونای سه گانه متزلزل نیست (بخود میگوید) گونا میچرخند (ومیگذرند) و او (درحالیکه هست) ثابت(وپاینده) میماند .

۲۴ـ (برای او) درد و شادی یکسان است ، بخود اعتماددارد و برای اوکلوخ و سنگ و طلا در یك میزان هستند ؛ بدوست ودشمن یکسان ودرنکوهش وستایش ثابت است .

۲۵ـ در عزت و ذلت[۸] بدوست و دشمن یکسان بوده ، همه کار (میکند) ولی بآنها وابستگی ندارد و چنین شخص از تأثیر گونا درگذشته گفته میشود .

۲۶ـاو که‌مرامخلصانه‌به‌یوگ‌ارادت (وعشق)خدمت میکند واز(تأثیر) گونای سه گانه برتر است ، او سزاوار مقام برهمای[۹] ازلی و ابدیست .

۲۷ـ زیرا مکان برهمـا وآب (زندگی) جـاوید و نیکی فراموش نشدنی و سعادت ابدی منم .

توضیحات

۱-۲- بمن‌پیوسته - بنا برعقیده‌ی هندوان‌اگرچه جهان فنا ناپذیر است ولی‌دوره دارد و پدید و ناپدید میشود یعنی دروقت معین آفریدگار آنرا از خود بیرون میآوردو پدید میسازد و بخودفرومیبرد وناپدید میکند.ازاینرو عدم، وحودمیشود ووحود، عدم میگردد و موحودات نیز همچنان پیوسته میروند و میآیند مگرآنانکه از آلودگی ماده منزه شده و به اصطلاح نیک‌گشته و حقیقت یعنی راززندگی را دانسته‌اند و بقرب و معرفت ایزدی سعادتمند شده‌اند ، بازگشت ندارند و درعلم ایزدی حاوید میمانند در انجیل درکتاب‌متی (Mathew) در حمله ۴۸ر۴۷میفرماید: «کامل‌بشوید چنانکه پـدر شما درآسمان‌کامل میباشد .»

کمال باندازه‌ی خلقت و استعداد است .

۲-۳- وحود می‌یابند - مقصود اینکه وجود حقیقتی‌مستقل و از خود نیست بلکه از خداوند است‌که در رحم عدم پرتو خود را میافکند و تاریکی را روشن میسازد و شب عدم را روز وجودمیکند پس عالم وحود وموجودات ظهور قدرت و خلاقیت ایزدی است.

۳-۴- تخم دهنده‌ی‌آن هستم - مقصود فعل و انفعال است، خالق فاعل است و رحم برهما (در اینجا مقصودهیولاء یا طبیعت) از فعالیت اومنفعل میشود وازخود قوه‌ی تولید را ندارد .

۴-۵-ست - رحس - تمس- بزبان سنسکرت‌گونا(Gvna) و بزبان‌گاتا «ماینیو» و در قرآن نفس نام‌کیفیات سه‌گانه میباشندکه درعالم طبیعت در همه اشیاء وجود دارند و

ازکمی یا بیشی و چگونگی آمیـزش آنها تنوع پیدا میشود و اشیاء و جانداران بصورت مخصوص درمیآیند ازاینها «ست» پرتوافکن شعور وعقل وروشنائی وراستی است وخصوصیت بارزآن نظم و خوبی است و «رحس» فعالیت پیدا میکند و «تمس» منشأخمود و جهـل و تاریکی است .

از «ست» کارهای نیك سرچشمه میگیرد واز«رحس» خواهشها و فعالیت و از«تمس» سستی و تن پروری و نادانی و زشتی ، روان هرگاه به‌تن علاقه پیداکرد تحت‌تأثیرگونا واقع شده ، بدامآنها میافتد و از هرکدام‌که بیشتر متأثر شد ، قیافه و اعمال دارنده‌ی تن همان خصوصیت را پیدا میکند. درگیتا میفرمایدکه جوینده‌ی حق بقوه‌ی اراده باید بکوشدکه تحت تأثیرگونا در نیاید و از تأثیرآنها برترباشد تاحقیقت‌را بیابد وهمچنین زرتشت در«گاتا» فرموده :

تصمیم و قوه‌ی اراده درانجام قیافه واعمال‌را بصورت طبیعی وفوق‌گونا درمیآورند از ست فرونی عقل و تمیز است و از رحس تحمل در شداید و از تمس خمود و جمود .

۵-۶- بآن مقید میکند- گویا یاکیفیت «ست» اگر حه برحسته وستوده شده هست ولی ازکیفیات حهان تن است . بنابرین خورسندی و روشنی و دانش‌که او سبب و وسیله میشود خورسندی وروسنائی حهان تن است ودانشی‌که ازآن می‌یابد دانشی است ازمطالعه وآزمایش وغیره و بشر باید فوق همه اینهاگردد و دانش و راستی‌و روشنائی روانی یابد.

۶-۷- رحس - روان را چنان متأثر میکندکه روان ازخود غافل شده تصور می‌نمایدکه فاعل اعمال اوست .

۷-۸-«تمس» بر ان‌سنسکرت‌مدم (Modhnam) بهت-حیرت-حماقت‌خوانده‌شده.

۸-۱۰- وزمانی رحس - بنابرفرونی یاکمی یکی ازگوناها افکاربرذهن درمیآیند و اعمال سرزد می‌شوند وقیافه صورت میگیرد. «ست» دانش‌وشادی است. «رحس» فعالیت و «تمس» پرده غفلت‌که نمیگذارد میان خوب و بد دارنده تمیز بدهد . ازاین است‌که‌استاد و رهبر روانی چون شاگردی بیابد خود او باید دارای دوصفت باسد: یکی‌آنچه‌ازحکمت و اخلاق ستوده بشاگرد میآموزد خود او نیز عامل و عارف بآن باشد ودیگر استمداد و تمایل شاگـرد را درك بکند و روان شناس اوگردد واگر شاگردی بیابد که استعداد و فراگرفتن‌آموزش او را ندارد‌گوشش او درآموختن برذهن‌شاگردمانندگردکان برگنبد خواهد بودکه میشنود و فراموش میکند یابآن‌عمل نمیکند. چه‌بسا افرادی هستندکه فاسق و عیاش و میخوار و قمارباز میباشند ولی استعداد نیـك شدن را دارند و چنین اشخـاص بمرد عارف‌نیك‌که بپوستند درآنها قاب ماهیت‌میشود وشخص‌فاجر وفاسق، پارسا ودانشمند میگردد و برعکس اگر یکی مرد بی‌استعداد دانشمندی‌را بیابد برای وی بارشاطر نمیشود بلکه بار خاطر میگردد .

۱ـ۱۲ـ فزونی گونای رحس میشوند ـ مقصود رحس چون فعال است، خواهش زیست وبرخوردار شدن لذاید زندگی نمایان میشود .

۲ـ۱۷ـ حیرت و نادانی ـ نمایان شدن گونای مخصوص از فزونی اوبردیگر گونا هاست . مثلاً اگر گونای ست بر رحس و تمس فزونی گرفت ، اعمال منظم و نیك میشوند ونمایان میگردند واگر رجس بر «ست» و « تمس » افرون شد ، جاه و شهرت وثروت پدید میشوند و اگر « تمس » بر «ست» و «رحس» چیره گشت ، سستی و نادانی وغفلت وحیرت درآن شخص صورت میگیرند و اگر «ست» با « رحس» توأم شد نیکی با فعالیت میشود و همچنین است توأم شدن گونای دیگر که ازآن اعمال مخصوص پدید میشوند .

۳ـ۱۸ـ گونای ست ـ گرچه دارنده‌ی«ست»اعمال نیك بجا میآورد واز نیکان شمرده میشود ولی از خطر افرون شدن دوگونای دیگر محفوظ نیست و ممکن است که گاهی در طبیعت اوگونای دیگر غلبه کند و از او خطائی سرزند. ازاینرو گیتا میآموزدکه جوینده‌ی حقانیت باید بکوشد وخود را از هرسه گونا آزاد سازد و بمقامی رسدکه زیرتأثیر هیچیك ازآنها نباشد و باید دانست که هیولاء (پراکرتی) در اصل گوهری محرد است و بنابرین گونا نیز در حدود محردات هستند یعنی نام حال یا کیفیتی است چنانچه در گاتای اوستا نیز سپنتا مانیو و انگره مانیو بمفهوم گوهر محرد میباشند وعناصری که تاکنون تاشماره‌ی سد شمرده شده‌اند بالاخره منحر میشوند بعنصریکه محرد و نیروی محض است .

۴ـ۱۹ـ مرد پارسا ـ هرکه در گوناها بحقیقتی پی‌بردکه برتر از آنهاست و باو پیوست بهدف که آزادی ازجهان تن است میرسد .

۵ـ۲۰ـ روان برتر شده ـ یا او که در تن هست از جهان تن که زاد ومرگ و درد دربردارد درگذشته ، بحیات ابدی سعادتمند میشود بشرطی که ازگونای سه گانه برتر گردد ودرآنها «یگانه» را بیابد .

۶ـ۲۱ـ نشان او ـ دراین بیت سه پرسش کرده :

۱ـ رفتار شخصیکه ازگونای سه گانه درگذشته حگونه میباشد .

۲ـ نشان ظاهر او .

۳ـ و بچه وسیله میتواند ازگونای سه گانه آزادگردد .

۷ـ۲۲ـ روشنی ـ در پاسخ کرشنا میفرماید :

نشان او این است که برای او بود و نبود گوناها هیچ تأثیر ندارد ، مانند کسیکه فراز ابرها عروج کرده ز تة بتد ز بترتم زرعد و برق آسوده شده واین حالت دراعمالیکه میکند ازاوپدیدمیشوند وسیله‌ی تحصیل چنین چنین مقام روانی درصورتی است که درگونای سه گانه، یگانه‌ای را بنظر بیاورد که اصل آنهاست چنانکه درعناصر صدگانه شیمی‌دان احساس

عنصری هست که اصل آنهاست و همه از او بروز کرده‌اند و آن پراکرتی است.

۸-۲۵- درعزت وذلت - روان در همه فعالیت تن چه بد وچه خوب و چه درد - یا شادی خیز بی‌علاقه وتنها ناظر و تماشاکننده آن است و بهمان اندازه که یك فیلمهای سینماتصاویر متحرك را میبینند به‌حرکات تنی توجه دارد و خود را فاعل حرکات نمیداند .

۹-۲۶- پاسخ به‌پرسش سیوم ارجن، دربیت ۲۱ هست .

دراینجا مکالمه‌ی چهاردهم تمام اممار در گوتای سه‌گانه به پایان میرسد

خلاصه‌ی مکالمه‌ی چهاردهم

در مکـــالمه‌ی سیزدهم خصوصیات روان و هیولاء را بیان فرمود وضمناً به‌گونا یاکیفیات سه‌گانه‌که مخصوص بجهان تن میباشند ، اشاره‌کرد و در این مکالمه‌آنانرا تشریح میکندو میفرماید پراکرتی یا هیولاء را فرض‌کن‌که رحم است و من‌در آن تخم زندگی را میگذارم و موجودات ازآن پدید میشوند .
پس پراکرتی جای مادر و مـــن پدر و علت زاد و پدید شدن موجودات هستم وآنچه ' از هیولاء بروز میکند بهسه احوال یاکیفیات (گونا) متصف میشود . باین ترتیب :
اولاً ـ «ست» یا اعتدال و نظم وروشنائی.
دوم ــ «رجس» یافعالیت.
سیوم ــ «تمس» خمود نادانی و تاریکی.
و این سه‌گونا در همه‌ی اشیاء جهان وجـــود دارند و بنابرآمیزش و میزان‌آمیزش‌آنها اشیاء و قیافه واخلاق افراد بشر صورت میگیرند . مثلا اوکه گونای«ست»نسبت بدوگونای دیگر فزونتر دارد ، میانه‌رو میشود وکـــارهایش بی‌لکـــه و وجدانش روشن و تنش درست و سالم ومایل به‌نیکی‌وتحصیل دانش میباشد وچونکه از زندگی تـــن‌آزاد نیست . در زیست آینده بجهان تن باز میگردد تا ازنواقص تنی‌کاملا مجردگردد.
دوم اوهست‌که‌گونای رجس در او نسبت به دوگـــونای دیگر فزونتر و بارزتر است و او به تفوق و فـــرماندهی و تسلط

خـــواهشمند میشود مرد بـــا اراده و همت و جهانگیران و سرداران بزرگ باین صفت کامران میشوند و سیوم دارندهٔ گونای تمس است و در او جهل و سستی و حماقت و بیکاری نمایان میشوند . باین ترتیب گروه ست بمیانـــه روی و پاکی و رجس بفعالیت و برتـــری و بـــزرگی و تمس بحماقت و سستی مراحل زندگی را در مینوردند و اما در آمیزش گونا اگر «ست» بر «رجس» و «تمس» افزون میشود، حرکات او نیك و برجسته میشوند و هرگاه ست و تمس ضعیف‌تـــر از رجس باشند ، حس برتری افزون میگردد واگر ست یا رجس توأم فزونتر از تمس باشند نیکی با فعالیت میشود واگر رجس با تمس توأم گردد ، حماقت و جمود ، قوت می یابد . پس خواه اشیاء و خواه افـــراد بشر بنابر داشتن و آمیزش گونا بگروه اعلاء و میانه و پست منقسم میشوند ولی دارندهٔ یکی از آن سه، باید بجهان تن بازگردد و پاداش نیکی یا بدی را بیابد و کرشنا میفرماید که جویندهٔ نجات باید بکوشد که فوق گونا بـــاشد تا بسوی من بیاید و بجهان تن باز نگردد و این سه گونا تأثیری بـــر روان ندارند و هرکه این نکته و حقیقت را حق الیقین دانست ، رستگار میشود . روان باید خود را برتر از سه گونا دانسته، از حلقهٔ قیود پراکرتی درآید تا ازقید زاد و مرگ و پیری و فرسودگی و درد و شادی رهاگردد . ارجن عرض کرد: او که ازگونای سه گانه رها شده چگونه از دیگران ممتاز میشود ، زندگی و رفتار او چگونه هست و بچه راه رهسپار است؟ .کرشنا فرمودکه او بچیزی ازجهان تن بستگی ندارد و نه نفرت ازچیزی و نه الفت ، نه ازکسی گریزان است و نه بکسی دل بسته همواره بیطرف است و پیش آمدهای جهان راکـــه در آئینهٔ عقل و وجدان او منعکس میشود ، میبیند و میداند تصاویری هستندکه میآیند و میگذرند. او نه ازدیدارصورتی ناراحت میشود و نه از شکست درکاری پریشان میگردد، نه بر ـــ پیروزی میبالد و نه از شکست نالان است و بنابرین باطن او همواره درامن و اطمینان و سکون است و میان توفان حوادث و پیش آمدهای زندگی تنی ، چون کـــوه پابرجای و استوار میماند . درنظر اوکلوخ و سنگ یا زرناب یکسان است. نه از ستایش و نه ازنکوهش افسرده، نمیشود . بـــا دوست و دشمن

یکسان رفتار میکند و ازهمه‌گونه بلند پردازی وآز و آوازه
وکنجکاوی و دوندگی خود را ناراحت نمیسازد بر وجدان و
هوش خویش تکیه داده و در انجام بمن میپیوندد زیراکه من
آب حیات و پاکی فراموش نشدنی و مقام سعادت وبرکت همه
هستم .

به این ترتیب مکالمه‌ی چهاردهم در وصف‌گونای سه‌گانه به پایان میرسد.

مکالمه‌ی پانزدهم

یوگ یا فلسفه‌ی پیوستن به برترین روان

۱ ـ کرشنا فرمود :

«با ریشه‌ی بالا و شاخها بزیر درخت آشوت تا[1] (Ashvatta) نا بود نشدنی گفته میشود و برگهای آن (گوئی) سرودهای ویدا میباشند و هرکه این (حقیقت) را دانست او داننده‌ی ویداهاست .

۲ـ (شاخها) روبزیر و روبه‌بالا سبز وپخش میشوند وازگونای سه گانه‌پرورش می‌یابند و مشتهیات شکوفه‌های آن‌میباشند وریشه‌ی روبزیر[2] میرود وزنجیرهای‌اعمال در افراد بشر پدید میگردند .

۳ـ نه[3] صورت اصل‌آن درك میشود و نه نهایت و نه‌آغاز و نه‌اساس‌آن(اولی) این درخت آشوت تاکه سخت ریشه در اطراف دوانیده از شمشیر برنده بی علاقگی (به‌جهان تن) بریده نمیشود .

۴ـ پس از آن راهی بسوی‌آن باید جست وآن‌راه‌را چون یافتی (برای تو) بازگشت نمیباشد و میگوئی من پناهنده میشوم ، تنها بآن حقیقت نخستین که ازاو فعالیت (این جهان پارین) بروز میکند .

۵- بدون تکبروغفلت پیروز بر بدیهای وابستگی‌همواره در باطن خود ساکن آرمانهاآرام یافته و از جفت اضداد که شادی و رنج نامیده میشوند آزاد شده بدون حیرت و بهت‌آنها رهسپارند براهیکه نابود نشدنی است.

۶- (آن راه را) درنوردیده به‌برترین جای من میرسند که نه‌درآن خورشید روشن است و نه ماه و نه‌آتش و ازآن باز[۳] نمیگردند.

۷- بهره‌ای[۴] از شخص من که در جهان زیست بصورت روان جاوید درآمده، حواس پنجگانه را بسوی خود میکشد که ششمین‌آنها را نفس **(Manah)** میگویند ودر پرده‌ی‌هیولاست.

۸- و هرگاه تنی را خداوند تن[۵] بخود برمیگیرد و یا آنرا رها میکند، او اینها (یعنی حواس پنجگانه و نفس) را ضبط میکند و باآنان میرود چنانکه بوی خوش را باد از گلها برمیگیرد و باخود میبرد.

۹- و بوسیله‌ی شنیدن و سودن و چشیدن و بوئیدن و نفس از همه‌ی اشیاء حواس (احساسات) برخوردار میشود.

۱۰- غفلت زدگان اورا درك نمیکنند هرگاه او میگذرد یا میماند یا متلذذ میشود و درزیر تأثیر گونای سه‌گانه میباشد، ولی‌چشم بصیرت میبیند (ودرك‌میکند)

۱۱- یوگیها که (به‌کامل شدن) میکوشند نیز اورا درك میکنندکه درنفس آنان‌استقراریافته، ولی اگرچه‌آنانکه شعور ندارند میکوشند (که‌اورا درك بکنند) ولی نمیکنند زیرا که خودی آنان پرورش نیافته است.

۱۲-آن روشنی که از خورشید در میآید و همه جهان را روشن میکند و نیز آنکه ار ماه هست وآنکه درآتش دیده میشود ،آن از من است.

۱۳- برزمین درآمده موجودات را من به نیروی زیست میپرورانم و شیرهٔ سوما[۶] شده همه گیاهها را تغذیه میکنم.

۱۴- و حرارت‌آتش زیست شده تن‌آنانکه نفس میکشند (جانداران) تصرف میکنم و با دم حیات‌دهنده که فرو میرود و برمیآید توأم گشته‌من چهار[۷] قسم‌خوردنی-

ها را بهضم درمیآورم .

۱۵ـ دردل همه نشیمن دارم حافظه[۸] و دانش از من هستند و نیز نبودن آنها وآنچه ازویداها باید دانسته شود ومن هستم گوینده‌ی ویدانتا[۹] ودانندهی ویدا .

۱۶ ـ در این جهان دو نیرو است : یکـی شکسته و دیگـر ناشکسته شدنی (یکی جاوید و دیگری فانی) وآنچه شکسته شدنی و فانی است موجودات میباشندو آنچه جاوید است و آنکه تغییر شدنی است ، جاوید نامیده میشود .

۱۷ـ و برترین نیرو[۱۰] (پروشه) حقیقتی دیگر است که برترین ذات نامیده میشود. راه هست که همه جهانهارا فراگرفته و هرسه جهان‌را نگهداشته وپروردگار جاوید است .

۱۸ـ بنابرین من ازآنچه جاوید[۱۱] نیست درگذشته بلکه ازآنچه فنا ناپذیر است نیز برتر میباشم‌حه، درجهان و درنوشته‌ی ویدا من برترین روان‌نامیده شده‌ام .

۱۹ـ باین‌ترتیب او که بدون غفلت و حیرت مرا چنین میداند، او هست همه دان که[۱۲] مرا با همه وجودش میپرستد .

۲۰ـ باین‌ترتیب از من مرموزترین و نهان‌ترین آموزش گفته شد و هر که این (گفته مرا) دانست ، او دانشمند است و کارش را بانجـام رسانیده[۱۳]) و موفق گشته .

توضیحات

۱ـ۱ـ آشوت تاـ نام درختی است در هندکه مورد پرستش و احترام است و از شاخه‌های بالاکه روبه‌پائین میروند ریشه درمی‌آید وآن ریشه زیرخاك شده درختی می‌گردد و همچنین ازهرسو شاخه‌ها روی بزمین‌آورده و درخت میشوندکه با درحت اصلی پیوسته‌اند و باین‌ترتیب‌آن درخت زمین وسیعی را دربرمیگیرد ، درحتی نیز هست بنـام «پیپل» که‌هندوان‌آن‌را میپرستند و زیرسایه‌ی‌آن بت میگذارند درصورتیکـه درخت مقدس هند ریشه به‌پائین میدواند درقرآن از درختی سحن رفته که شاخه‌هایش روبآسمان هستند چنانچه میفرمایـد:

«سخن‌نیکو چون درخت پاك است‌که ریشه‌ی‌آن‌استوار (درزمین) و شاخه‌هایش در آسمان میباشند ۲۹ر۱۴»

۲ـ ۲ـ ریشه روبزیر (زمین) میرود معنی لغوی‌آشوت‌تا ـ آنکه تا فردا پاینده‌نیست و استعاره‌به‌تغییرات وتحولات و ناپایداری امورزندگی است . ریشه‌آن حقیقت زیست تنی و شاخه ها و برگ و شکوفه،هیولاء و منیت و حواس میباشند ، مقصود در این بیت اینکه ریشه از بالا روبه‌پائین رشد میکند ، یعنی اعمال روبه پائین (حهان تن)آمده وبعدروبه بالا سوی‌برهمن میروند ومادامیکه علاقه‌ی‌آنها بمادیات است پیوسته از بالا به‌پائین و از پائین به‌بالا صعود و هبوط باید بکنند تا از درخت حداگردند و از مادیات ، بمحردات گرایند . در این مثل فعالیت حهان تن رانشان میدهد .

۳ـ۳ـ نه‌صورت‌اصل آن‌درك‌میشودـ مقصود آنچه‌زمانی‌پدیدو زمانی ناپدیداست‌وپیوسته

تغییر میکند اگرچه درذهن بشر سخت ریشه دوانیده بایدآنرا بشمشیر بی‌علاقگی جدا کرد .

۴-۷- بهره‌ای - مقصود این نیست که ذات ایزدی تقسیم میگردد بلکه در علم او اعیان پدید میگردند و از اعیان روان و بنابرین اعیان و روانها پرتو ایزدی و در علم ایزدی جاوید میباشند و از اینروآنانرا به‌بهره‌ای از ایزد تشبیه کرده است .

۵ -۸ - خداوند تن - یعنی روان که پس ازمرگ تن حواس باطن و نفس در تن مثالی (یا ذهنی) پاینده میمانند و از روان جدا نمیشود بااینکه روان هرگاه از تن جدا میشود با خود در عالم دیگر حواس و نفس را میکشد تا اینکه در نشاء دیگر با اوباشند و باز فعالیت کنند ،مقصود اینکه‌حواس و نفس افراری هستندکه بوسیله‌ی آنان روان بماده نزدیك میگردد .

۶-۱۳- شیرهٔ سوما - دراوستا هوما - بمعانی مختلف درهند و ایران ذکر شده از جمله یکی ازالقاب ماه است و نیز شیره ازگیاه‌مخصوص که بآن اغذیه مقوی دیگر آمیخته پس از پرستش مؤبدان و برهمنان مینوشند در این بیت بمفهوم نیروئی است که از زمین بصورت رطوبت وجود دارد و وسیله‌ی بالیدگی و شادابی درختهاست .

در هند باستان دو خانواده شاهی بودند: یکی بنام چند بنسی که خود را از نـژاد ماه معرفی میکرد یا اینکه بگوئیم ماه پرست بود و دیگر سورج بنسی یا نژاد خورشید که باید مهرپرست باشد . در ایران باستان چنین خصوصیتی نمییابیم مگر اینکه فریدون را ماه نژاد یا ماه‌پرست و شاهان کیانی را مهر نژاد یامهرپرست بگوئیم و برای توجیه این مطلب میتوان اشاره‌هائی درزندگی آنان یافت .

۷- ۱۴ - چهار قسم خوردنیها - مقصود خوردنی ۱ - جویدنی ۲ - مکیدنی ۳ - لیسیدنی - ۴- فروبردنی .

(۸-۹)۱۵ -حافظه- ویدانتا - از حافظه مقصود به‌یادداشتن تجربه‌های نشاء گذشته میباشد که بـرای همه‌کس میسر نیست و از دانش ادراك حقایقی است که ازجهان ترکیب برتر باشند و ویدانتا بمفهوم «ویدا» و « انتا» یعنی نهایت یاپایان ،ویدانام فلسفه‌ای است که بتصوف اسلام شباهت دارد و ازآن دردیگر جای این نامه ذکر شده است .

۱۰-۱۷- برترین نیرو -- در بیت شماره ۱۶ فرمودکه دونیرو (پروشه)میباشند : یکی شکسته شدنی و دیگر شکسته نشدنی ودر این بیت میفرماید از هردو برترنیروئی‌است که روح‌الارواح نام دارد ،وبرهمه محیط میباشد و البته اوآفریدگار جهانهاست ، از سه جهان یکی کاملا مرکب و دوم نیمه مرکب و سیوم کاملا مجرد و بسیط است .

۱۱ - ۱۸ -- آنچه جاوید نیست - فناشدنی درخت آشوت تا فنانشدنی اصل و تخم گونای سه‌گانه و برتر ازهردوآفریدگار است .

۱۲ـ۱۹ـ مرا با همه وجودش میپرستد ـ با توجه کامل ـ از ابیات هجده و نوزده معلوم میشود که گوینده ی بهگوت گیتا کرشنارا مظهر وشنو و شنورا مظهر ایزد یگانه میدانست و کرشنا برای او وسیله نجات بود .

۱۳ـ۲۰ـ موفق گشته بهعالیترین دانش ـ دانشی هست که جوینده معرفت به برهمن یعنی آفریدگار پیدا میکند و هرگاه خود را و پروردگارش را شناخت او موفق میشود . خودشناسی وسیلهی خدا شناسی است .

در اینجا مکالمهی پانزدهم بپایان میرسد

خلاصه‌ی مکالمه‌ی پانزدهم

در این مکالمه بیان‌شده است‌که چگونه روان جزء (بشر) بروان‌کل نزدیک‌میشود دربیت نخستین از درخت آشوت‌تا ذکر شده است‌و این‌درخت مانند‌درخت بید مجنون شاخهای‌آویزان دارد نهایت آنکه شاخهای آشوت‌تا چون بزمین میرسند در خاك ریشه میدوانند و درختی میشوند و این تشبیهی است به علاقه‌ی‌بشر بجهان‌تن .کرشنا میفرماید:

با شاخه‌ها رو بزمین‌گفته میشودکه درخت آشوت تـا نابود نشدنی است و برگهای آن‌گویا سرود مقدس (ویدا)و شاخه‌هایش‌که بالا وروبه‌پائین دیده میشوند ،کیفیات (گونای) سه‌گانه میباشند و غنچه‌لذایذ جهان تن‌وریشه‌های شاخه‌هائیکه داخل خاك شده‌اند ، قیود عمـل میباشند . اندازه هیکل این درحت دشوار و دانش بآغاز انجام آن دشوارتر بلکه نام‌مکن است و این درخت‌تنومندرا تنها به تیشه تمیز میان‌عدم‌ووجود میتوان برید و برنده آن دیگر بجهان تن بازگشت ندارد و او همواره به باطن‌خود متوجه‌وازکیفیات واشیاء اضدادچون شادی ورنج آزاداست و از عللی‌که روان را به تن می‌پیوندد رها شده و توجه خویش را به باطن نموده و از خواهشهای نفسانی رسته و ازحیرت و بهت درآمده بآن مقام بلندمیرسد که همواره به‌یك صورت است نه درآنجا خورشید میدرخشد و نه ماه میتابدو نه آتش روشن است وآنجا مقام برترین‌من‌است

و هر سعادتمندی که بآنجا رسید دیگر خبرش باز نیاید. آری آن بهره از خودم میباشد که درجهان تن بصورت روان جاوید در آمده و حواس پنجگانه و حس مشترك را درپرده ماده بهر سوی خودکشیده یعنی خداوند پیکر چون به پیکری پیوست، این خصوصیات را در بر میگیرد و چون نسیم که نکهت بوی خوش را با خود بر میدارد و هرسو پـــراکنده میکند این خداوند (روان) بر پیکر تو افکن شده بوسیله قوهٔ بینائی و شنوائی و سودن و چشیدن و بوئیدن و ذهن (را بکار بردن) اشیاء جهان را که بر اوجلوه گر میشوند، میشناسد و روشن میکند و آنانکه از از این حقیقت غافل هستند از زمانیکه او مبرود یا میماند یـا متلذذ میشود، بسبب گرفتاری درگونای سه گانه آگاه نمیشوند ولی چشم با بصیرت دانشمند میبینند. بدان ای ارجن نوریکه از خورشید در میآید و جهان را روشن میکند و تابشی که از ماه است و نوری که در آتش میباشد، همه اینها از من بروز میکنند و برکبریائی من گواه هستند منم که گاهی بصورت نسیم سبزه و درخت را بالیدگی میبخشم و منم که حرارت زندگی را بفرو بردن و برآوردن دم پایندگی میدهم و چهاروسایل جویدن و مکیدن ولیسیدن و فرو بردن از من است کـه آنچه جانداران میخوردند، هضم میشود. میان همه دلها جا دارم و ازمن ذهن و حافظه و دانش پدید و ناپدید مبشوند من بودو نبودم و آنچه در نوشته مقدس ویداها گفته شده بلکه ویدانتا (که نهایت ویداست) از من است

جهان تن دو نیرو دارد: یکی نابود شدنی و دیگر نابود نشدنی. نابود شدنی عبارت از پیکرها و نابودنشدنی روان است و برترین، هم اعلاتـر از آن دو که همه را ذربر گرفته و سه جهان را نگهداشته حقیقت جاوید میباشد که من هستم و اوکه مراچنین دانست رستگار است واین رازکه رازرازهاست برای تو بیان کردم و اوکه بداند از برترین روشنائی روشن شده و آنچه راکه باید بداند و بکند خواهد دانست و خواهدکرد.

باین ترتیب مکالمه‌ی پانزدهم که در توصیف «پروشه‌اتم» یا نفس کل میباشد
به پایان میرسد

مکالمه‌ی شانزدهم

کار ایزدی و اهریمنی

کرشنا فرمود :

۱ـ پاکدلی و جرأت و استقامت (به‌تحصیل) دانش و تمرکز (در فکر) و بخشش و ضبط (نفس) و پرستش و نیاز و مطالعه ی نامه‌های مقدس و ریاضت و درستی (درهمه‌ی کارها).

۲ـ و بی آزاری و راستی و ضبط خشم و ترك (مشتهیات) و سکون (باطن) و نبودن کجی (در اندیشه و در کار) و مهر و همدردی بموجودات و نداشتن[1] آز و ملایمت و فروتنی و نبودن تلون .

۳ـ و فعالیت و عفو وثبات و پاکی و نداشتن نفرت و نخوت اینها ازخصوصیات کسانی میباشد که با صفات ایزدان[2] وجود یافته‌اند .

۴ـ ریا و لجاجت و فریب و خودپسندی و خشم و خشونت و نادانی مخصوص کسانی است که بصفات اهریمن[3] وجود یافته‌اند .

۵ـ خصلت ایزدی در نتیجه‌آزادی می‌آورد و صفات اهریمنی علت قیودمیشوند

و تو ای ارجن اندومکن که با صفات ایزدی [4] وجود یافته‌ای .

۶ـ درجهان دو نوع جاندارآفریده شده‌اند : یکی ایزدی و دیگر اهریمنی . خصوصیات (مردم) ایزدی گفته شد ، اکنون از اهریمن صفتها بشنو :

۷ـ اهریمن خصلت نمیداند چه (درست) باید کرد و ازچه‌باید دوری گزید. نه در رفتار نیك است و نه درسخن راست .

۸ـ آنان میگویند جهان بر باطل [5] است (و نادرست میباشد) و بدون اساس است و بدون پروردگار است و (یعنی موجودات) از یك پیوستگی (علت ومعلول) و از شهوت پدید گشته‌اند و بس .

۹ ـ و این نظریه [6] را داشته این مردم که خودرا بسبب شعور کم تباه کرده‌اند و اعمالشان وحشتناك است ، پدید میشوند بصورت دشمنان که جهانی را تباه‌کنند .

۱۰ـ بخواهشهای غیرقابل تسکین تسلیم شده پر از خودبینی وتکبر ولجاجت و بسبب غفلت و نادانی افکار بد داشته با اراده‌ی‌ناپاك‌بکارها مصروف میشوند .

۱۱ـ و به‌افکار بیشمار خود [7] را تسلیم مینمایند که انجام‌آنها تباهی (ومرگ) است و برترین هدف را ترضیه ازخواهشهای حیوانی شمرده‌و به‌یقین احساس می ـ کنند که (زندگی) همین است و بس .

۱۲ـ اینها بصدها گره و قیود خواهشها وآرمانها بسته شده و خـود را بکام و خشم تسلیم کرده ومیکوشند که بوسایل ناروا ثروت‌بیابند که درعیاشی وشهوت‌پرستی صرف‌کنند .

۱۳ـ (میگویند) این امروز یافتم وآن‌آرمان (آینده) خواهم یافت . ایـن دارائی از من است یا درآینده از من خواهد شد .

۱۴ـ این دشمنم را کشتم و نیز دیگر دشمنانم‌را خواهم کشت ، من خداوندم و من برخوردار وکامران وکامل و توانا و شاد هستم .

۱۵ـمن‌ثروتمندهستم: صحیح النسب‌هستم، کیست‌دیگری که‌مانندمن‌باشد،من نیازخواهم‌دادومن‌خیرات‌خواهم کرد ومن شادی خواهم‌نمود چنین در نادانی و غفلت

فرو رفته‌اند.

۱۶ـ از افکار گوناگون حیرت‌زده شده و در شبکه های غفلت گرفتار گشته و بفرو نشاندن خـواهشهای شهـوانی عادت کـرده و در دوزخ پلید (سرنگـون) میگردند.

۱۷ـ (اینها) خودپسند و لجوج و پر از تکبر و مستی دارائی برای نمایش نام و بدون ملاحظه بآئین (دین) پرستش (نیز) میکنند.

۱۸ـ به خودخواهی و زور و خودبینی بخواهشهای نفسانی و خشم تسلیم شده اینگـونه بداندیشگان چه در (دهن) خود و چه در ذهـن دیگران از من کراهت دارند.

۱۹ـ و اینها که از من کراهت دارند سنگدل و درجامعه بدترین افرادهستند و من پیوسته اینها را در رحم اهریمنی [۸] میافکنم.

۲۰ـ (و اینها) در رحم اهریمنان افتاده مبهوت بزاد پس از زاد مبتلا گشته، بمن نمیرسند (بلکه) ازآن‌پس بحالتی پست‌تر میروند.

۲۱ـ دوزخ سه در دارد که ازآنها نفس تباه میشود: یکی‌ـ کام یا خواهشهای نفسانی.دوم ـخشم‌وسیوم‌آز ، بنابرین سه (در) را بایدترك گفت.

۲۲ـ و شخصیکه از این سه در تیره نجات یافت ، میتواند نیکی را در خود عملی سازد و به‌برترین هدف برسد.

۲۳ـ و او که احکام نامه‌های مقدس را دور انداخت و از خواهشهای شهوانی پیروی کرد ، اونه کامل میگردد و نه‌به‌شادی برترین هدف میرسد.

۲۴ـ بنابرین شاستره یعنی احکام دین برای تو در تصمیم به‌آنچه باید کردو نکرد (رهنما و) سند باشند وچون احکام دین‌را دانستی باید برطبق‌آنها در زندگی عمل‌کنی.

باین‌ترتیب مکالمه‌ی شانزدهم راجع به‌امسار میان‌کار ایزدی و اهریمنی پایان می‌یابد

توضیحات

۱-۲- نداشتن آز- کوروان حاه طلب و خودغـرض بودند . از نداشتن آن مقصود متأثر نشدن ازاشیاء دنیوی که مطلوب حواس میباشند ونبودن تلون و نکردن کارهای خارج از وظیفه است .

۲-۳- باصفات ایزدان وحود یافته‌اند -چنانچه زرتشت فرمودکه موحودات ازنقطه نطر اخلاق دونوع میباشند : یکی اهورمردی یاسپنتامینویی ودیگری اهریمنی ومردم اهریمنی را درگیتا اسورائی وایردی رادایوا (Daiva) دکر کرده است.

۳-۴- صفات اهریمی - درگیتا اسورائی واینها نمیدانند از چه طریق ممکن است بحقیقت برسند وار چه‌راه ازباطل دورباشند .

۴-۵-صفات ایردی- سورا وآسورا یانیك وبد، یاایردی واهریمنی درصورتیکه سوراداد وآئین ونظم وهمدردی را میخواهدآسورا چالاك وفعال،ولی پرنخوت وخود خواه است و هیچگونه هدف اخلاقی ندارد. زبان شناس آسورای هند را مفهوم اهورای ایران گرفته‌اند ولی ممکن است ریشه‌ی این دوکلمه جداگانه وآسورای هند غیراز اهورای ایران باشد.

۵-۸- حهان برباطل است - اگرحهانها نادرست و بی‌اساس، خیالی باشند ، نوع بشروهمه حانداران نیردرحقیقت وحودی ندارند وآنچه دانشمندان وبزرگان فرموده‌اند و میکنند نیزخیالی وبی‌اساس است. درقرآن میفرماید: (دانشمندان) درآفرینش آسمانها و زمین اندیشه میکنند (ومیگویند) پروردگارا، نیافریدی اینها را برباطل ۱۸۸ر۳.

۶-۹- واین نظریه‌را داشته- نطریه اینکه خدائی نیست وروانی نباشد وآنچه‌هستیم

درنتیجه ساخت طبیعت میباشد، اززمان قدیم بوده واکنون نیزهست میان قریش برخی این عقیده را داشتند وچنانچه درقرآن فرموده،میگفتند۔ پس‌از مرگ جاندارکه هیچ بود ، هیچ میشود وازاو بهیچ صورت اثری‌نمیماند. بنابرین اززیست‌آینده وحشرانکار مینمودند چنانچه درقرآن فرموده :«که زنده میگرداند استخوانهای پوسیده را ۷۸ر۲۷»وهمچنین معلوم میشود در عصر گیتا در هندگروهی بودندکه بجدا وبروان وبزندگی‌آینده عقیده نداشتند و گویندهٔ گیتا سخت مخالف چنین عقیده بود .

۷-۱۱- وافکار بیشمارخودرا۔ مقصود محض مادی بودند و زندگی را عبارت از خوردن وآشامیدن ولاابالی زندگی‌کردن وعیاشی و شهوت‌رانی میدانستند و با این هدف اخلاقی نداشتند ومیگفتند پس‌از مرگ چیزی نیست . این نوع اشخاص چنانکه اشاره شد درزمان ظهوراسلام درعرب نیزوجود داشتندواکنون‌عقیده‌ی‌کمونیستهانیزهمین است، بلکه پیروان ادیان نیزدر همه ممالك دنیا وجود دارندکه عملا برطبق این عقیده زندگی میکنند و جزبهم بستن ثروت بوسایل روا یا ناروا و عیاشی و خوش‌گذرانی بـه چیزدیگر عقیده ندارند واخلاق ستوده را یك‌گونه ضعف طبیعت میدانند .

۸-۱۹- رحم اهریمنی۔ بنا برتمایل درمحیط فاسدگرفتار میشوند .

خلاصه‌ی مکالمه‌ی شانزدهم

کرشنا فرمود: ای‌ارجن آنانکه درطریق بحقیقت‌گامزن هستند بدون بیم و درزندگی پاك وراست و در ورزش یوگ ثابت و بخشش‌کننده‌و بازدارنده‌ی نفس (ازمشتهیات) و خواننده نامه‌های مقدس وعابد ودرست‌کار میشوند ونیز بی‌آزاروراست وبی‌خشم وزاهد ودارندەی سکون باطن و نبودن‌کجی درآنها وهمدرد به موجودات و نبودن‌آزو بودن ملایمت وفروتنی و سنجیدگی و وقارو نبودن تلون وداشتن عفو و استقامت و توانائی ونداشتن حسد وغروروانیها صفات اشخاصی میباشند که‌طبیعت ایزدی رادارندراه پست‌را میپویند وازپاداش‌آسمانی برخوردار نمیشوند .مبتلاهستندبه‌دو رویی وتکبر و لجاجت وخود خواهی وخشم ورشت خوئی وبد زبانی ونادانی .

اخلاق ستوده‌دارندەی آنراآزادمینمایدواخلاق بدپابند میسازدوتوای ارجن ازصفات ایزدی بهره‌مندهستی واندوهی نباید داشته باشی بدانکه جهان تن وجهانیان بدو بهره‌تقسیم میشوند: یکی را ایزدی‌گویند ودیگری‌را اهریمنی (یاسورائی وآسورائی)مردم اهریمنی نه‌ازکارستوده‌آگاه میباشند ونه‌هم میدانندکه‌کارستوده چگونه میشود نه از پاکی خبردارند وبه درآنها هیچ‌گونه راستی پدید میشود ایمانشان سست و درهمه کارمذبذبند.گمان‌میکنندکه جهان حقیقتی ندارد و بدون آفریدگار ، پیوستگی روان و ماده صورت یافته و درنتیجه

پیروان این عقیده به یك زندگی پر از شهوت مبتلا شده خودرا تباه‌میسازند و بی‌اینکه فهم و با اینکه فهم و ادراکشان کوچك است، اعمالشان وحشت‌ناك و در جامعه برای نابودکردن شایستگی و فرهنگ جای گرفته‌اند و بخواهشهای نفسانی وخودبینی وخود- نمائی وفریب ولجاجت تسلیم شده و باگمانها وخیالهای بد و حرکات ناشایست درجهان‌عمل درمیآیند مرام آنان شهوترانی است. نه به یك زنجیر بلکه بصدهار نجیر هوی وهوس وآمال گرفتارشده مراحل زندگانی راطی میکنند و تخم بداندیشی و بدکاری رادرجامعه میکارند ومعلوم است که خواهش، تولیدخواهش رامیکند وهرچند بشر بیشتر پی خواهشهارا گرفت، بیشتر برای او پدید میشوند وآنوقت هست که دیوانگان شهوت اعمال نـاستوده‌شان را بصورت جلوه میدهند ودروغ‌را راست مینمایند ودلایل ونظر بمن درآورده خودرا بدست هوا وهوس میسپارند و در غفلت از جهان در میگذرند . هدف آنان خـواهشهای‌شهوانی‌و معبودآنـــان نفس حیوانی است. وجدان پاك زنگ‌آلود واحساس عدل وعفودر آنها مفقود میگردد و باندوختن وسایل شهوت منهمك میشوند وهمواره می‌گویندکه ازین لذاید بهره‌مند هستیم و درآینده لذاید دیگرخواهیم یافت‌اکنون فلان دشمنم راکشتم ودرآینده دشمنان دیگر را نابود خواهم‌کرد، من‌آقای خویش و برنفس خودمسلط وفرمانروایم. این‌از من‌است وازفلان (چیزدرآینده) کامران خواهم شد من توانا وتوانگر وآزاد و چنین وچنانم کیست که با من هم سنگ گردد ، چنین‌کرده‌ام وچنان خواهم کرد. مـــن نیازمیدهم ومیبخشم و ازهمه برترم ، دربین مردم پخش میکنم وهمه مرا سخی میدانند . بـــه اینگونه افاده‌ها و خرافات دلخوش شده،برخود میبالد وگمان میکندکه داناست ولی نمیداند ، راهی را که درپیش‌گرفته درانجام بدوزخ‌خود ساخته سرنگون خواهدشد. چنین اشخاص‌اگرنماز بجای‌آورند نه ازروی اخلاص ونیازاست بلکه‌تکان‌دادن لبهاست واینها از من‌کراهت دارند وآنـان‌را من دررحم اهریمن یعنی درمحیط فاسد میافکنم تادرزنجیر پیچ واپیچ‌زاد ومرگ گرفتار شونـد .

دوزخی که برای آنان آماده میشود سه دردارد: یکی—شهوت ودوم خشم وسبوم-آز واوکه ازاین سه در بیرون شد و ازصمت تمس رهائی یافت ، به برترین مقام روانی ارتقامی یابد وراهی رادر پیش میگیردکه پایان آن بهشت جاوید است واوکه بجهل وشهوت وآز وخشم تسلیم شد ، نه اخلاق بشری دراوکامل شده اند و نه مقام مقدس را می یابد . پس ای ارجن احکام نامه های مقدس باید رهنما وسندتوگردند تامیان درست ونادرست وخوب وبد تمیز دهی وازبرترین دانش برخوردارگردی .

بایی ترتیب مکالمه ی شانردهم به پایان میرسد

مکالمه‌ی هفدهم

ایمان سه‌گانه

ارجن عرض کرد :

۱ـ آنانکه احکام دین (شاستره) را بدور[1] می‌افکنند (یعنی بی‌اعتنا هستند) ولی با ایمان کامل پرستش میکنند، موقع آنان چگونه میباشد . آیا (عملشان) نیك گفته میشود یا مادی و از تاریکی است .

۲ـ کرشنا فرمود :

از روی عقیده، مردم خلقةً[1] وطبیعتاً[2] به‌سه‌نوع میباشند: یکی ـ ازست یا نیکی دوم ـ ازرجس یا محض‌فعالیت وسیوم ازتمس یا نادانی و تاریکی پس (تفصیل) اینها را بشنو :

۳ـ برطبق خلقت، ایمان صورت میگیرد وایمان هرشخصی چنان است که نهادش باشد و چنانکه ایمان اوست همچنان نهاد[3] اوست .

۴ـ (مثلا) مردم ست (نیك) ایزدان را میپرستند و مردم رجس فطرت یاکشه[4] را و تمس طبیعت که درتاریکی ونادانی است، صورخیالی ووهمی وخرافات رامیپرستند.

۵ـ وآنچه برخلاف[5] شاستره ریاضت وعبادت میکنند (اعمال آنان) آمیخته

به نمایش و خود غرضی وازخواهشهای شهوانی برانگیخته شده است .

۶ـ تمسی یا نادانی آزار دهنده همه اعضای تن میشوند ونیز مرا که درباطن هر وجودی موجودهستم وبدان که این گونه مردم دراراده‌ی اهریمنی میباشند .

۷ـ (نه تنها فکر بلکـه) غذائیکه پسندیده میشود (به اقتضای گونای سه گانه) میباشد وهمچنین عبادت وریاضت وبخشش امتیاز اینها را بشنو :

۸ـ مردم ست (نیك) غذائی میپسندند (ومیخورند) که نیروی زیست وانرژی را میافزاید وتن رادرست میکند و خـورسندی وبشاشت بخش میشود ،درمـزه خوش (وشیرین) وتغذیه کننده هست .

۹ـ وگروه رجسی غذائی را دوست میدارند که تلخ[۶] یاترش یا بسیار نمکین وگرم وزننده وتند وخشك وسوزنده وتولید کنندهٔ درد ورنج وبیماری است .

۱۰ـ وتمسی غذائی را میخورد که شب مانده و بی‌مزه و گندیده‌وخراب‌وپس‌مانده وناپاك است .

۱۱ـ (و درپرستش[۷]) مردم «ست» بدون توقع بثمرعمل (یعنی پاداش) چنانکه آئین ودین فرموده با ایمان استوار و باعقیده اینکه وظیفه است، پرستش میکنند .

۱۲ـ وگروه رجس پرستش‌را به‌نیت پاداش وخود نمائی بجای‌آورند .

۱۳ـ وتمسیها برخلاف آئین (دین) وبدون بخشش[۸] (خوردنی به‌نیازمندان) و بدون خواندن سرود وخیرات وایمان میپرستند .

۱۴ـ پرستش یا یزدان وبه دوی‌جا[۹] (دوبارزاده‌یعنی مرد روحانی) واستادان ودانشمندان و(زندگی) پاك وراست وباعفت وبی‌آزادی‌آنها را عبادت تنی مینامند.

۱۵ـ سخنی که‌سبب رنج دیگران نشود وراست وخوش وسودمند و با ترتیب‌و ازمطالعه‌نامه‌های مقدس باشد اینها را عبادت سخن گویند .

۱۶ـ سکون وخورسندی ذهن میزان درفکر وسکوت واختیار برنفس وپاکی طینت اینها راعبادت ذهنی نامند .

۱۷ـ و با ایمان کامل هر گاه عبادت سه گانه‌ی (فوق) ازمردمیکه ذهنشان باعتدال ومیزان است بجـا آورده شونـد و (عامل) منتظر پاداش نباشد ، چنین (عبادت) را «ست» نامند .

۱۸ـ وعبادتی که بامید یافتن احترام وشرف وبزرگی بجای آورده شودودرآن نمایش باشد، ازگروه رجس است وپاینده نیست وگذشتنی است .

۱۹ـ وآنچه از روی حماقت[10] ولجاجت نفس بنام ریاضت بجای آورده شود که درآن خودآزادی وغرض وتباهی دیگران باشد، ازگروه تمس شمرده میشود .

۲۰ـ بخششی که به‌محض نیت بخشش[11] وبدون اینکـه ازگیرنده امید پاداش باشد وبه‌نیت وظیفه ودرموقع‌درست‌وبه‌شخص مستحق‌داده‌شود، ازگروه«ست»میباشد.

۲۱ـ وبخششی که برتوقع پاداش داده میشود یا بامید سود درآینده‌یا به غبطه وکراهت، اینگونه بخشش ازگروه «رجس» میباشد .

۲۲ـ وبخششی که بی‌موقع وبی‌وقت به یکی که مستحق آن نیست با تحقیر و بی‌احترامی بدهند، چنین بخشش ازگروه تمس است .

۲۳ـ اوم تت[12] ست این سه کلمه‌سمبول‌سه گانه‌ی برهمن‌یعنی‌پروردگارمیباشد وازآنها نوشته‌ی برهمنا وویدا ومراسم پرستش معین شده‌اند .

۲۴ـ بنابراین بخـواندن کلمه‌ی‌اوم « Oum » پرستش وبخشش ورسوم دین چنانچه درآئین گفته شده ازدانندگان حقیقت (برهما) آغاز میکردند .

۲۵ـ پس به تلفظ کلام «اوم» بدون علاقه به‌ثمرهٔ اعمال عبادت‌ونیازچنانکه دراحکام (دین) قرارداده‌شده‌اند، همواره ازجویندگان راه نجات بجاآورده‌میشوند.

۲۶ـ کلمه‌ی‌ست بمفهوم راست وحق استعمال میشود وهمچنین این کلمه (ست) برای هرعمل ستوده پیوست میشود .

۲۷ـ استواری درپرستش وریاضت وبخشش «ست» گفته میشود ونیز دراعمال (عبادت) به پروردگار«ست» میگویند .

۲۸ـ هرعملی که بدون ایمان باشد، خـواه نذر یا بخشش یا ریاضت «است» (نادرست) گفته میشود خواه دراین زندگی باشد یا درزیست‌آینده .

توضیحات

۱ـ۱ـ دوری‌افکند ـ درنتیجه‌ی تن‌پروری ازوظایف‌دین کوتاهی میکنند .

۲ـ۲ـ خاقتاً وطبیعتاً ـ بزبان سنسکرت‌سوا باوجه (Sva vhavaja) از باطن خود طبیعتاً بنا برعقیده‌ی تناسخ آنچه امروز هستیم نتیجه‌ی آنچه سابقاً بودیم و کردیم هستیم .

۳ـ۳ ـ همچنان نهاد اوست ـ مقصود اینکه ایمان‌مطابق به‌فطرت وخلقت است: یکی اسما مؤمن هست ولی طبیعت اوایمان‌ندارد و به فسق میگراید. در نتیجه ایمان اوپر از خرافات وموهومات میشود وبرعکس اگر یکی پاك‌نهادهست واعمال اوظاهراً پاك‌نیستند . درانجام اصول صحیح‌را میپذیرد وپاك میگردد.

۴ـ۴ ـ پاکشه ـ یعنی جاکران‌ایزد ثروت ومقصود فلزات میباشند .

۵ـ۵ برخلاف شاستره ـ اشاره به‌برخی از ریاضت‌هاکه‌درآن‌آزار وشکنجه بخود و دیگران هست واین عمل‌غیر طبیعی است .

۶ـ۹ تلخ یا ترش ـ مزه خوردنی تلخ یا ترش باید باندازه‌ای‌که‌صحت‌را خراب‌نکند و علت بیماری نگردد .

۷ـ۱۱ ـ در پرستش ـ عمل خواه عبادت یاکارهای‌روزانه؛ همه باید به‌نیت وظیفه بجاآورده شود و در بجاآوردن وظیفه اگرلازم شود، از ایثارجان‌نیز درنگذرند و پیش‌از کردن‌کاری به‌بیندکه‌آن بنا برفرمان ایزدی وطبیعی ولازمی‌هست یانیست وآنانکه باین

نیت و ترتیب عمل‌میکنند (Sat-vik) ستوك نامیده میشوند .

۸-۱۳- بدون‌بخشش ـ درهند مرسوم است ازآنچه‌میخورند، بنیازمندان نیز چیزی میدهند یا به‌پول نقد همراهی‌میکنند .

۹-۱۴- دوی‌جا ـ (Dvi-ja) دوبار زاده ـ زادنخستین ولادت و زاد دوم زمانی است که‌در رسم مخصوص درسن نه یا یازده‌سالگی اجراءمیشود و بردوش کودك‌رشته حمایل میشود وازآن زمان او فردی از جامعه شمرده شده ، باید وظایف دینی را بجای آورد و بنابرین اینها را «دوبار زاده» گویند . زرتشتیها نیز چنین رشته‌دارندکه دررسم کستی‌بکمر می‌بندند و همچنین درویشان متصوفه رشته‌ای دارند .

۱۰-۱۹- از روی‌حماقت ـ ریاضت وعبادت وسیله‌ایست برای‌اصلاح اخلاق‌وتندرستی و یکسوئی در فکر عده‌زیادی درهند بودند وهستندکه خـود را آزار وشکنجه میدهند و بدیگران‌نیز ازآن‌صدمه میرسد وبعقیده‌ی باطل‌آنرا ریاضت ووسیله‌نجات میدانند.دراسلام ومیان‌مسیحیان نیزجنین اشخاص بوده‌اند .

۱۱-۲۰ ـ محض به‌نیت بخشش‌ـ درقرآن سوره‌دهر میفرماید: «این خوردنی راما بشما میدهیم برای خوشنودی خدا واز شما نه‌پاداشی‌میخواهیم ونه‌توقع‌سپاس‌داریم ۹ر۷۶»

۱۲-۲۳ ـ اوم تت ست‌ـ (aum tat Sat) اوم ـ نام خصوصی‌پروردگارچون‌الله درعربی،تت ست‌ـ آن(پروردگار) راست است (وبس) پرستش وتلاوت‌نامه‌های دین‌وریاصت و بخشش بگفتن «اوم» آغاز میکنند .

خلاصه‌ی مکالمه‌ی هفدهم

ارجن گفت :

ای کرشنا آنانکه به نوشته‌دین بی‌اعتناهستندولی بصدق نیت نیازه‌بدهند وعبادت میکنند درکدام زمره شمرده‌میشوند؟ کرشنا فرمود درهمه مردم‌گونای سه‌گانه وجوددارند وبنابر آمیزش آنهاناقص یاکامل‌میگردند،اخلاق وابسته‌باندازه‌استعداد است وبنابرین‌کیش وفکرهرکس‌وخدای‌اوباندازه فهم‌وادراك اوست ، یکی بخالق یگانه گرویده واو را میپرستد و دیگری بسبب نبودن استعداد باهریمنی پیوسته ، پس خدای هرکس از خودآن شخص است وبنابرگونای‌سه‌گانه آنانکه‌گونای «ست» یعنی نیکی خلقتا وطبیعتا دارند ، ایزدان نورانی‌را میپرستند ومیان آنان‌کسیکه به‌اعلی مدارج اخلاق عروج کرده ، مرا که یگانه روان اعظم هستم‌میپرستد وآنانکه برآنهاگونای رجس غلبه داردنسبتا ایزدان پست ترراکه نماینده‌ی زور وتوانائی هستند وبنابرعقیده ارادتمندشان ،بخشندهٔ‌آرزوها و دهنده‌ی سودیابازدارنده‌ی‌زیان‌میباشند ، میپرستند وآنانکه به گونای تمس‌مبتلا هستند، درچاه نادانی افتاده‌ارواح‌خبیثه واهریمنان وعناصر ومانند آنهارا بنام ایزد پرستش میکنند و اگــرچه

اعمال اهریمنی آنها ظاهراً مرغوب می‌باشند ، در باطن باطل است و همچنانکه بعلت فزونی یا کمی گونای مخصوص اخلاق و فکر و عقیده دین صورت میگیرد و همچنان است انتخاب خوراك مثلا خوردنی «ست» آن است که ازخوردن آن تن درست باشد وعلت بیماری نگـــردد ودر معده سنگینی نکند ودر خوردن توجه به نتیجه آن باشد نه به ذایقه، بنابرین مردیکه خوردنی او «ست» باشد به تأثیر خوردنی توجه دارد وآنچه تلخ یا بسیار ترش و یا نمکین باشد و یا بیش از لازم گرم یاسرد یا تولیدکننده حرارت و نفع است ، نمیخورد واز آن پرهیز میکند ولی اوکه رجسی است نظرش بمزه و به ذائقه است، افراط را دوست دارد و غذایش ترش یا تند یا گرم یا بسیار سرد است ودر نتیجه ممکن است که بدرد و بیماری مبتلا گردد و بدتر از رجسی، مرد تمسی است که غذای مانده و بیوقت میخورد نه اعتنائی به فساد آن دارد و نه میداند چه اندازه شکم را از آن پر کند .

فکرش بدرستی یا نادرستی معده وتن نیست وهمچنین است نوع پرستش . آنانکه «ست» صفت میباشند ، طبق احکام دین بدون خواهش و پاداش باعزم ثابت و نیت صادق ووجدان پاك وعلاقه صمیمانه وتوجه کامل وحضور قلب پروردگار خود را بندگی میکنند ورجسی بظاهر توجه دارد و بادلی پر از نمایش بآرزوی یافتن پاداش نماز بجامیآورد وتمسی در پرستش نه باطنی دارد و نه ظاهری، نه معرفتی و نه ایمانی، نه ارادتی و نه تفکر، به وهم وخیال پیروی کرده واز دیگران تقلید، بمکر خود چیزی را میپرستد که هیچ گونه نتیجه‌ی اخلاقی ندارد بلکه بفساد اخلاق کشانیده میشود . دارندگان ست مردمی میشوند که سخن آنهـــا دلپذیر وگیرنده وشنونده را خورسند میسازد و بر معلومات او میافزاید واورا رنجیده نمی‌کند ، راستی واحســـان را دوست میدارند ، نامه‌های مقدس را مطالعه میکنند وقلبشـان آرام و باطنشان ساکن وساکت ست و نفس حیوانی را باختیـــار دارند ، رجسیها آوازه وجاه و جلال وریاست وامارت را دوست دارند و آنچه تمسی می‌گوید ومیکند جز حمـــاقت وجهل وتن را آزار دادن نتیجه‌ی دیگر ندارد وهمچنین بخشش که «ست» برموقع و

بدون توقع به پاداش ودرمکان راست و بمستحق میدهدورجسی
برای یافتن آرزو و پاداش و بامید شهرت و نمایش و تمسی بی-
موقع و شخص نامزاوار بخذوات و مـلامت و تندی می دهد
دانشمندان سه الفاظ تکرار میکنند باین مفهوم که او پروردگار
یگانه حقیقت است و بس (اوم تت ست) و هر کاری که میخواهند
بکنند، خواه تنی یا ذهنی، خواه پرستش و یا بخشش، اولا «اوم»
می گویند و پس از آن «تت» یعنی هر چه هست از او و برای تو هست،
خواه نیاز باشد یا نماز، خواه زهد باشد یا بخشش و در آخر «ست»
یعنی تنها او راست و حقیقت است و بس و او کامل است از تأثیر و
نفوذ سه گونا برکنار می باشد.

باین ترتیب مکالمه ی هفدهم در توضیح ایمان وعمل تحت تأثیر
سه گونا به پایان میرسد.

مکالمه‌ی هجدهم

فلسفه‌ی(یوگ)آزادی بوسیله‌ی ترک علاقه به مشتهیات

۱ـ ارجن گفت ـ میخـواهـم مفهوم سنیاس (ترک عمل) را بدانم ونیز گذشت (تیاگ[1]) چه معنی دارد.

۲ـ کرشنا فرمود- پارسایان مفهوم سنیاس‌را ترک خواهشهای نفسانی‌دانسته‌اند (وهرگاه خواهش نفسانی وغرض شخصی نباشد) علاقه به نتیجه عمل نیز نخواهد بود واین‌را تیاگ بمعنی گذشت (ازپاداش عمل) گویند .

۳ـ برخی ازدانشمندان گفته‌اند[2] عمل بد است بنابراین باید ترک‌کرد وبعضی گفته‌اند که اعمال عبادت‌چون نیازوبخشش وریاضت(مستثنی هستند) وبایدبجاآورد.

۴ـ واکنون ای‌ارجن گوش فرا ده‌بآنچه حقیقت نهانی است ترک عمل(تیاگ) به سه نوع[3] توضیح داده شده است .

۵ـ اعمال عبادت[4] وبخشش وریاضت نباید ترک شوند بلکه باید بجای آورده شوند زیراکه عبادت وبخشش وریاضت پاک کننده‌ی ذهن‌دانشمندند.

۶ـ ولی برای بجای آوردن این اعمال نیز نباید به نتیجه آنها علاقه داشت (ومتوقع پاداش بود) این آخرین رأی و عقیده‌ی قطعی من .

۷ـ ترك وظیفه بسبب یك گونه نادانی و حیرت و از صفت « تمس» گفته می‌شود و بنابرین [5] صحیح نیست و باید بجای آورده شود .

۸ـ (بسبب) درد یا ترس از زحمت و مشقت تنی ، او که عمل‌را (ترك) کرده این فکر او از صفت رجس میباشد و اینگونه تارك را رجسی گویند و پاداش در بر ندارد .

۹ـ کاری که کردنی و وظیفه میباشد ، باید کرد و او که میکند نباید تعلق خاطر به نتیجه‌ی آن داشته باشد وپاداش بخواهد و چنین‌عامل از گروه «ست» میباشد.

۱۰ـ (او) نه از ناگوار کراهت دارد و نه به گوارا وابستگی وایمگونه ترك (از پاداش و پیش آمدها) در تأثیر پاکی و دانائی است و شکوك (جنین پارسا) بریده شده‌اند .

۱۱ـ دارنده‌ی تن نمیتواند بدون امتیاز (همه) اعمال‌را ترك کند ولی‌میتواند از نتیجه عمل دست بردارد وبه‌او تیاگی یعنی تارك عمل گفته میشود.

۱۲ـ او که از نتیجه اعمال تارك نشده پس از مرك سه‌نوع پاداش می‌یابد :

۱ـ پاداش گوارا (بهشت) ۲ـپاداش ناگوار(دوزخ) ۳ـ پاداش آمیخته باهر دو، ولی برای او که تارك بودپس ازمرگ (نه گوارا هست و نه ناگوار و اوفوق‌هردو میباشد) و هیچ نیست [6] .

۱۳ ـ این پنج عامل را از من یادگیر چنانکه در فلسفه سانکهیا برای بجای آوردن وکامیاب شدن در همه کارها گفته شده‌اند .

۱۴ ـ ۱ـ تن ۲ـ عامل ۳ ـ اعضای متفرق ۴ـ انرژیها(فعالیت)ی گوناگون و ایزدان که تقدیر میکنند.

۱۵ ـ هر کاریکه شخص میکند از تن و اندیشه و سخن است ؛ خواه درست

باشدوخواه نادرست ، درآن یکی ازاین پنج علل وسایل (علت) میشوند.

۱۶ــ واگر (حقیقت) چنین است او که نفسش سرکش[8] وخودبین است (گمان میکند) که تنها او عامل است و قوه‌ی تمیز او فاسد و (حقیقت را) نمیبیند.

۱۷ــ (ولی) اوکه نفسانیت ندارد ودانش او (از مشتهیات) متأثر نشده ولواین مردم[9] را بکشد، اوکسی را نکشته (و چنین عمل اورا) مقید نمیکند .

۱۸ــ محرك اعمال: ۱ــدانش ۲ ــ دانستنی ۳ ــ داننده میباشند وعمل وعامل وافزار عمل تشکیل‌دهنده‌ی عمل هستند .

۱۹ــ دانش و عمل و عامل به نقطه‌ی نظر گونای[10] سه‌گانه به سه نوع ممتاز میشوند واینها را بشنو.

۲۰ــ (دانشیکه بوسیله او که) در موجودات یگانه[11] حقیقت جاوید هست و جدا نشده میان جداشدگان می‌باشد ، چنین دانش را دانش «ست» (پاك) مینامند .

۲۱ــ ودانشیکه انواع‌زیست را درهمه جانداران جدا میپندارد چنین دانش‌از گروه (مادی) رجس است.

۲۲ــ واوکه به‌یك چیزعلاقه‌مند[12] وآنرا همه (چیز) پنداشته بدون تعقل و تفکر بعلت‌آن و بدون متمسك شدن و داستن حقیقت ، او تنگ نظر اعلام میشود و از گروه «تمس» میباشد .

۲۳ــ اعمالی که بفرمان (دین) بجای‌آورده میشوند وعامل پاداش‌آنرا نمیجوید و بدون وابستگی عامل میشود و درآن علاقه یا کراهت ندارد او از گروه «ست» گفته میشود .

۲۴ــ ولی‌آنچه به اشتیاق[13] بجای‌آورده ودرآن خواهش سود دارد و برای‌آن میکوشد وزحمت متحمل میشود ازگروه «رجس» میباشد .

۲۵ــ عملی که ازروی نادانی است بدون ملاحظه باستعداد و نتیجه و زیان وآزار دیگران[14] چنین عمل‌از گروه «تمس» است .

۲۶ــ عاملیکه ازعلاقه (به‌نتیجه‌ی‌عمل) آزاد وبی‌غرض و بااستقامت واعتماد

ازکامیابی و ناکامی متأثر نمیشود چنین عامل از گروه «ست» میباشد .

۲۷ ـ (او که درنفوذ) خـواهشهای نفسانی است ونتیجه‌ی‌عملش‌را میخواهد و حریص و ناپاک[۱] و ازشادی ورنج متأثرمیگردد از گروه «رجس» است .

۲۸ـ از میزان خارج لجوج وفریبنده وپلیدوتن‌پرورونا‌امید وطفره‌زن، چنین کس از گروه «تمس» میباشد .

۲۹ـ امتیاز دردانش وثبات نیزبنا بر تأثیر گوناست و سه‌نوع میشود ، بشنو کـه چگونه‌اینها، هم باهمندو هم‌جدا ازهم .

۳۰ـ دانشیکه بحقیقت رهنماست و میداند فعالیت وخودداری و چه باید کرد و چه نباید کرد و ترس و بیباکی قید وآزادی چنان دانش (و عقل) پاك و «ازست» میباشد .

۳۱ـ اینکه آنچه وظیفه هست و نیست درآن امتیاز نمیدهد و نمیداند چه باید کرد وچه نباید کرد، از گروه «رحس» میباشد .

۳۲ ـ وآنکه خطا را تواب‌دانسته وآنچه وظیفه‌ی او نیست وظیفه پنداشته در تاریکی (جهل) فرو رفته است وهمه اشیاء را واژگون می‌بیند، چنین‌عقل مخصوص «تمسی» است .

۳۳ـ او که به استواری فعالیت‌نفس ودم و حواس پنجگانه‌را بوسیله‌ی یوگ بدون تردد نگه میدارد ، ازصنف «ست» میباشد .

۳۴ـ واما او که وظیفه وخوشی ودارائی را برخواهش (شخصی) نگه داشته و در آن ثبات ورزیده چنان ثبات که نفسانی است، از گروه «رجس» میباشد.

۳۵ ـ مرد نادان کـه خفتن و ترس و افسردگی و پریشانی و خـود بینی را ترك نمیکند ، چنین استواری از «تمس» است.

۳۶ـ خرسندی نیز سه‌نوع میباشد از من بشنو ؛ خرسندی که عادی وطبیعی[۲] است و ازآن به تمرین شخص بهره‌مند میشود وآنکه درد را به پایان‌میرساند .

۳۷ ـ آن شادی که درآغازمانند زهرو درانجام‌چون‌آب زندگی است وزائیده از شناسائی، روشن‌ازذات خود میباشد ، ازنوع «ست» گفته شده .

۳۸ ـ وآنکه از پیوستگی حواس به مشتهیات درآغـاز چون‌آب حیات و در انجام مانند زهراست چنین خورسندی را از گروه «رحس» شمرده‌اند .

۳۹ ـ وآن خرسندی که نفس را چه‌درآغاز وچه در انجام به غفلت میبرد و از خواب وتن پروری و بی‌پروائی (ومسامحه) بروز کرده ، چنین خرسندی از گروه «تمس»است[۳] .

۴۰ـ درسه جهان چه برزمین و چه برآسمان وچه میان ایردان وجودی‌نیست که‌ارگونای سه‌گانه که زائیده ازپراکرتی (هیولاء) میباشند ،آزادشده باشد .

۴۱ـ وظایف هریك از اصناف چهارگانه (جامعه یعنی) برهمن[٤] وشتری و وایش و شودر بنا برفطرت وحلقت‌آنان تقسیم شده .

۴۲ـ (باین ترتیب) سکون واختیار برنفس وحـواس وعبادت وپاکی و تحمل و درستکاری و دانائی وعلم وایمان (بآفریدگار) وزیست‌آینده اینها وظایف‌برهمن میباشدکه بنا بر نهاد او بروزمیکنند .

۴۳ ـ قهرمانی و دلیری وثبات، و تردستی وپایداری در میدان رزم و بخشش و نیروی امارت(پیشوائی)مخصوص بگروه شتری(نظامی) هستْ وبرطبق‌نهادآنان‌میباشد.

۴۴ ـ کشاورزی و نگهداری‌چارپایان وبازرگانی از وظایف وایش[۵] بوده وبرطبق نهاد آنها است ، خدمت‌وظیفه شودر مطابق به نهاد آنان است .

۴۵ ـ وهر کدام از این اصناف‌باید بوظیفه‌ی خود وابسته باشد ودرآن کامل وکامیاب گردند وچگونه او که‌وظیفه را بجای میآورد کامل میگردد ، اکنون بشنو:

۴۶ ـ به پرستش او کـه از او مـوجودات وجود یافته اند و او که بر همه جهانها محیط است برطبق[٦] وظیفه‌ی خود شخص دریافتن کمال (خلقت) پیروز میشود.

۴۷ ـ بهتر است (فرد هر صنف) آنچه وظیفه‌ی اوست بجای آورد گرچه درست و کامل ادا نشود تا اینکه وظیفه یا کار (صنف) دیگررا اختیار کند اگرچه بتواند آنرا خوب بجای آورد و اگر شخص وظیفه (معین صنف اورا) درست [۷] بجای آورد گناهی مرتکب نشده است.

۴۸ ـ کاریکه برطبق نهاد اوست [۸] نباید ترك کند ولو ناقص باشد زیرا که همه پیشه‌ها و تعهدات بنا بر نواقص و یا چون (شعلهٔ) آتش ، از دود پوشیده شده‌اند .

۴۹ـ او که هوشش [۹] بهمه جا (وهمه چیز) بی‌علاقه هست واو که نفس حیوانی‌را باختیار دارد واو کـه از او مشتهیات گریخته‌اند، او ترك علاقه (به نتیجه) اعمال در گذشته به برترین مقام روانی میرسد .

۵۰ـ (اکنون ای ارجن) ازمن باختصار بیاموز او کـه کامل شده، برترین مقام روانی راکه برهما باشد چه گونه می‌یابد :

۵۱ـ (وآن چنین است) که بدانش صحیح و پاك [۱۰] توأم شده و به ثبات نفس را باختیار درآورده و او مشتهیات را ترك کرده شهوت و نفرت‌را دور نماید .

۵۲ـ او بخلوت و ا روا است کم [۱۱] خوراك، کم سخن ، تن ودهن را به نظم دارد وهمواره درمراقبه و یوگ یعنی تمرکز و توجه فرورفته وبدامن بی‌غرضی پناهنده شده.

۵۳ـ خود بینی وزور (گوئی) وغرور وخواهشهای نفسانی وخشم وآز [۱۲] رادور کرده وبدون خود بینی (باطن او) پیرامن گشته میسرد که او به برهما پیوست شده ، یگانه گردد .

۵۴ـ وهرگاه با برهما یگانه شد و روان اوآرام گرفت ؛ نه چیری را طالب است ونه از اندوهی رنج میبرد ؛ موجودات در نظر او یکسان شده و بارادت کامل [۱] مرا مییابد .

۵۵ـ و(چون) ارادتمند من شد مرا درست میشناسد ومیداند کـه هستم و چه

میباشم وحقیقت مرا دانسته بی دریغ درمن[۲] میآید .

۵۶ـ کارها را همه وقت کرده وضمناً به من پناهنده شده از توفیق[۳] من مکان ابدی وفنا ناپذیررا می‌یابد .

۵۷ـ همه اعمال را درعالم فکر بمن تقدیم کرده ومرا برترین هدف قرارداده وبه یوگ دانش پناهنده شده، فکررا همواره بسوی من تمرکز کرده.

۵۸ـ وبرمن فکرت‌را قرارداده از همه موانع به توفیقی که ازمن بتو میرسد خواهی درگذشت، ولی‌از خود بینی اگر(پند مرا گوش ندهی) تباه خواهی شد .

۵۹ـ واگربخود بینی متکی شده فکر کنی رزم نخواهی کرد، این عزم تو بیهوده است زیرا که طبیعت[٤] (پراکرتی) ترا مجبور خواهد کرد .

۶۰ـ با طبیعتی که زاده‌ای ودرعملیکه مقید هستی، بسبب غفلت آنچه نمیخواهی بکنی درانجام ناچار[۵] خواهی کرد .

۶۱ـ خداوند در دل همه موجودات وجودداردوهمه موجودات‌راچون کوزه گر که کوزه‌را برچرخ گذاشته میچرخاند، برچرخ «مایا»[٦] میگرداند .

۶۲ـ پس باوپناهنده شو بهمه نیروی زیست خود و سعادتی که از او می‌یابی به برترین امن ومقام ابدی خواهی رسید .

۶۳ـ واین دانش که به تو ازمن آشکار شد، نهانترین نهانیهاست (پس) درآن درست بیندیش پس ازآن چنانکه خواهی[۷] عمل کن .

۶۴ـ وبار دیگر عمیق‌ترین سخن‌را ازمن بشنو زیرا که نزد من گرامی‌هستی‌و دل توراست است وآنچه خواهم گفت بسود تو خواهد بود .

۶۵ـ اندیشه‌ات‌را برمن تمرکز کرده واراد تمند[۸] من باش . بمن نیازه بده و بمن نماز کن ومن پیمان میگذارم‌که درآنصورت بسوی من خواهی‌آمد زیرا که‌برای من گرامی هستی .

۶۶- وظایف کیشهارا ترك کرده، تنها بسوی من بیاوپناهنده[۹] شو. افسرده مباش که ترا از گناهان آزاد خواهم کرد .

۶۷- واین آموزش من به یکی که ریاضت ندارد وارادت بمن نمیورزد هرگز از تو گفته وآشکار[۱۰] نشود و ندهم باو که گوش شنوا نداردو نههم باو که ازمن بد گوید.

۶۸ - او که این برترین راز را به عاشقان من بیاموزد وبرترین علاقه(وعشق) را بمن نشان دهد بدون[۱۱] شك او سوی من خواهد آمد .

۶۹- و نخواهد بود میان مردم بیش از اوعزیز که صمیمانه خدمت بمن بجای میآورد و نههم کسی بیش ازاوبرروی زمین نزد من عزیز خواهد بود .

۷۰ - واو که مطالعه خواهد کرد این مکالمه ی مقدس ماراا اومن پرستش[۱۲] خواهم شد با نیاز دانش و چنین است اندیشه ی من .

۷۱ - و مردیکه با ایمان کامل(این مکالمه را) میشنود و استهزاء نمیکند. او نیز نجات یافته بجهان حرسند نیکان خواهد رسید .

۷۲ - (وای ارجن) ، آیا این آموزش به توجه شنیدی وآیا غفلت تو که بعلت نادانی بود دور شد ؟

۷۳- ارجن گفت: غفلت من نابود شدوآنچه ذهنم میخواست از عنایت تو یافتم و استوار هستم شکوك همه دورشده اندو طبق سخنان توعمل خواهم کرد .

۷۴-«سنجایا» میگوید :

این مکالمه ی عجیب[۱۳] را که میان کرشنا ودارنده ی روان بزرگ، ارجن روی داد. شنیدم و موها برتنم راست شدند .

۷۵ - بعنایت و یاسه[۱۴] این رازرا که برترین یوگ است که خداوند کرشنا شخصاً در حضور من بارجن آموخت شنیدم .

۷۶ - ای پادشاه[۱۵] وبه یاد آورده، باز بیادآورده این مکالمه ی عجیب و مقدس که

میان کرشنا و ارجن اتفاق افتاد من بار بار شاد میشوم .

۷۷ـ و ای پادشاه یاد آورده و باز یاد آورده هیکل عجیب کرشنا را حیرت من افزون میشود و من با بار شاد میشوم .

۷۸ـ هرجا که کرشنا خداوند یوگ و هرجا ارجن تیرزن (بی نظیر) وجود دارند (و ذکر میشوند) یقیناً در آنجا خوشبختی و پیروزی و شادی نیز وجود دارند و من چنین میاندیشم .

☆☆☆

توضیحات

۱-۱- تیاگ (Tyag) یعنی دوری - مقصود اینکه عمل نباید ترك بشود ولی‌عامل نباید به نتیجه‌ی‌آن وابستگی داشته باشد وآن‌را ازخود بداند وچنین عامل‌را «سن‌یاسی» گویند. واماتیاگ بمفهوم‌دوری‌یا ترك ازنتیجه‌ی عمل‌است. بشریکه ازآلودگی تنی‌نجات یافته بی‌عمل نمیماند چنین پارسایان‌وپیغمبران نماندندولی‌آنها باآنچه میکردند درآن‌خود- غرض نبودند ومحـض بهبود عموم میکوشیدند وجفاها نیرمیدیدند وجفا وآزارجاهلان در آنان تأثیری نداشت. بفرموده‌ی مسیح « خداوندا، آنهارا ببخش زیرا نمیدانند چراآزار میدهند» ودرقرآن میفرماید : « بندگان خدا برزمین بآرام وآهستگی‌گام مینهند و اگر نادانی (بخشونت وآزار) بآنان خطاب‌کـرد (بجای خشمگین شدن باو میگویند) برتو سلامت باد «۲۵ر۷۲» پس بدی درعمل نیست بلکه درعلاقه بعمل است‌که آنرا باید تیاگ کرد (دورشد) .

۲-۳- برخی ازدانشمندان- درعصر گیتا برخی مانند بودائی‌ها عقیده‌داشتند که‌عمل بهـرصورتی کـه باشد بد است وبرخـی میگفتند اعمال عبادت بخشش و ریاضت را باید مستثنی کرد .

۳-۴- سه‌نوع- حکماء هند ترك عمل‌را سه‌نوع دانسته‌اند: اولاً ترك نتیجه‌یاپاداش عمل.دوم- ترك‌فکریکه میگوید عامل شخص‌اوست.سوم- حق‌الیقین بداندکه عامل حقیقی

آفریننده هست (واو درپنجهٔ توانای آفریدگارافزاری بیش نیست) مولوی میفرماید :

« درکف شیر نرخونخـواره‌ای غیر تسلیم و رضا کـو چاره‌ای»

۴-۵- اعمال عبادت - عمل طبیعی ولازم است بویژه اعمال عبادت بشرطیکـه مبنی برخود غرضی وسود وپاداش نباشد، عمل‌عقل را نیرومند وذهن را روشن میسازد .

۵-۷- بنابراین صحیح نیست - برخی ازمـردم نادان وتن‌پرور و قلندرمنش بهمه کار پشت پا زده و بیکاری وبیعـاری را ترك دنیا نام نهاده ، وقت خود را به بطالت میگذرانند و ضمناً درجامه وصورت رهبانان ومرتاصین ورهبران اخلاق در میآیند ومردم ساده راگمراه میکنند .

۶-۱۲- هیچ نیست - اتیاگنم (Atyaginam) اوکه عمل میکند (وحین مرگ غیرتارك عمل‌بوده) نتیجه‌ی عمل‌را میبابد ونتیجه، یابرای اوگواراست یاناگواریاآمیخته بهردو، ولی‌برای سنیاسی یا تارك پاداش عملی هیچ نیست یعنی مقامی است برتر از بهشت ودوزخ‌که نام ندارد .

۷-۱۴- ایزدان تقدیرمیکنند (Daivam cha eva) ونیرکار ایردان - حان نام نیروئی هست‌که مستقیماً به تن علاقه دارد وسبب حـرکت تن میشود وآنرا زنده نما میسازد، ولی اصل بشربنابرفلسفه‌ی سانکهیا « پروشه» یاروان است‌که آنرا میتوان حان گفت واوفعال نیست ومستقیماً به تن پیوستگی ندارد و فقط ناطـر بر حنبشهای تنی است ونطارت‌آن‌پرتوی است‌که برحهان تن‌میافتد وحان‌را بفعالیت وبنوبت حان تن‌را به‌حرکت در میآورد . ایزدان یا نیروهـای طبیعت نیر درکارهستند وآنچـه ازآنها در پرده غیب هست و از ادراك بشر خارج است ،گاهـی بر فعالیت بشر موافـق شود و اتفاقاً برعکس نیز میگردد .

۸-۱۶- نعسش سُرکش - نفس سرکش خودرا عامل همه‌کار میپندارد در صورتیکـه چهار عامل دیگرباآن شریك‌هستند واین حقیقتی است‌که‌کمتر مردم بآن توحه دارندزیرا با اراده‌که مظهرزندگی (حان) است، اعضای تن ونیروهای تنی نیردرکارهستند و بنابر ساخت وفعالیت‌آنها حان (یانفس) ناچاراست‌که همراه باشد واراده صورت بگیرد وعملـی گردد.گذشته‌براین نیروهائی درپرده‌ی غیب مستورهستندکه ازاندیشه‌ی بشرخارج‌میباشند وآنها نیردرکاربشردخالت دارند واگرکوشش بشرباآنچه ازدیده‌ی عقل وبصیرت مستور است، موافق نیفتد ممکن است‌کوشش او بی‌نتیجه بماند .

۹-۱۷-گرچه این مردم را بکشد - اشاره به‌کوروان است‌که‌میفرماید: ای‌ارجن

اگر در تو غرض شخصی نباشد ومحض اصلاح‌جامعه وفرمان ایزدی رزم میکنی وبکشی یا کشته‌گردی، درحقیقت نه‌کسی‌راکشته‌ای ونه بدست کسی‌کشته شده‌ای وگناهی از تو سر نرده ونیزاشاره به پنج عامل است‌که دربیت سیزدهم فرموده‌کسیکه بریاضت وفکر ازقیود آنها درآمده و به یگانه آفریدگار کاملا وابسته شده او باعمال ازهر قبیل بخواهد باشد مقید نمیشود .

۱۰-۱۹- گونای سه‌گانه- مقصود گونای‌ست ورحس وتمس است اعم ازآنکه‌درذهن نمایان شود یا نه. ازاین است‌که بصورت‌کثرت درمیآیند و این فکربنابرفلسفه‌سانکهیاست که مؤسس‌آن دانشمندی بنام کاپیله بود.

۱۱-۲۰- یگانـه حقیقت - درفلسفه‌ی ویدانتا حقیقت یگانه وجزاووجودی حقیقت ندارد ، بلکه از نو حقیقت یگانه هستی نما میشود، ولی در فلسفه سانکهیا روانها وصور گوناگون ذاتاً مستقل هستند در این بیت‌گوینده‌ی گیتا میان دو فکر ویدانتا و سانکهیا امتزاجی داده است .

۱۲-۲۲- علاقه‌مند - گرچه درفلسفه سانکهیا روانهـا جدا و مستقل میباشند ولـی بوجود روانی عقیده داشتند ودرعمان عصرمردمی بودند مادی مخصوص‌که ماده‌را همه‌چیز دانسته وزندگی‌را صورتی ازجمع شدن نیروهای مادی تصورمیکردند واینها در فکرکاملا ضد دانشمندانی بودندکه‌حقیقت‌را مجرد وبسیط ویگانه‌میدانستند دربیت۲ اشاره به‌فلسفه‌ی سانکهیاست،میفرماید:دانشمدانیکه روانها را از هم جدا ومستقل میدانند، این فکررحسی یا مادی‌است .

۱۳-۲۴- باستیاق - ممکن است رحسی‌کارنیك‌بکند، ولی به نیت یافتن سود یادور کردن زیان است ونیز ازروی غرض واشتیاق وآرزوست .

۱۴-۲۵- بزیان وآزاردیگران - مقصود اینکه عامل نباید نتیجه‌ی عملش‌را نسبت بخود بسنجد ، بلکه باید تأثیریکه بردیگران خواهدکرد نیز درنظـرگیرد یعنی عمل او نباید بزیان‌وآزاردیگران باشد، ولی‌کاریکه‌نادان میکند تأمل‌درنتیجه‌ی‌آن‌ندارد نه‌استعداد واستحقاق خودرا میسنجد ونه زیان دیگری‌را میبیند .

۱-۲۷- ناپاك - گاهی دلشکسته و زمانی پرازامید یعنی‌کاریکه میکند همواره امید داردکه بروفق مراد اوگردد واگر نشد دلشکسته میشود و اگرشد برخود میبالد و پراز نخوت میشود .

۲-۳۶- عادی وطبیعی است - خرسندی باشد و کسیکه از این نوع خرسندی بر-

خوردار است دراو درد به‌پایان رسیده .

۳-۳۹- ازگروه تمس‌است -مقصود این است که دارندگان گونا خواه «ست» باشد یا رحس یا تمس‌شادی‌را دوست میدارند ، ولی یکی سکون و خرسندی باطنی را بمعنی شادی میگیرد ویکی در نظرش دارائی و قدرت است و سیومی که پست است معنی شادی‌را حق‌پروری ولاابالیگری و خواب ولهو ولعب می‌پندارد .

۴-۴۱- برهمن - جنانچه پیش اساره سد حامعه‌ی هند در چهارصنف نقسیم میشد برهمن صنف وروابی وظیفه‌ی آنان تحصیل‌علم ورهبری مردم به‌احلاق ستوده بود.

۵-۴۴- وایش- مقصود نه‌این است که چهاراصناف‌حامعه ارثی‌میباشند‌بلکه‌هرشخصی بنابرساخت تن وتمایل وبنابرآنجه دررندگی گذشته کرده، برای‌یك زندگی تاره آماده میشود واعمال زندگی نو براساس اعمال رندگی گذشته صورت میگیرند وهمجنین ادامه دارند تا عامل ازبندسهای تنی‌وآلودگیهای نفسانی‌کاملا پاك ومجرد گردد .

۶-۴۶- اکنون‌بشنو- اینکه هررشته‌ایکه سحص بدست گرفت متعلق به گروهی‌میشود که همان رشته‌را بدست گرفته‌اند وباید باکمال دقت ومراقبت بجاآورد و درآن‌کامل گردد ومنظور یك‌ریست کاملتر باشد که حواهد یافت ودربیت۴۶ میفرماید: بجاآوردن وطیفه هرجه باشد بندگی به پروردگاراست، ازاینرو هروظیفه، حواه پست‌یا بلند باید به‌کمال خوبی ادا سود، ریراکه درادای وظیفه، عامل پروردگارش را می‌پرستد و بهترین احساس به قرب ایردی است که پرستش‌کننده حین پرستش در باطن خوداحساس میکند وحنین‌احساس حجابهای مادی‌را تدریجاً ازباطن اودورمیکند ومقصود ازحجاب مادی اعمالی میباسندکه درآنها مادیت وعرض وحود داشته باشد .

۷-۴۷- درست بجاآورد- گفته سدکه اعمال‌کنونی‌سلسله اعمال زیست گدسته‌میباسند که بنهاد عامل میگرو‌ند وازآنها گریری ندارد مولوی میفرماید :

هرکسی را بهرکاری ساختند　　　میل طبعش‌را درآن انداختند

پس عامل‌باید ودرخود مطالعه‌کند و دریابد جه رشته‌ارکارهست که برای یافتن‌آن بی‌اختیاراست وآنرا می‌پسندد وبه‌آسانی میتواند فراگیردوآنرا بگیرد (خواه پست‌یا بلند خواه پول درآورد یاعکس‌آن) تا اینکه درآن‌کامل گردد وهنرخویش‌را درآن نشان دهدو واگردرآغازلغرسهاکرداصلاح‌می‌نمایدنه‌اینکه‌ازکارطبیعی‌دست‌کشیده‌محض‌تقلیدیااندوختن ثروت به‌کارهای‌دیگرکه طبیعتاً مایل نیست متوجه سودوزندگی اومحض تقلیدگردد.

۸-۴۸- برطبق نهاد اوست - افراد هرصنف باید کارهای متعلق به‌آن صنف بکنند

مردبرهمن وروحانی شغل نظامـی ومردلشکری کاروانی برهمن یا بازرگان وکشاورزشغل چاکروخدمتکار یا چاکرعکس کارش اگر بکنند درحامعه نظم نمانـد ودرنتیجه چنین عقیده طبقه بندی حامعه‌ی هندوان شده وهر صنفی گرچه بسیار پست باشد امیددارد که اگر وظیفه‌ی طبقه‌ای که هست درست بجا آورد درنشاء آینده درطبقه‌ی عالیتر تولد خواهد کرد و ازاینرو به آنچه هست قانع است، ولی درحین استقلال طلبی وآزادی از استعمار انگلیس مهاتما گانـدی و بارانش کـوشیدند کـه چنین طبقه بندی را برهم زنند و باندازه بسیار کـم کامیاب شوند .

۹ـ۴۹ـ هوشش بهمه‌جا ـ این فکردر ابیات دیگر نیز تکرار شده . مقصود زمانیکه اعضای تن وطایف تنی را بجای میآورند روان باید ساکن وآرام و ناظر اعمال تنی شده، خودرا عامل نداند .

۱۰ـ۵۱ـ صحیح و پاك توأم شده ـ (Visuddhaya) پـاك ـ مقصود پـاك از شکوك وتردد وتوجه را به نقطه‌ای که آفریدگار (برهمن) است متمرکز کند ومقصود از ترك آروآرام تن این است که آنچه برای اعضای تن ضروری و باندازه‌ی طبیعی باشد، بگیرد.

۱۱ـ۵۲ـ کم خوراك ـ فایده‌ی کم خوراکی این است که توجه روانی افزون میگردد. مراقبه باید در فعالیت ذهن خود کند وتمرکز مراد توجه به نقطه‌ی معین است و دوری از خواهشهای نفسانی نه تنها ازآنچه دیده بلکه ازآنچه محض خیال وتصوراست باید کرد .

۱۲ـ۵۳ـ خشم وآزرا ـخواهش بیش ازآنکه نیازمند ومستحق باشد، ازآن پرهیز کند . از فریدالدین عطار نقل میکنند که ابراهیم ادهم گفت سه حجاب میباشند کـه مانع پیش رفت سالك میشوند . یکی اگر شاهی هردوجهان باو بدهند نباید پرشاد بشود زیرا که به مادیات طمع داشته ازدانش ایزدی محروم میشود ودوم ـ اگرشاهی دوجهان ازاو پس گرفتند ، نباید افسرده گردد وسوم ـ بستایش مردم نبایدفریفته شود .

۱ـ۵۴ ـ ارادت کامل ـ بزبان سنسکرت پرم بهاکتم (Param Bhaktim) صمیمی‌ترین ارادت که دربیت هفدهم از مکالمه‌ی هفتم بآن اشاره شده است .

۲ـ۵۵ـ درمن میآید ـبا برهما یگانه میشود . مقصود چون برهما را صمیمانه دوست وگویا بااو یگانه شد چنان است که گوئی باو درآمدو پیوسته شد .

۳ـ۵۶ـ از توفیق من ـ به سنسکرت مت پرسادت (mat prasâdât) بابخشش و توفیق ودر سه ابیات بالا یعنی ۵۴و۵۵و۵۶ـ ازدانش وعشق وعمل اشاره شده ، دانشی که مبنی برعشق به پروردگار باشد واز روی دانش عمل کند وبرفعالیت پراکرتی (تن) ناظر

گشته، ولی‌شریك درفعالیت خودرا نداند، چنین عامل به برکت سرمدی و رحمت ایزدی واصل میشود .

۴ـ۵۹ـ زیراکه طبیعت ـ اراده بشر باید بااراده (مشیت) کل هم‌آهنگ باشد واگر یکی بدون تأمل کاری بکند که برخلاف طبیعت‌است، طبیعت اورا مجبور خواهدکرد که بآنچه طبیعی است بازگردد . ارجن به افکاریکه غیراز طبیعت ووظیفه او بودند حـواست رزم نکند ، کرشنا باو فرمودکه فکراو بیهوده وبدون تأمل است وبعمق مطلب نرسیده .

۵ـ۶۰ـ ناچار خواهی کرد ـ تازمانیکه بشردردام گونـای سه گانه هست ، باقتضای امتزاج آنهاعمل خواهدکردمگراینکه فوق گونا بشود وبصفت ایردی که درحین عمل کردن آزادی ازعمل است سعادت یابد .

۶ـ۶۱ـ چرخ مایا ـ رجوع شود بعنوان صفات ایردی ومفهوم مایا .

۷ـ۶۳ـ چنانکه خواهی عمل کن ـ مقصودآنچه شرط گفتن و فهماندن بود من بجا آوردم اکنون برتست که درآن تأمل کنی و برای خود راهی بگرینی . آنچه گفتم حقیقتی است که همه کس نمیداند ودرك نمیکند و من به تکرارکردن نکاتی که نهان وعمیق هستند ، حقیقت‌را روشن ساختم وتراآزادگذاشتم که بمیل خود رفتارکنی. درقرآن فرموده: «ونیست برما مگررساندن (سخن حق) بآشکار .»

۸ـ۶۵ـ ارادتمند من باش ـ فکر، ذکر، نیاز، نماز، عشق وعلاقه باید برای او باشدو بس.

۹ـ۶۶ـ پناهنده‌شوـ هرگاه باوارادت ورزید وخوشنودی اورا خواست طبعاً گناهی از او سر نمیزند واگر بسبب طبیعت بشری لغرشی بغیرعمد از اوبشود خداوند به یاری او میآید واصلاح میکند، ازهمه گناهان، مقصود ازهمه قیود فکروعمل است.

۱۰ـ۶۷ـ وآشکار نشود ـ تربیت نا اهل‌را چون گردکان بر گنبداست. یکی اصلاً استعداد فهم ودرك مطلبی‌را ندارد وبآن صددرصد بی‌علاقه است سخن عمیق وحقیقت عالی راآشکارکردن بجراینکه شنونده اورا مسخره کند ، نتیجه نمیابد وگوینده وقت خود را تلف کرده وجواهر گران‌بهارا بدست کودکی نادان‌داده است .

۱۱ـ۶۸ـ بدون شك ـ آسمشیه ـ بدون شکوك وتردیدیا آزادازشکوك(a-samshaya)

۱۲ـ۷۰ـ از اوپرستش‌خواهم شدـ پرستش یعنی نماز، به‌چهارشکل‌میشود: ۱ـ بجای آوردن‌عبادت بنابردستور دین. ۲ـ بذکر پروردگار وخواندن نامه‌های‌مقدس. ۳ـ بمناجات بآوازپست (زمزمه). ۴ـ مناجات خفی یادرذهن ومراقبه .

۱۳ـ۷۴ـ این‌مکالمه‌ی عجیب ـ ازگوینده‌ی گیتاست که میگوید گفتگوی‌عجیب که‌من

ازدو نفس بزرگ یعنی کرشنا وارحن‌شنیدم چنان‌متأثر ومرعوب شدم که موی بر تن‌راست‌شد و این گوینده سنجایا نام داردکه ازاوآغاز این نام میشود واو گفتگوی کرشنا و ارحن را به «دهری تراشتره» پادشاه نابینای«کوروان» نقل کرد .

۱۴ـ۷۵ـویاسه ـ این‌نام‌شبیه است به«ویسه» درشاهنامه‌واوپارسائی بودکه به‌سنجایا نیروی شنیدن گفتگو که درمیدان جنگ میشد ودیدن کرشنا وارحن که درفاصله دور بودند عطاکرد تا اویعنی سنجایا به‌دهره‌تراشتره نقل کند .

۱۵ـ۷۶ـ ای پادشاه‌ـ مقصود ازشاه دهری‌تراشتره است. باربار شاد میشوم ـ مکرر بذهن‌میآورم‌مقصودآنچه بدیدهٔ بصیرت‌درعالم مراقبه باربار برمن‌منکشف شد هرگاه بذهن درمیآورم بحیرت فرومیروم وعظمت این مکالمه را میسنجم.

خلاصه‌ی مکالمه‌ی هجدهم

این مکالمه خلاصه‌ی مکالمه‌های گذشته میباشد.

ارجن گفت: ای کرشنا «سنیاس» یعنی چه و «تیاگ» چه معنی دارد؟ کرشنا فرمود سنیاس نبودن خواهش نفسانی در عمـل است و تیاگ نبودن علاقه به نتیجه‌ی عمل است برخی گفته‌اند اصلا عمل را باید تـرك کرد و اندیشه را باید وسیله‌ی ارتقای روانی دانست و بعضی گفته‌اند اعمال پرستش و نیاز و بخشش لازمی هستند و دیگران عقیده دارند که از هـد مقصود ترك عملی است که در آن آرزو و خواهش سود بـاشد و من میگویم تیاگ بر سه نوع میشود: اولا ترك نتیجه‌ی عمل دوم- ترك این فکر که عامل عمل شخص اوست و سوم- ایمان که عامل حقیقی آفریننده هست و او بیش ازافزاری در پنجه‌قدرت ایزدی نیست عملی که از ترس زحمت و مشقت ترك بشود از گروه «رجس» است و عملی که بنا بر وظیفه بجای آورده شود از گروه «ست» که در آن نه علاقه مخصوص بچیزی هست و نه بی‌علاقگی، نه نفرت و نه الفت.

ترك عمل ناممکن است، ولی ترك نتیجه‌ی آن ممکن باشد و نتیجه‌ی اعمال نیز به سه نوع میباشد: ۱- گوارا ۲- ناگوار ۳- از هر دو آمیخته و عوامل عمل بنا بر فلسفه سانکهیا پنج میباشند: اولا تن ۲- حواس ۳- عامل ۴- نیروهای ذهن ۵- تقدیر ایزدان. گفته‌اند که کننده بشر و بر آورنده، ایزدان هستند

درهمه‌کار چه به‌تن یا بسخن یا باندیشه درست یا نادرست یکی از پنج علل نمایان‌میشود اوکه نفسش‌سرکش‌است فکرمیکندکه‌عامل تنها اوست،ولی اوکه غرض نفسانی ندارد ومحض ادای‌وظیفه،عمل بجای میآورد اگرکشنده‌هم باشد ، کشنده‌نیست ومحرك اعمال نیز سه‌نیرومیباشند:اولا دانش. دوم- دانستنی،سوم- داننده‌ی دانش‌وکاروکننده‌ی‌کاردرکیفیات سه‌گانه‌که ست ورجس وتمس نامیده میشوند ؛ منقسم میگردند :

۱ــ دانشی‌که‌بوسیله‌ی‌آن‌عالم درموجودات‌وجودیگانه‌را میجوید وچنین‌دانش‌را «ست» مینامند .

۲ــ دانشی‌که وحدت‌رانه‌بیند بلکه کثرت‌را می‌بیند و موجودات‌راازهم‌جدامیپندارد وچنین‌دانش‌ازگروه‌رجس‌است.

۳ــعملی‌که‌درآن نه‌ملاحظه‌ی‌زیان است‌و نه اندیشه‌ی‌مآل آن وبآزار خود یادیگران انجام می‌یابد ازتمس‌است‌واراده‌نیز برسه نوع است :

۱ــ اراده‌ایکه برنفس تسلط دارد وبراو فرمانرواست ودرآن صداقت وثبات است « ست »گفته‌میشود

۲ــ اراده‌ایکه‌درآن ثبات هست ولی‌مبنی‌برخودغرضی است‌وآن«رجس» است .

۳ــ اراده‌ایکه درآن محض لجاجت وعناد و حماقت و بیعاری‌است‌وشخص‌راخرافاتی وموهوم پرست میسازدازه«تمس» است. خرسندی نیزبرسه‌نوع است :

۱ــ مرام خویش‌را چون ازوسایل‌جایزوصحیح می ــ یابد آغازاگرچه تلخ‌باشد ، انجام آب‌حیات است وآن ازقسم « ست » هست .

۲ــ آنکه توجه‌به اشیائیکه انگیزش خواهشهای‌نفسانی میکنند وآغازآن اگرمانند آب حیات باشدانجام‌چون‌زهر تلخ و ناگوار است‌وآن‌از«رجس»میشود.

۳ــ بسبب جهل‌ونوشیدن نوشابه وخوردن خوردنی‌از همه‌نوع وچنین خرسندی‌که در حقیقت خرسندی نیست نه در آغازصفائی داردونه درانجام‌سودی‌وآن‌از«تمس»است .

به این ترتیب گونای سه گانه‌درهمه موجودات وجود

دارند وهستی چه برزمین‌وچه بر آسمان وچه‌میان‌آنها در تحت تأثیرگوناست وافرادبشر نیز طبق تأثیروآمیزش آنهاچه در صورت وچه درسیرت ممتاز میشوند .

وظایف : ۱ــ برهمن‌که مرد روانی است باید باسکون نفس وریاضت و عبادت وعلم وپاکی و تحمل و درستکاری و ایمان آراسته باشد .

۲ــ لشکری یاشتری- بایدقهرمان وباجلال وثبات در شداید وتردستی ودلیری دره‌دان‌رزم وبخشش‌لیاقت‌پیشوائی و نیروداشته‌باشد.

۳ــ بازرگان‌وکشاورز بایددررشته‌ی‌خود ماهروکشاورز درکارکشت ونگهداری ازچارپایان‌کوتاهی‌نکند وهمچنین (۴) «شودر» باید وظیفه‌ی‌خودرا بجای‌آورد. بهتراست‌یکی بوظیفه مخصوص‌خود بپردازد تااینکه‌آرزوی تقلیدکند وبانجام‌وظیفه دیگران‌هوس‌کند ولوبتواندآن‌کاررا بهتر بکند جوینده‌ی‌کمال نباید درنقصی‌که درکاردارد ، ناامیدوهراسان باشد بلکه باید بکوشد وامیدوارباشدکه روزی‌کامل خواهدگشت. آتش‌بی‌دود نیست وبرترین مقام‌روانی‌بهره‌ی‌کسی میشودکه‌نفس خویش را باختیار خود درآورده وبدانش صحیح پیوسته و ازخودبینی وبیداد وامارت طلبی وشهوت وخشم وآزوخود غرضی آزاد شده ، سکون باطن دارد وازافیانوس زیست وامواج پر ستیز آن متأثر نمیشود ونمن‌ایمان وارادت دارد وبسوی‌من‌رهسپار است بدان‌ای‌شاهزاده پاندوکه هرگاه توجهات‌را برمن تمرکز دهی، همه موانع برای ارتقای روانی دورخودهندشد واگر درتوخودبینی‌راه یافت‌سخن مرانخواهی‌دانست‌ودرآن‌وقت‌است که‌ازرزم‌انکارخواهی‌کرد وشخص خودرا بیهوده ثابت خواهی نمود، ولی درانجام‌ناچار خواهی‌شدکه رزم‌بکنی‌تنهاراه‌گریز اززنجیرهای عمل دراین است‌که عمل تووظیفه‌گردد.ای‌ارجن، اندرون‌هرموجودی‌خداوند وجودداردکه علت العلل‌موجودات وموجودات راچون‌کوزه‌گر برچرخ کاینات میگرداندوصورو پیکرهای‌گوناگون‌از اوپدیدوناپدید میشوند بایدباو پناهنده شوی‌که امن وشادی از اوخواهی یافت و دراین آموزش من

نهان‌ترین‌رازرا برتوآشکارکرده‌ام. این مختصر مرا مفصل کن وهرگاه نیك سنجیدی‌بآن صورتیکه بهترین می‌یابی عمل نما ای شاهزاده وای‌شاگردگرامی من‌گوش فراده‌که‌رازهارا بسبب علاقه‌ایکه بتودارم برتو آشکارکردم ، هوشت را بمن سپار و وجدان وادراك را درمن تمرکزده واندیشه‌ات‌رااگر بسوی من منعطف سازی من‌پیمان میکنم‌که بسوی من خواهی‌آمد وازهمه نقصها وکمی وسهو آزاد خواهی‌شد واکنون کلمه‌ی آخرازمن بشنو که توو‌آن‌کسان‌که پس‌ازتو بدنیـــا خواهندآمد واعمال زندگی خودرا برطبق آموزش من اداخواهند کـــردباید این آموزش‌را به آنانکه درچاه نادانی افتاده‌اند آشکار نکنند که درك نخواهندکرد مگر اینکه استعداد آن بیابندوآنوقت این آموزش‌را فراخواهندگرفت ویقینا بسوی من خواهند آمد و اوکه باین طریق سخنان‌مراانتشاردهد، البته به‌نزدم‌بسیارعزیز است‌واوکه آموزش مـــراشنیدیا خواند ودانست وعمل کردو مفهوم پرسش‌تو وپاسخ مرا نیك سنجید ، براستی میگویم که اومرا دوست‌داشته‌وبندگی اورا من‌نیاز وایثارشمرده، خواهم پذیرفت. اکنون‌باتوپیمان میکنم حتی اوکه آموزش مرابدون انکار شنید اورا نیز بخرسندی وامن جاوبدرعنماخواهم‌شد واوبجای نیکان‌راه خواهدیافت.ای‌ارجن، سخنان‌مراکه شنیدی آیا ازبرکردی . پس‌بگوکه پریشانی‌ودودلی وانتشـــار وکرتو بکجاشده.ارجن گفت‌که نوانائی‌وبزرگی‌تودلم‌راازهمه‌پریشانیها آزاد نمود ، اکنون حقیقت رادرك میکنم‌وشکوکی‌که‌داشتم‌رفع شدند پس‌ازاین در روشنائی آموزش‌توزندگی‌خواهم‌کرد.

باین ترتیب مکالمه‌ی هجدهم بنام آزادی‌بوسیله‌ی‌ترك علاقه بدنیای‌مادی به‌پایان میرسد .

گوینده‌ی این‌آموزش سنجایابودکه پرسشهای ارجن و پاسخهای کرشنارا به پادشاه‌نابینای‌کوروان هنگام جنك‌کور و کشتر بیان کرد وهرگاه سخنانش را به پایان رساند به پادشاه گفت‌که مکالمه‌ی ارجن وکرشنارا از «ویه‌سه» (VYASA) شنیدم‌ویادم‌نمیرود.که‌چه‌اندازه شادشدم ویادم‌نمیرود توصیف

هیکل همه محیط ایزدی و هرگاه آموزش کرشنارا بخاطر میآورم
دلم شاد و باطن مطمئن میشود پس میگویم هرجا که پرسشهای
تیر زن ارجن و پاسخهای خداوند کرشنا خوانده و شنیده شود،
یقینا در آنجا رحمت و سعادت و فراخی و شادی پدید خواهند شد .

اوم تت ست (او هست یعنی راست و درست).

اوم تت ست

(اوهست یعنی راست و درست)

پایان نامه

نامه‌ی بهگوت گیتا یا نغمه‌ی ایزدی مورد توجه جهانیان قرار گرفته و دانشمندان بزرگ آنرا یک نامه‌ی بسیار سودمند دانسته و بزبان خود ترجمه و تفسیر نموده‌اند و آن نامان مختصر را بسیار مفصل کرده‌اند و در نتیجه ، طرق مختلف و مذاهب متعدد درهم پدید شدند، این نامه بر اساس فلسفه سانکهیا و یوگ گفته شده که بهردو در آغاز این ترجمه اشاره شد ، دو فلسفه‌ی نامبرده بسیار باستانی و نزد پیشینیان بویژه در عصر گوینده گیتا مرغوب و معتبر بودند و اکنون نیز هستند و بر افکار آن دو فلسفه، گوینده‌ی گیتا نکته‌ی مهمی که افزوده از وجود یگانه ایست بی‌همتا که هستی موجودات از اوست و هر که باو ارادت ورزید و باو روی‌آورد و بذکر و فکر و توجه باو مراحل زندگی‌را در نوردید، او از همه مشکلات تنی و ذهنی در گذشته و از قیود تن آزاد گشته بمقام امن میرسد . در فلسفه‌ی سانکهیا اگر چه خدائی هست ولی آن خدا غیر از خدای گیتاست و خدای گیتا به الله اسلام و اهورمزد گاتا نزدیکتر است بنهایت آنکه در گیتا سخن از مظهریت او بنام ایشور هست که در اسلام نیست و همچنین ایشور (خدای) گیتا به کیش مسیح شباهتی دارد، ولی جنبه‌ی پدری را نگرفته بلکه محبوب و مطلوب جهانیان است

که همه را دوست میدارد و میخواهد همه او را دوست دارند و برخی از ابیات گیتا
در مفهوم مانند گفته‌های حضرت مسیح و بعضی مانند افکار گاتـا میباشد ولی امتیاز
بین نیز هست، در کیش مسیح چنانکه در انجیل چهار گانه میخوانیم خداوند پدر پسری
دارد که از پدر جدا نیست ولی در گیتا پدر و پسر وجود ندارند و در گاتا گرچه پدر
هست اما بمفهوم پدریکه در انجیل ذکر شده نیست در طریق عبادت و قرب بایزد متعال
آنچه در گیتا میخوانیم مخصوص بزندگی هندوان است که پیروان کیشهای دیگـر با
نگهداشتن عقیده کیش خودشان میتوانند پیروی بکنند ویقیناً یك طریق بسیار درست
و منطقی هست چه درفکر وذهن و چه درعمل ، ولی افراط در آن وازحدود لزوم خارج
شدن بازندگی کنونی مردم جهان سازش ندارد. یکی از نکات مهم در گیتا تمرکز فکر
است که در میان عرفای اسلام نیز ممدوح شمرده میشد و دیگر تمرین دم برآوردن
وفرو کشیدن که درطریق تصوف نقشبندی نیز میباشد گونا یا کیفیات سه گانه : ست و
رجس و تمس که درهمه اشیاء جهان وجود دارند وآمیزش آنها علت تنوع درصورت
و سیرت افراد بشر است در گاتا و قرآن نیز اشاره شده‌اند ونکته‌ی علمی میباشند که
دانشمندان کنونی میتوانند بیشتر درچگونگی آنها تفکر بکنند و واضح‌تر بیان نمایند
بخصوص روانشناسان واگر عقیده را بپذیریم بشر از مسئولیت در اعمالیکـه میکند
باندازه‌ای آزاد میشود، ولی درمقابل آنان چه گیتا وچه گاتا وچه قرآن و دیگر نامدهای
مقدس نیروئی بنام اراده و قوه تمیز را بیان کرده‌اند و گفته‌اند کـه جوینده‌ی حق به
نیروی عقل و اراده میتواند از تأثیر آنان خود را آزاد کند و برتـر شود یعنی فوق
طبیعت گردد. کسیکه زیر ابرهاست ازباران ورعدوبرق رهائی ندارد، ولی او که توانست
برتر از ابرها در فضای پاك پرواز کند از تأثیر باران ورعدوبرق آسوده میشود، پس
یکی از ورزشهای مهـم درفلسفه‌ی یوگ تقویت اراده است و برای آن باید از آنچه
اراده را ضعیف میکند پرهیز کرد یعنی باید ازخشم وآزار کدورت ودوبینی و نفرت
یاعلاقه‌ی زیاد به چیزی و تلون (وغیره) آزاد گشت

گیتا تشویق میکند به‌شگفتگی وحسن‌معاشرت وخوش‌بینی‌وامید ونداشتن تعصب
دینی و عشق بآفریدگار که بسیار تکرار شده و چونکه‌آفریدگار آفریننده‌ی همه‌ی

موجودات ودوست ومربی همه‌هست، دوستدار بشری او نیز باهمه بایددوست وهمکار و همرنگ باشد. همه از او هستند و درانجام همه باو میپیوندند.

اگر در اخلاق نقص یا نقایص هستند، نباید افسرده شد ولی باید کوشید که دور شوند و اگر نتواست در این نشاء دور کند، امیدوار باشد که در نشاء دیگر دور خواهد کرد و در انجام همچنان که پاك و مجرد بود، پاك و مجرد خواهد شد و نیت خالص و ثبات در کوشش برای یافتن آزادی از نقص، البته لازم است و امید باینکه زمانی خواهد رسید که پس زادهای بسیار بگفته‌ی مولانا بلخی «هفتصد وهفتاد قالب دیده‌ام» در انجام بحق و بهدف میرسد.

بنابرین در گیتا میفرماید که بدترین گنه‌کارتر که در دوزخ آلودگیهای تن گرفتار است، اگر تصمیم گرفت اراده‌ی اوقوی و ثابت باشد، از گناه و نقص آزاد خواهد شد ودرآزادی همواره بر مخلوق باز است و به‌نیت خالص و عشق واشتیاق به‌قرب ایزدی خواهد رسید. چنانکه اشاره شدنکته‌ی‌مهم نیرومند کردن اراده هست که بورزشهای اخلاقی و در رهنمائی استادکامل‌کامیاب میگردد وورزنده چنین ورزش را یوگی یا سنیاسی یا سادهو یا تیاگی مینامند و برای‌آن باید از خودبینی وخود-غرضی و هوا و هوس دست کشید و بفرموده‌ی شیخ‌سعدی، نه‌تنها نوع بشر بلکه جهانیان را باید اعضای یك پیکر و آفریده شده از یك آفریدگار دانسته، آنهـا را بەنظـر یگانگی و برادری و شفقت و محبت نگریسته خود را جزء و جهان را کل پندارد.